



رفتارشناسی تماس (دفتر دوم)

اثر: دزموند موريس

ترجمه: عبدالحسين وهاب زاده



رفتارشناسی تماس

(دفتر دوم)

اثر: دزموند موريس

ترجمه: عبدالحسين وهابزاده

Intimate Behaviour

By

Desmond Morris

(1971)

چاپ اینترنتی

ویرایش اول

۱۳۹۰

هرگونه استفاده به شکل غیرانحصاری از این اثر آزاد است.



فصل ۳

نزدیکی جنسی

کودک در جریان کشف هویت فردی خود سرانجام می‌باید آغوش نرم مادر را ترک کند. او در نهایت به عنوان یک جوان بالغ روی پای خود می‌ایستد. در کودکی خود را به نحو نامحدود در آغوش مادر می‌انداخت و نزدیکی‌اش کامل بود. اکنون در بلوغ رابطه‌اش با سایر بالغین و نزدیکی‌اش با آنها بشدت محدود می‌شود. او نیز همچون سایرین فاصله با دیگران را حفظ می‌کند. اعتماد کور جای خود را به مانور هوشیارانه، و وابستگی به همبستگی می‌دهد. نزدیکی‌های نرم طفولیت، که جای خود را به بازیهای شاد کودکانه داده بودند، اکنون به روابط خشن بلوغ بدل شده‌اند.

انگیزش و هیجان البته از میان نرفته است. هنوز چیزهایی برای کاوش، اهدافی برای دستیابی و مراتبی برای ارتقاء وجود دارند، ولی بر سر عشق چه آمده است؟ عشق عبارت بود از سپردن، سپردن خود به دیگری بدون هیچ پرسشی است، اما روابط بزرگان چنین نیست.

آنچه تا اینجا گفته شد درباره‌ی انسان در حال رشد و میمون در حال رشد به یک اندازه کاربرد داشت. الگو در هر دو مورد یکی بود، اما اکنون تفاوت آغاز می‌شود، اگر میمون نر باشد دیگر به عنوان یک موجود بالغ هرگز از نزدیکی پیوند عشق چیزی نخواهد دانست. او تا روز مرگ در دنیای ستیزه‌جویی، رفاقت، رقابت و همکاری اما بدون عشق بسر خواهد برد. اگر ماده باشد دوباره به عنوان مادر به عشق کودک خویش دست خواهد یافت. ولی او، نیز مثل میمون نر، چیزی از پیوند با یک میمون بالغ دیگر نخواهد دانست. رفاقت نزدیک آری، همراهی آری، تماس جنسی آری، ولی نزدیکی کامل هرگز. اما برای انسان بالغ چنین امکانی وجود دارد. او می‌تواند پیوند محکم و بادوامی را با جنس مخالف برقرار کند که چیزی به مراتب بالا از شراکت محض باشد. گفتن اینکه «ازدواج یک شراکت است» توهینی است به ازدواج و نشان می‌دهد که ماهیت واقعی پیوند عشق هرگز درک نگردیده است. مادر و فرزند شریک یکدیگر نیستند. کودک نه به آن دلیل به مادر اعتماد می‌کند که تغذیه و مواظبت از او را عهده‌دار است؛ او مادر را بخاطر مادری‌اش دوست دارد نه بخاطر وظیفه‌ای که انجام می‌دهد. در شراکت هر لطفی متقابل است. هیچکدام چیزی را نمی‌دهند که فقط داده باشند. اما بین عشاق رابطه‌ای شکل می‌گیرد که مشابه رابطه مادر و فرزند است. اعتماد کامل، و به همراه آن نزدیکی جسمی کامل، بوجود می‌آید. در عشق واقعی دادوستد نیست.^۱ آنچه هست فقط بخشیدن است. این واقعیت که «بخشیدن دو جانبه» صورت می‌گیرد

^۱. خوانندگان بایستی مطالب کتاب را به عنوان اصول کلی راهنما و در ظرف زمانی خود کتاب که اکنون کهنه گشته مورد توجه قرار دهند والا بسیاری از آنچه را که مورس مطرح می‌کند صرفاً نظرات شخصی او است که بسیاری از آنها مردود می‌باشد. مثلاً آنچه در همین مورد مربوط به رابطه‌ی مادر و فرزند یا عشاق می‌گوید کاملاً منسوخ است. مثلاً ترپورز نشان داده که حتی رابطه‌ی مادر و فرزند نیز عناصری از بهره‌کشی در خود دارند و هریک سعی در دستکاری رفتار دیگری در جهت منافع ژنتیکی درازمدت خویش دارند چه رسد به رابطه‌ی دو دلداه که حسابگری در آن بسیار است: م

ماهیت اصلی آن را در پرده نگه می‌دارد. اما «گرفتن دو جانبه» که نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر آنست (مثل مورد شرکت) شرط بخشیدن نیست بلکه فرع لطیفی بر آن می‌باشد.

به نظر می‌رسد که وارد شدن به عرصه‌ی این‌گونه ارتباط برای انسان بالغ محتاط و حسابگر عملی زیانبار باشد. مقاومت در مقابل «رها کردن خویش» و اعتماد به دیگری بسیار شدید است. این برخلاف همه‌ی قواعد معامله و داد و ستدی است که وی در ارتباطش با سایر افراد به آن خو کرده است. مراکز بالای مغز او بدون کمک مراکز پایین هرگز چنین اجازه‌ای را به وی نمی‌دهند. چنین کمکی در گونه‌ی ما صورت می‌گیرد و غالباً علی‌رغم همه‌ی دلایل، در دام^۱ عشق گرفتار می‌شویم. این فرایند طبیعی در برخی افراد سرکوب می‌شود و اگر آنها به ازدواج یا چیزی مشابه آن تن می‌دهند آن را به عنوان یک معامله‌ی تجاری تلقی می‌کنند: تو فرزندان را پرورش می‌دهی و من پول بدست می‌آورم. متأسفانه این «بچه فروشی» یا «مقام فروشی» متداول در باغ‌وحش پر از ازدحام انسانی ما بس پرمخاطره است. در اینجا زوج نه با پیوند درونی بلکه با فشار قراردادهای اجتماعی به یکدیگر بسته شده‌اند. این بدان معنی است که استعداد طبیعی زن و شوهر برای عاشق شدن هنوز در اندرون مغز آنها به انتظار نشسته و هر لحظه می‌تواند بدون هشدار قبلی وارد عمل شود تا یک پیوند واقعی را، در خارج از حیطه پیوند رسمی، برقرار سازد.

برای خوش‌شانسها این توالی صورت نمی‌گیرد. آنها به عنوان بالغین جوان خود را بلااراده در دام عشق گرفتار می‌یابند و یک پیوند واقعی بین خود بوجود می‌آورند. این فرایند تدریجی است، هرچند که همیشه اینگونه به نظر نمی‌رسد. «عشق در اولین نگاه» مفهوم آشنایی است. معهداً این قضاوتی نسبت به گذشته است. آنچه اتفاق می‌افتد «جذبه قوی در اولین نگاه» است نه اعتماد کامل. گذار از جذبه‌ی اولین به اعتماد آخرین تقریباً همیشه روندی پیچیده و طولانی متشکل از نزدیکیهای تدریجی است. این چیز است که اکنون می‌باید مورد مطالعه قرار گیرد.

برای اینکار ساده‌ترین روش آنست که یک نمونه‌ی بارز از عاشق و معشوق، آنطور که در فرهنگ غرب دیده می‌شوند، را از برخورد اول تا جفتگیری تعقیب کنیم. البته باید در نظر داشت که در واقع امر چیزی بنام «نمونه‌ی بارز عشاق» وجود ندارد همانطور که «شهروند متوسط» یا «مرد کوچه و بازار» وجود خارجی ندارد. اما اگر با قصد چنین چیزی شروع کنیم و سپس تغییرات و انحرافات از آن را در نظر بگیریم ما را در درک مطلب یاری خواهد داد.

الگوی معاشقه در همه جانوران به صورت توالی مشخص از اعمال سازمان یافته است، و روند عشق بازی انسان نیز از آن قاعده مستثنا نیست. برای سهولت مطالعه توالی مذکور را در انسان به دوازده قسمت (هرچند آشکارا این تقسیم‌بندی ساده انگارانه است) تقسیم می‌کنیم تا ببینیم در عبور موفقیت‌آمیز از هریک از این آستانه‌ها چه اتفاق می‌افتد. اینها عبارتند از:

۱- **چشم به بدن**: معمول‌ترین روش «تماس» اجتماعی نگاه کردن به دیگران از فاصله است. در کمتر از یک ثانیه می‌توان کیفیات فیزیکی فرد بالغ دیگری را ورنانداز کرد، بر آنها برچسب زد و به طور ذهنی ارزشیابی کرد. اطلاعات مربوط به جنس، اندازه، رنگ، شکل، سن، مقام و حالت روحی دیگران را چشم فوراً در اختیار مغز قرار می‌دهد. همزمان نوعی طبقه بندی نیز صورت می‌گیرد که مقیاس آن از جاذبه‌ی بی‌نهایت تا دافعه بی‌نهایت در

۱. صرف استفاده از الفاظی نظیر دام عشق، اسیر عشق و غیره در ادبیات ما نشانگر آن است که چنین اقدامی برخلاف رای مراکز ارادی بالای مغز صورت می‌گیرد: م

تغییر است. اگر علایم حکایت از آن داشته باشند که فرد دیده شده عضو جذابی از جنس مخالف است آنگاه آماده می‌شویم تا به مرحله‌ی بعدی قدم بگذاریم.

۲- **چشم به چشم**: وقتی به دیگران نگاه می‌کنیم آنها به ما می‌نگرند. این به معنی تماس نگاهها با یکدیگر است. در این هنگام واکنش معمول آنست که نگاه از یکدیگر بگیریم و تماس چشمی را قطع کنیم. البته اگر یکدیگر را به عنوان آشنای قبلی تشخیص دهیم چنین اتفاقی نخواهد افتاد. در چنین مواردی تشخیص علایم متقابل فوراً موجب خوشامد می‌شود که عبارت است از لبخند آبی، بالا بردن ابروها، بروز تغییرات در وضعیت بدن، حرکات بازوها و در نهایت آواسازی. از سوی دیگر اگر نگاه بر غریبه‌ای افتاده باشد واکنش معمولی برگرفتن فوری نگاه است، انگار که خلوت دیگران موقتاً مورد تهاجم قرار گرفته باشد. اگر، پس از برخورد اولیه دو نگاه، یکی از غریبه‌ها نگاه خیره‌ی خویش را ادامه دهد، دیگری به شدت دست‌پاچه و حتی عصبانی می‌شود. اگر برای فرار از این نگاه خیره راه چاره رفتن باشد طرف مقابل چنین کاری را می‌کند، هرچند که نگاه یادشده با هیچ‌گونه حرکت یا حالت رخساری تهاجم‌آمیزی توأم نبوده باشد. علت آنست که خیره نگریستن در چشم انسان بالغ ناآشنا به خودی خود نوعی عمل تهاجمی است. در نتیجه دو غریبه معمولاً به نوبت یکدیگر را می‌نگرند نه همزمان. اگر یکی از آن دو، چه زن و چه مرد، طرف مقابل را جذاب تشخیص دهد، در نگاه بعد لبخند مختصری هم به آن افزوده می‌شود. اگر پاسخ نیز با لبخندی توأم باشد آنگاه تماس‌های نزدیکتری ممکن است برقرار شود. اگر پاسخ داده نشد و جواب لبخند دوستانه فقط یک نگاه بود معمولاً پیشرفت بیشتری حاصل نخواهد شد.

۳- **صدا به صدا**: با فرض اینکه فرد سومی برای معرفی زن و مرد غریبه به یکدیگر در میان نباشد مرحله بعد شامل تماس آوایی بین آن دو خواهد بود، تقریباً همیشه موضوعهای اولیه مربوط به مسائل جزئی است. در این مرحله بسیار بندرت اتفاق می‌افتد که موضوع صحبت مستقیماً به احساس واقعی گویندگان اشاره‌ای داشته باشد. این صحبت کوتاه موجب دریافت یک رشته علایم جدید می‌شود که این بار، به جای چشم، به گوش می‌رسند. لهجه، تن صدا، تأکیدات، نحوه‌ی تفکر گویشی و واژگان، همگی طیف جدیدی از اطلاعات را به مغز سرازیر می‌کنند. ادامه‌ی ارتباط در این سطح نازل و صحبت‌های کوتاه به هریک از طرفین امکان می‌دهد که چنانچه، علی‌رغم نویدبخش بودن علایم دیداری اولیه، طرف مقابل را جذاب نیافت از درگیر شدن بیشتر اجتناب ورزد.

۴- **دست به دست**: سه مرحله قبلی ممکن است ظرف چند ثانیه به اتمام رسد و یا اینکه یکی از طرفین بالقوه ماهها در خاموشی دیگری را ستایش کند، بدون آن‌که جرأت برقراری ارتباط آوایی را در خود بیابد. مرحله دست به دست نیز ممکن است سریعاً به دست دادن حین معرفی انجام شود و یا مدتها به تأخیر افتد. اگر عمل غیر جنسی دست دادن رسمی صورت نگیرد اولین تماس واقعی جسمی به احتمال زیاد حالت مستور و در پرده را دارد که ممکن است به شکل «کمک»، «محافظت بدنی» و یا «راهنمایی و نشان دادن جهت» باشد. این اعمال را معمولاً مرد نسبت به زن انجام می‌دهد و ممکن است به شکل گرفتن بازو یا دست حین عبور از خیابان یا بالا رفتن از روی مانع باشد. اگر زن بخواهد به داخل یک مکان مشکل یا خطرناک قدم گذارد دست مرد

سریعاً فرصت را غنیمت می‌شمارد تا بازویش را بگیرد و جهت و کشش را تغییر دهد یا آن را تحت کنترل درآورد. اگر زن بلغزد یا بیافتد امداد دست مرد می‌تواند اولین تماس بدنی را تسهیل کند. یکبار دیگر تذکر این نکته لازم است که بکار گرفتن یک عمل بی‌ارتباط با وضعیت واقعی روانی برخوردارکنندگان از اهمیت بسیار برخوردار است. اگر مرد بدن زن را، در جریان کمک به وی، لمس نموده باشد، هنوز هم هر دو طرف امکان دارند تا بدون آنکه به روی خود بیاورند عقب‌نشینی کنند. زن می‌تواند از کمک مرد تشکر کند و سپس او را ترک گوید، بدون اینکه در موقعیتی قرار بگیرد که به توییح مستقیم وی منجر شود. هر دو طرف به خوبی از این موضوع آگاهند که یک توالی رفتاری را آغاز کرده‌اند که در نهایت به نزدیکی بیشتر منجر خواهد شد. اما هیچکدام تاکنون کاری انجام نداده‌اند که مستقیماً گواه این امر باشد. لذا هنوز هم فرصت باقی است تا هرکدام که بخواهند عقب بکشند، بدون آنکه عواطف دیگری آزرده شده باشد. گرفتن دست یا بازوی طرف مقابل فقط وقتی طولانی می‌شود که روابط رشد یابنده بین آندو علنی شود. آنگاه این اعمال دیگر حالت امدادی و ارشادی به خود نخواهند گرفت بلکه به نوعی نزدیکی بی‌پرده تبدیل خواهند شد.

۵- **بازو به شانه** : تا اینجا هیچ تماس نزدیک بدنی صورت نگرفته است و با انجام این‌گونه تماس یک آستانه مهم دیگر نیز سپری می‌شود. تماس سرتاسر کناره‌ی بدن، خواه در حال نشستن، ایستادن و یا راه رفتن باشد، در مقایسه با تماسهای مردد اولیه نشان دهنده‌ی پیشرفت عمده‌ای است. اولین روشهای بکار رفته حلقه کردن دست دور شانه‌ی طرف مقابل است. معمولاً بازوی مرد دور شانه‌ی زن حلقه می‌شود تا زوج به هم بچسبند. این ساده‌ترین تماس مقدماتی تنه است، چرا که از پیش نیز در وضعیتهای متفاوت غیرجنسی بین دو رفیق و به عنوان یک عمل دوستانه صورت می‌گرفته است. لذا این کوچکترین گام بعدی است که می‌توان برداشت، بدون آنکه توییحی در پی داشته باشد. قدم زدن در این حالت توام با هاله‌ای از ابهام است و در نیمه راه بین دوستی و عشق قرار می‌گیرد.

۶- **بازو به کمر** : مختصر پیشرفت مرحله‌ی قبلی منجر به حلقه شدن بازو دور کمر می‌شود. این کاری است که مرد با مرد دیگر، هرچند صمیمی، انجام نمی‌دهد و لذا باید آن را اقدام مستقیم در نزدیکی عاشقانه دانست. به علاوه دست مرد اکنون به ناحیه تناسلی زن بسیار نزدیک شده است.

۷- **دهان به دهان** : بوسیدن دهان توام با در آغوش کشیدن کامل از روبرو گام عمده‌ای به جلو است اگر این عمل طولانی و مکرر شود برای اولین بار امکان برانگیختن فیزیولوژیکی بوجود آمده است. زن ممکن است ترشحاتی در ناحیه تناسلی داشته باشد و آلت تناسلی مرد نیز ممکن است نعوظ کند.

۸- **دست به سر** : در ادامه‌ی مرحله‌ی قبلی دست شروع به نوازش سر طرف مقابل می‌کند. صورت، گردن، و موها بوسیله‌ی انگشتان مالیده می‌شوند و مورد نوازش قرار می‌گیرند. گردن و دو جانب صورت را دستها در خود می‌گیرند.

۹- **دست به بدن** : دست، در مرحله پس از بوسیدن، شروع به کاوش در بدن طرف مقابل می‌کند و آنرا می‌گیرد، می‌فشارد و نوازش می‌کند. در اینجا تحول عمده همانا دستکاری پستانهای زن بوسیله مرد است. با این کار

برانگیختگی فیزیولوژیکی بیشتری صورت می‌گیرد، به طوری که برخی از دختران در این مرحله درخواست تعطیل موقت این روند را مطرح می‌کنند. پیشرفت بیشتر به این معنی است که دیگر مشکل بتوان قبل از پایان کار جلو این روند را گرفت. لذا اگر پیوند بین آندو به آن حد محکم نشده باشد که اعتماد متقابل کافی بین آنها بوجود آورد، پیشرفت بیشتر در روند نزدیکی جنسی متوقف می‌شود.

۱۰- **دهان به پستان:** اکنون از آستانه‌ای گذر می‌کنند که روابط بین آنها شدیداً خصوصی و محرمانه می‌شود. برای بسیاری از جفتها این مطلب در مورد مرحله‌ی قبلی نیز صدق می‌کند، به خصوص وقتی دستکاری پستانها نیز در میان باشد. اما برخی افراد در شرایط معین مراحل قبلی بوسیدن و نوازش بدن را نیز در ملاء عام انجام می‌دهند. هرچند چنین اعمالی گاه واکنشهای اعتراض‌آمیز عامه را برمی‌انگیزد، اما در اغلب کشورها بندرت ممکن است اقدام حاد بر علیه زوجی که همدیگر را در آغوش گرفته‌اند صورت بگیرد. اما با پیشرفت روند به سمت بوسیدن پستانها وضع فرق می‌کند، احتمالاً به آن خاطر که این کار مستلزم عربان شدن پستانهاست، تماسهای دهان-به-پستان آخرین مرحله‌ی قبل از نزدیکیهای ماقبل آلتی است و مقدمه‌ی اعمالی است که نه فقط با برانگیختگی بلکه با حد نهائی تحریک مرتبط‌اند.

۱۱- **دست به آلت:** اگر کاوش بدن زوج با دست ادامه یابد قهراً کار به ناحیه‌ی تناسلی خواهد کشید. نوازشهای مقدماتی آلت تناسلی زوج به سرعت تبدیل به مالشهای ریتمیک آن می‌شود که تقلیدی از تکانها و رانشهای کمرگاهی است. مرد مکرراً لبها و کلیتوریس آلت تناسلی زن را می‌مالد و ممکن است انگشت یا انگشتان خود را به تقلید از پنیس به داخل واژن زن فرو کند. تحریکات دستی از این قبیل ممکن است منجر به اورگاسم هریک از طرفین شود. اینکار بین عشاق فرم معمول خاتمه‌ی کار در مرحله‌ی قبل از جفتگیری است.

۱۲- **آلت به آلت:** بالاخره نوبت به مرحله جفتگیری کامل می‌رسد. و اگر زن باکره باشد برای اولین بار در این روند عمل غیرقابل بازگشت پاره شدن پرده‌ی بکارت صورت می‌گیرد. همچنین برای اولین بار امکان یک عمل برگشت‌ناپذیر دیگر، یعنی تلقیح و حاملگی، نیز وجود دارد. این بازگشت‌ناپذیری موجب می‌شود که آخرین عمل این روند در عرصه‌ی کاملاً جدیدی مطرح باشد. وظیفه‌ی هریک از مراحل آن بود که پیوند بین این دو را کمی محکم‌تر کند، اما عمل نهائی جفتگیری، در مفهوم زیست‌شناختی آن، آشکارا به مرحله‌ای تعلق دارد که نزدیکیهای اولیه وظیفه خویش را در استحکام پیوند به انجام رسانیده‌اند و اکنون زوج مایل‌اند که حتی پس از اطفاء میل جنسی و پایان یافتن اورگاسم نیز با یکدیگر بمانند. اگر تشکیل پیوند با شکست مواجه شده باشد زن در معرض این مخاطره هست که، بدون وجود یک واحد باثبات خانوادگی، حامله شده باشد.

اینها دوازده مرحله مشخص در فرآیند تشکیل پیوند زناشویی بین زن و مرد جوان بود. گرچه برخی از این مراحل تا حدودی بوسیله عوامل فرهنگی تعیین می‌شوند ولی نقش تشریح و فیزیولوژی مشترک بین همه افراد گونه‌ی ما در تعیین آنها عمده‌تر است. البته سنتهای فرهنگی، قراردادهای اجتماعی، و همچنین ویژگیهای برخی افراد غیرعادی در توالی این مراحل عمده تغییراتی به وجود می‌آورند که اکنون می‌توان آنها را در مقایسه با مراحل اصلی مطرح شده مورد بحث قرار داد.

این تغییرات سه شکل عمده به خود می‌گیرند: کاهش مراحل توالی، تغییر در توالی اعمال و بسط و گسترش الگوهای یادشده.

حادثترین شکل کاهش مراحل همانا تجاوز به عنف است. در اینجا توالی از اولین مرحله، به سریعترین حدی که از نظر فیزیکی ممکن باشد، به آخرین مرحله می‌رسد و تمام مراحل بینابین به حداقل ممکن فشرده و مختصر می‌گردند. پس از مرحله تماس چشم-به-بدن، مرد صرفاً به زن حمله‌ور می‌شود، و با حذف همه‌ی مراحل برانگیختگی و با سرعتی که فقط مقاومت زن جلودار آن است، خود را به مرحله‌ی تماس آلت به آلت می‌رساند. تماس‌های غیرآلتی منحصر به حدیست که برای غلبه بر زن و لخت نمودن ناحیه‌ی عورت وی لازم باشد.

در واقع تجاوز به عنف در گونه‌ی انسان دو عامل مهم تشکیل دهنده را فاقد است. یکی تشکیل پیوند زناشویی و دیگری برانگیختگی جنسی. واضح است که مرد متجاوز، با حذف تمام مراحل حد واسط نزدیکی جنسی، اجازه‌ی تشکیل پیوند بین خود و زن مورد نظر را نمی‌دهد. گرچه این موضوع توضیح واضح‌تر است ولی تذکر آن از نظر زیست شناختی بی-مورد نیست، زیرا گونه‌ی ما، به عنوان تضمین پرورش موفقیت‌آمیز فرزندی، که از این جفتگیری ممکن است نتیجه شود، نیازمند چنین پیوندی است. گونه‌ی دیگری هستند که مسئولیتهای والدینی در آنها ناچیز و یا هیچ است و تجاوز به عنف در آنها، حداقل از نظر تئوری، هیچ مشکلی را بوجود نمی‌آورد، و اگر چنین چیزی در آنها به ندرت مشاهده شود علت آن است که برای دستیابی به این هدف، علاوه بر سایر عوامل، مشکلات فیزیکی نیز بر سر راه است. اگر انسان نر هم یک جفت دست گیرنده و زبان تهدیدآمیز نمی‌داشت متوجه می‌شد که دستیابی به چنین هدفی تقریباً غیرممکن است. منتهی گونه‌های دیگر از این امتیاز مضاعف برخوردار نیستند. حتی در مواردی که تجاوز به عنف در سایر حیوانات دیده می‌شود ظاهر کار گول زنده است. مثلاً گوشتخواران می‌توانند به هنگام جفتگیری پس گردن ماده را با آرواره‌های خود بگیرند و اینکار را غالب آنها نیز انجام می‌دهند، چنانکه گویی نر می‌خواهد مانع از فرار جفت شود. اما هنوز هم مسئله فرو کردن پنیس در واژن ماده‌ای که به زور خوابانیده شده باشد مطرح است. اگر ماده بی‌میل باشد نر شانس موفقیت نخواهد داشت. حقیقت آن که عمل گرفتن پس گردن توسط گوشتخواران نوعی حرکت اختصاصی است. هرچند ظاهر آن بکار یک مرد متجاوز شبیه است، اما درواقع کار این گوشتخوار معادل در آغوش گرفتن نرم کودک توسط مادر در گونه‌ی انسان است. در این کار از گاز گرفتن شدیداً اجتناب می‌شود تا به ماده آسیبی نرسد. این همان الگوی معمولی رفتار والدین گوشتخوار به هنگام حمل بچه‌ی خود از محلی به محل دیگر است. در واقع نر با جفت خود به عنوان توله‌ی خویش برخورد می‌کند و اگر ماده پذیرا باشد، درست همانطور که در طفولیت به هنگام نقل مکان، به محلی امن در دهان مادر حمل می‌شد، خود را نرم و بی‌حرکت در میان آرواره‌های نر رها می‌کند.

تجاوز برای حیوان نر انسانی در مقایسه با سایر حیوانات آسان است. اگر زور فیزیکی کافی نباشد وی می‌تواند تهدید به جرح و قتل را نیز به آن علاوه کند. او همچنین می‌تواند ماده را کاملاً یا تقریباً بی‌هوش کند و یا برای بی‌حرکت نگه داشتن ماده از کمک مردان دیگر هم استفاده نماید. اگر به خاطر برانگیخته نبودن ماده دخول مشکل یا دردناک باشد مرد می‌تواند نبودن ترشحات طبیعی واژن را با نوعی روغنکاری جبران کند.

و اما درباره‌ی زن حداقلی که می‌توان گفت این است که نه او به این کار راضی است و نه از آن ارضاء می‌شود و حداکثر آنکه هم سانه‌ای دردناک و هم ضربه‌ای روانی است. فقط در مواردی که زن و مرد قبل از تجاوز همدیگر را می‌شناخته و یا مواردی که زن دچار خودآزاریهای شدید باشد امکان ضعیفی وجود دارد که، در نتیجه‌ی این کاهش شدید در مراحل توالی جنسی در گونه انسان، باز هم نوعی پیوند عاطفی تشکیل شود.

مسئله‌ی تجاوز جنسی را به این دلیل به تفصیل مطرح کردم که با نوع مهم گسترده‌ی دیگری از مختصر شدن توالی جنسی در فرهنگ ما مشابهت دارد. در برابر تجاوز به عنف، که مورد بحث قرار گرفت، این عمل اخیر را تجاوز اقتصادی می‌نامیم. برخلاف تجاوز خشونت‌آمیز، این یکی، نه در ساختمانهای متروک یا زیر پرچین‌های نمور بلکه در خانه‌های خلوت مزین و اطاقهای خواب نرم و راحت انجام می‌شود. این نوع همانا ازدواجهای بدون عشقی است که فقط بخاطر ملاحظات اقتصادی صورت می‌گیرد. یعنی عمل زوجی که در ازدواج و جفتگیری آنها کمترین آثار پیوند واقعی دیده نمی‌شود.

در قرن گذشته ازدواج تحت کنترل والدین و به ملاحظه‌ی شئون اجتماعی به فراوانی و به طور معمول صورت می‌گرفت. اگرچه موارد چنین ازدواجهایی امروزه مرتباً کمتر می‌شود ولی زخم روانی آن بر کودکانی که محصول آن دوران‌اند هنوز باقی است. اینان خود، به عنوان شاهدان روابط جنسی بدون عشق، در معرض خطر فلج جنسی قرار داشته‌اند، بطوریکه قادر به ابراز توالی کامل جنسی خاص گونه‌ی ما نیستند. اینها از نظر تشریح ساختمان جنسی کاملاً سالم‌اند: مکانیسم برانگیختن فیزیولوژیکی آنها بطور مؤثر به کار می‌افتد، اما قدرت برقراری ارتباط بین این وجوه زیست‌شناختی و پیوند عمیق و دیرپای زناشوئی در آنها ضعیف خواهد بود. علت آن هم فضایی است که آنها در آن رشد یافته‌اند. در نتیجه آنها نیز به نوبه در برقراری یک پیوند موفق با مشکل روبرو خواهند بود، اما فشار اجتماعی آنها را وادار به این عمل می‌کند. لذا یکبار دیگر در نسل بعد کودکان آنها هم از آن صدمه خواهند دید. چنین دور تسلسلی را مشکل بتوان از میان برد. گرچه ازدواجهای تحمیلی از سوی والدین به سینه‌ی تاریخ سپرده می‌شود ولی هنوز هم صدمات ناگفته‌ای که از این‌گونه دخالت‌های فرهنگی انسان در فرآیند عشق حاصل شده بر دوش ما سنگینی می‌کند. البته الگوی «تجاوز اقتصادی» در فشردن و مختصر کردن مراحل دوازده‌گانه توالی به اندازه‌ی تجاوز به عنف افراطی و بی‌رویه نیست. درست است که ظاهراً به الگوی کامل شباهت بسیار دارد و از همه مراحل تا رسیدن به جفتگیری یک به یک می‌گذرد اما اگر اعمال آن را دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که این مراحل، هم از نظر شدت و طول مدت و هم از نظر دفعات، کاهش یافته‌اند.

ابتدا نمونه‌ی کلاسیک زوج جوانی را در نظر بگیرید که به ملاحظات اقتصادی و جایگاه اجتماعی خانواده‌های خود مجبور به ازدواج می‌شوند. به عروس گفته می‌شود که داماد مجبور است تا عمل کثیفی با او انجام دهد تا جمعیت آتی ملت را تأمین کند^۱ و در اثناء کار او باید «بی‌حرکت بماند و به کشورش انگلستان فکر کند.» به مرد نیز دستورالعمل مختصری درباره ساختمان بدن زن داده می‌شود و به وی یادآوری می‌گردد که بایستی با عروس خود به نرمی رفتار کند، زیرا که

^۱. باید توجه داشت که در این قسمت و هر جای دیگری که نویسنده نظریات مردم را بدون ذکر نام مورد بحث قرار می‌دهد توجه‌اش بیشتر به نظریات مردم کشور خویش انگلستان است: م

دخول وی منجر به خونریزی خواهد شد. زوج جوان با این اطلاعات وظایف جنسی خویش را به سرعت و سادگی ممکن و با حداقل لذت و کمترین پیوند زناشویی به انجام می‌رسانند. ندرتاً ممکن است به زن انزال دست دهد. برای مرد نیز زن به مثابه جسم بی‌احساس در رختخواب است که از نظر جنسی از جسم بی‌جان چیزی اضافه ندارد و از واژن او همانطور باید استفاده کرد که از دست خود به هنگام استمناء. اما در زندگی جمعی و اجتماعی طبعاً به آن دستوراتی می‌دهند که بتوان ادای روابط عاشقانه را درآورد. کتاب آداب معاشرت قرابت‌های مناسب جمع را شدیداً محدود و دقیقاً معین می‌کند و لذا تقریباً غیرممکن خواهد بود که بتوان عشاق واقعی و دروغی را از یکدیگر تمیز داد. اما وضع کاملاً چنین نیست و دردا که کودکان به سادگی قادر به تشخیص این دو از هم هستند، زیرا هنوز مغز آنها از اراجیف مربوط به جزئیات آداب معاشرت انباشته نشده است و آنها فطرتاً قادرند وجود عشق و یا فقدان آن را در روابط والدین خویش تشخیص دهند. باین ترتیب صدمه ادامه می‌یابد.

اگر چنین توصیفی در مورد ازدواج در نیمه‌ی قرن بیستم عجیب به نظر می‌رسد نه به آن خاطر است که اینگونه ازدواجها دیگر صورت نمی‌گیرد، بلکه بیشتر به این علت است که دیگر تا آن حد پر سروصدا سازمان نمی‌یابند. امروزه برای پوشیده نگه‌داشتن آنگونه روابط، تظاهر بیشتری به عشق می‌کنند. معه‌ذا هرچه هست تظاهر است. والدین امروز در امر زناشویی فرزندان خود کمتر دخالت می‌کنند و خود موجب شده تا الگو بیشتر در پرده بماند. اکنون هریک از زوجین و یا هر دو طرف هستند که تن به ازدواج اقتصادی می‌دهند. در زیر تور عروسی لب‌های عروس مرتباً بهم می‌خورند اما این حرکات از شدت هیجان نیست بلکه وی در حال محاسبه مهریه و حقوق دوران طلاق خود است. علت پریشانی مرد کنار او هم غرق بودن در رویاهای رومانتیک نیست بلکه او هم در این فکر است که مؤثر بودن تأثیر ازدواج او از نظر اجتماعی بر همکاران تجاری وی چه خواهد بود. درست است که عروسها در شب عروسی دیگر با فکر اینکه در کجا هستند بی‌حرکت در رختخواب دراز نمی‌کشند، ولی در فکر دفعات انزالهای خویش و مقایسه آن با آمارهای متوسط ملی برای آن گروه سنی، نژادی، شهری و سطح تحصیلی هستند. اگر رقم بدست آمده کمتر باشد یک گروه از کارآگاههای خصوصی را استخدام می‌کنند تا دریابند که ۱/۷ کسری در هفته‌ی انزالهای آنها را شوهرانشان در کجا کارسازی می‌کنند! در این اثناء شوهران آنها نیز در حال این محاسبه هستند که تا چه حد می‌توان مشروب‌خواری عصرانه را ادامه داد بدون آنکه، به علت زیاده‌روی استعمال الکل، قدرت منوط و قابلیت دخول در آخر شب به خطر افتد. در اکثر موارد این‌ها رمز و رازهای شیرین زندگی جدید شهری است.

در بررسی چگونگی کاهش توالی جنسی از تجاور به عنف به ازدواجهای باصطلاح «فاحشه- حرامزاده» مدرن رسیدیم. ظاهراً به نظر می‌رسد که در این آخرین مرحله که در آن تواتر دفعات انزال مشغله‌ی فکری عمده گردیده، نوعی دور شدن از حالت فشرده‌گی و اختصار توالی جنسی مشاهده می‌شود. درواقع به ظاهر یک نوسان آونگی به جهت مقابل صورت گرفته که اختصار مراحل جای خود را به بسط آنها داده است. اما موضوع به این سادگی نیست. اساساً آنچه در این «آزادی جنسی» صورت گرفته در واقع تأکید بر آخرین مراحل توالی، یعنی انتهای جفت‌گیری آن، است. الگوهای اولیه معاشره، که از نظر تشکیل پیوند اهمیت بسیار دارند، نه فقط بسط نیافته بلکه مختصر نیز شده‌اند. در این قسمت جا دارد که چگونگی آن را مورد بررسی قرار دهیم.

در قرون گذشته مراحل مختلف معاشقه از نظر طول مدت بیشتر و از نظر شدت کمتر از امروز بود. وسواس شدید در رعایت همه‌ی جزئیات، محدودیتها و قوانین رسمی موجب می‌شد که از تأثیر هیجانانگیز آنها کاسته شود. بعد از ازدواج نیز، به علت تبلیغات ضد جنسی و جهالت، الگوی ماقبل جفت‌گیری و جفت‌گیری شدیداً تقیل می‌یافت. مردها این مشکل را از طریق فاحشه‌خانه و داشتن معشوقه حل می‌کردند. اما برای زنها راه‌حلی وجود نداشت. در نیمه‌ی قرن بیستم وضع تغییر کرد. کنترل والدین کاهش یافت و با چاپ کتابهایی پیرامون «ازدواج با عشق» سعی فراوان در آموزش جنسی به عمل آمد. نتیجه این شد که زوج‌های جوان در انتخاب همسر مناسب خویش آزادی عمل بیشتری یافتند و شیوه‌های معاشقه از حالت رسمی خارج گردید. پدیده‌ی معلم آداب معاشرت منسوخ شد. آداب تماسهای بدنی تعدیل شد بطوری که همه‌ی مراحل توالی جنسی، بدون مرحله عورتی نهائی، مجاز گردید. با این وجود، هنوز هم فعالیتهای ماقبل ازدواج وقت نسبتاً زیادی را اشغال می‌کرد. وقتی نهایتاً ازدواج سر می‌گرفت زوج از خصوصیات بدنی و شخصیت عاطفی یکدیگر به خوبی مطلع بودند. توسعه وسایل جلوگیری از حاملگی توأم با اطلاعات تازه جنسی موجب می‌شد تا لذات زندگی زناشویی محدودیت کمتری داشته و ارضاء‌کننده‌تر باشد.

در این دوره زوجهای جوان تمایل داشتند تا در مرحله‌ی قبل از ازدواج از ناز و نوازشهای طولانی یکدیگر لذت ببرند این فکر که آنها مراحل را تا اینجا، اما نه بیشتر، مجاز باشند در تئوری مناسب به نظر می‌رسید، اما اجرای آن در عمل مشکل بود. علت روشن است. برخلاف جوانهای قدیم اینان مجاز بودند که از مراحل اولیه‌ی معاشقه که پیوند را محکم می‌نمود ولی برانگیختگی شدید فیزیولوژیکی اندامهای جنسی را به همراه نداشت، فراتر روند و وارد مراحل گردند که واقعاً با تحریکات ماقبل جفت‌گیری مرتبط بودند. نیمه راه بین این دو بوسه‌ی دهان به دهان است که، اگر به طور ساده صورت گیرد، حرکت مطلوبی در جهت تحکیم پیوند است، اما اگر پرنرزی و مکرر باشد نقطه آغاز تحریک ماقبل جفت‌گیری است.

این خود نوع جدیدی از بحران را برای عشاق جوان ایجاد می‌کرد. نوازش و معاشقه‌ی ممتد منجر به نعوظ مداوم برای مرد و ترشحات مداوم جنسی برای زن می‌گردید. سپس یکی از سه شق می‌توانست صورت گیرد: یا بایستی، در پیروی از اصول و مقررات، پیشروی در توالی مراحل را موقوف می‌کردند و در نتیجه عصبی و متشنج می‌ماندند، یا روشهای غیرجفتگیری را تا انزال ادامه می‌دادند و یا قول و قرارها را نقض نموده و جفتگیری می‌نمودند. اگر با انتخاب شق دوم از طریق استمناء و مالیدن یکدیگر به انزال می‌رسیدند و این کار را به مدت طولانی قبل از ازدواج ادامه می‌دادند خطر آن وجود داشت که این روش در روابط جنسی آنها آنقدر اهمیت پیدا کند که بعد از اینکه نهایتاً ازدواج صورت گرفت و امکان تکمیل عمل جفتگیری نیز میسر شد باز هم مشکلاتی به بار آید. اما اگر قوانین را می‌شکستند مشکل احساس گناه و مخفی‌کاری بوجود می‌آمد. با این وصف مرحله‌ی طولانی ماقبل ازدواج، و علی‌رغم مشکلاتش، راهگشای بوجود آمدن پیوند محکم بین زوجین می‌شد و نسبت به وضعیت قبلی، که اعمال آنها شدیداً محدود بود، امتیازات بزرگی داشت.

با نزدیک شدن به دوره‌ی اخیر شاهد تغییر جدی هستیم. اگرچه طرز فکر رسمی هنوز هم ممکن است تغییر نکرده باشد اما از شدت اجرای آن کاسته شده است. با پیشرفت بیشتر روشهای جلوگیری از حاملگی، مسئله بکارت دیگر اهمیت خود را برای بسیاری از دختران از دست داده است. قواعد ضد جفتگیری، که روزی با اکراه شکسته می‌شد، اکنون وسیعاً نقض

می‌گردد. به جای آنکه بکارت امتیازی محسوب شود تقریباً کسر شأن و شاخصی از ناتوانی جنسی محسوب شده است. جفتگیری قبل از ازدواج اگر چه مورد تأیید خانواده‌ها نیست، ولی الگوی مورد قبول عشاق جوان هست. نتیجه‌ی این تحول، که بسیار گسترده‌تر از آن چیز است که بسیاری از مردم می‌اندیشند، آن شده که عشاق نه با آن کلافتی مرحله بوس و کنار، که گذشتگان‌شان تحمل می‌کردند، روبرو می‌باشند و نه در خطر خو گرفتن به استمناء قرار می‌گیرند. در عوض معاشقه‌ی آنها مراحل دوازده‌گانه‌ی طبیعی خویش را بدون هیچ‌گونه تأثیر بی‌مورد طی می‌نمایند.

اگر بهداشت مقاربت کافی و مؤثر باشد و امکانات جلوگیری از حاملگی نیز به سهولت در اختیار قرار بگیرد آیا وضعیت جدید خطرات دیگری هم به دنبال خواهد داشت؟ پاسخ، آنطور که برخی دیده‌اند، حکومت مطلقه انزال است که پیمان اجتماعی جدید، برای دستیابی به حداکثر دفعات مقاربت، آنرا دیکته می‌نماید. این وضعیت برای عشاق واقعی که از دستیابی به انزال مؤثر و کافی ناتوان باشند تهدید محسوب می‌شود.

انتقادات مذکور به طور عجیبی کوتاه‌نظرانه است. قبلاً در مورد افراط در انزال اشاراتی داشتیم، لکن آن اشارات در ارتباط با ازدواج بی‌عشق، یعنی معادل امروزی ازدواجهای اقتصادی و شئوناتی گذشته، بود. همانطور که ذکر گردید در این موارد زن حتی در ارتباط با سکس نیز به موقعیت اجتماعی خویش توجه دارد و لذا اگر ورزشکاری جنسی او پائین‌تر از حد استاندارد باشد احساس شکست می‌کند. اما عاشق واقعی به این ورزشکاریهای جنسی زوجهای غیرعاشق می‌خندد. برای آنها نیز، مثل همه عشاق واقعی طول تاریخ، ارزش یک نوازش ساده‌ی گون‌ی معشوق بیشتر از ۶ ساعت خوابیدن در سی و هفت وضعیت مختلف با کسی است که وی را دوست نداشته باشند. اگرچه وضع همیشه چنین بوده اما امتیاز اضافی عشاق واقعی امروز آنست که مجبور نیستند فقط به یک نوازش ساده‌ی گون‌ی بسنده کنند. آنها می‌توانند با بدن همدیگر هر کاری را که بخواهند هر اندازه زیاد یا کم که مایل باشند انجام دهند. اگر پیوند آنها قوی باشد کیفیت رفتارهای جنسی است که مهم خواهد بود نه کمیت آنها. قراردادهای جدید صرفاً هرکاری را برای آنها مجاز می‌دانند، اما آنطور که منتقدین فکر می‌کنند آنها بر انجام همه‌ی آنها اصرار ندارند.

یک نکته‌ی دیگر که منتقدان آنرا نادید گرفته‌اند آن است که وقتی زوجی عاشق می‌شوند قصد آن ندارند که مراحل اولی توالی عشق را طی نشده بگذرانند. صرف مجاز بودن به جفتگیری مانع از آن نمی‌شود که دست در دست یکدیگر بگذارند. به علاوه آنها در زمره‌ی زوجهای نیستند که، با رسیدن به مراحل نهائی توالی جنسی، در لذت بردن کاملاً طبیعی از حداکثر انزال مشکل عمده‌ای داشته باشند. آنها با داشتن هیجان‌ات عاطفی شدید در روابط خصوصی خود می‌توانند در لذت بردن جنسی پی‌درپی به اوج برسند، بدون اینکه برای دستیابی به آن مجبور باشند به تقلید از مدل‌های پیچ و تاب خورده‌ی کتابهای راهنمای جنسی با یکدیگر کشتی بگیرند.

شاید بزرگترین خطری که عشاق جوان صاحب اختیار امروزی را تهدید می‌کند خطر اقتصادی باشد، چرا که آنها هنوز هم در جامعه‌ای با ساختار پیچیده اقتصادی زندگی می‌کنند. نقش عمده‌ی اقتصاد در ازدواجهای دیروز به هیچ وجه تصادفی نبود. محدودیت‌های شدید رفتارهای جنسی در گذشته این جنبه‌ها را محافظت می‌نمود. ملاحظات به نزدیکیهای جنسی صدمه می‌زد اما موقعیت اجتماعی را تضمین می‌کرد و آن را سازمان می‌داد. اما شکفته شدن امروزی نزدیکیهای جنسی موجب شده تا موقعیت اجتماعی عشاق جوان مسئله‌ساز شود.

آیا یک زوج هفده ساله کاملاً بالغ از نظر جنسی، که پیوند محکمی برقرار کرده و از زندگی جنسی لذت کامل می‌برند، در اقتصاد امروزی ما چگونه قادرند برای خود خانه‌ای سروسامان دهند. لذا آنها یا بایستی در یک برزخ اجتماعی انتظار بکشند و یا الگوهای پذیرفته شده اجتماعی سرپیچی کنند. این انتخاب مشکلی است که هنوز هم راه‌حلی برای آن یافت نشده است.

بحث را با چگونگی اختصار و کاهش در مراحل جنسی آغاز کردیم. اکنون باید عشاق جوانی را که این مراحل را به تمام و کمال تجربه می‌کنند، و البته از بابت آن مشکلات اجتماعی قابل توجهی را هم تحمل می‌نمایند، کنار بگذاریم و یکبار دیگر به مسئله‌ی اختصار مراحل بپردازیم. وضعیت افراد غیرعشاقی که از نظر جنسی فعالند چگونه است؟ قبلاً راجع به تجاوزکاران جنسی و ازدواجهای سرکوفته‌ای، که الگوی جنسی آنها به حداقل عمل بچه‌سازی مختصر شده بود، بحث کردیم و اما بینیم وضع ورزشکارهای جنسی بدون عشق امروز چگونه است؟ اینان مراحل توالی عشاق واقعی را چگونه مختصر می‌کنند؟ برای این گروه مراحل عورتی نهائی، نه در مقام نهایت یک الگو، بلکه به عنوان جایگزین آن، یعنی خود به حیث یک الگو، مطرح است. در زمان قدیم این دقیقاً همان کاری بود که یک مرد به هنگام مراجعه به یک فاحشه انجام می‌داد. در کار او هیچ گرفتن دست یا نوازش، یا زمزمه شیرین عاشقانه مطرح نبود. آنچه بود یک معامله سریع تجاری و سپس پرداخت مستقیم به تماس عورتی بود؛ یعنی چیزی که می‌توان آنرا یک «تجاوز تجاری» نامید. در نسلهای قبلی این اولین تجربه‌ی مقاربتی مرد جوان را تشکیل می‌داد. اما امروزه چنین خدماتی کمتر مورد نیاز است. در عوض چیزی جایگزین آن شده که می‌تواند «دوره گردی» نامیده شود. در این مورد نیز، مثل زنا، مراحل توالی در اغلب اوقات شدیداً کاهش می‌یابد. زبان حال این وضعیت کاریکاتوری است که دختری خسته و وارفته با لباس بهم ریخته اما آرایش دست نخورده را نشان می‌دهد که می‌گوید «دیگر پسرها از بوسه خوششان نمی‌آید.»

نتیجه‌ی این اختصار عبارت است از حداکثر فعالیت‌های مقاربتی و حداقل تشکیل پیوند. اینکار ممکن است به عنوان یک تدبیر در جهت ارتقاء جایگاه اعتماد به نفس ایجاد کند اما به عنوان سرچشمه‌ی لذت وافر آن را تا حد کاری مثل ادرار کردن تنزل دهد. لذا جای تعجب نیست که برای فاعل صاحب اختیار و غیرعاشق بسط و گسترش دادن خود عمل مقاربت مطلوب باشد. همراه با از بین رفتن شدت عواطف پیوند نیرومند شخصی نیز در این کار از بین رفته، لذا به عنوان یک عمل جبرانی می‌باید بر شدت فعالیت‌های فیزیکی آن افزوده شود. اینجاست که کتابهای مصور جنسی وارد صحنه می‌شوند و در این قسمت جا دارد که با بررسی برخی از آنها بینیم که چه توصیه‌هایی می‌نمایند.

از بین تعداد بسیار زیادی از این مجلات در معرض فروش صدها عکس به عنوان نمونه انتخاب گردیده که هریک زوج جوانی را در حال عشق بازی نشان می‌دهد.

در بین آنها بیش از ۴ درصد مراحل هشتگانه، از دوازده مرحله‌ی توصیف شده را نشان نمی‌دهند. در عوض ۸۲ درصد مقاربت کامل را به نمایش می‌گذارند و هر کتاب بین سی تا پنجاه حالت مختلف آنرا ترسیم می‌کند. این نشان می‌دهد که اکثریت وسیعی از آنها نزدیکی‌های جنسی مختلف را به صورت مرحله آخرین تماس عورت به عورت نشان می‌دهند و آشکارا بیانگر تأکید عمده‌ای است که بر این عناصر نهائی توالی می‌گذارند، در حالیکه فعالیت‌های عاشقانه در گذشته، به خاطر سانسور، فقط به مراحل اول محدود می‌گردید. برداشتن سانسور، بجای بهبود بخشیدن به وضع، موجب گردیده تا

تأکید از یک نهایت مدارج بر نهایت مقابل آن گذارده شود. پیام تلویحی این وضع آنست که عمل مقاربت را بایستی هرچه پیچیده‌تر و متنوع‌تر انجام داد و بقیه‌ی مراحل را فراموش کرد. واضح است که انجام طولانی بسیاری از آن حالات به نمایش گذاشته شده، اگر دردناک نباشد، جز برای آکروباتیست‌های ماهر سیرک برای دیگران حداقل راحت نیست. گنجاندن آنها فقط می‌تواند منعکس کننده‌ی تلاش مذبحخانه برای نوآوری مقاربتی، به عنوان وسیله‌ای در دست یافتن به انگیزش بیشتر، باشد، یعنی تأکید دیگری بر ورزشکاری جنسی و نه عشق بازی.

البته تا آنجا که این الگوها به عنوان ملحقات سرگرم کننده‌ی رفتارهای جنسی مطرح می‌شوند، هیچ خطری نخواهند داشت. اما اگر افراط در آن جایگزین جنبه‌های عاطفی روابط خصوصی زن و مرد شود و آن را به کناری راند آنگاه اثر نهاییش کاستن از ارزش واقعی این روابط خواهد بود. در این صورت ممکن است یکی از عناصر این توالی را تکامل بخشد اما در مجموع آن را کاهش خواهد داد.

آن عشاق جوانی که، به جای بازی کنجکاوانه با اینگونه تنوعهای مقاربتی، به آن احساس نیاز می‌نمایند شاید اصلاً عشاق جوانی واقعی نباشند. اینان پس از گذشتن از مرحله‌ی فعال برقراری پیوند، و ورود به دوره‌ی جا افتاده‌ی حفظ آن، در می‌یابند که برخی از این نوآوریها و مکملهای جنسی راه ارزشمندی برای برافروختن مجدد شدت آن است، جای تعجب است اگر عشاق جوان واقعی چنین احساس نیازی داشته باشند.

البته مقصود این نیست که هیچیک از این نزدیکیهای جنسی، هرچند هم که ابتکاری و غیر عادی، بایستی محکوم یا سرکوب شود. تا آنجا که این اعمال توسط افراد بالغ، داوطلبانه و در خلوت، صورت گیرد هیچ دلیل زیست‌شناختی وجود ندارد که غیرقانونی اعلام شود یا جامعه آنرا محکوم نماید. با این وجود، در برخی جوامع هنوز وضع چنین است. یک نمونه‌ی آن تماس عورتی-دهانی است که در لیست مراحل دوازده‌گانه من از آن نامی برده نشد. علت آنست که نمی‌توان در جریان برخورد زوج از اولین تماس تا مراحل نهائی مقاربت آنرا یک مرحله‌ی کاملاً مشخص دانست. در اکثریت بزرگی از موارد این کار پس از اولین مقاربت، و به عنوان مکمل نزدیکیهای عورتی، در صحنه ظاهر می‌شود. اینها غالباً در مراحل بعد، وقتی مقاربت بعنوان یک جنبه‌ی عادی روابط درآمد، به عنوان یکی از الگوهای استاندارد ماقبل مقاربتی وارد توالی می‌گردند و شواهد هنری و تاریخی گذشته حاکی از آن است که از گذشته‌ی دور مورد استفاده بوده‌اند.

بررسی اخیر در آمریکا نشان می‌دهد که حدود نیمی از زوجهای آمریکائی تماس عورتی-دهانی را به عنوان بخشی از فعالیتهای ماقبل مقاربت به کار می‌گیرند. تماس دهان نر با عورت ماده در ۵۴ درصد و دهان ماده با عورت نر در ۴۹ درصد موارد ثبت گردیده است. با آنکه این ارقام شدیداً کمتر از ارقام مربوط به مراحل دوازده‌گانه لیست من است (دهان به دهان، دست به پستان، دهان به پستان و دست به عورت همگی در ۹۰ درصد موارد اتفاق می‌افتند) در عین حال کاری را که به طور متوسط ۵۰ درصد جمعیت در تماس دهان-به-عورت انجام می‌دهند به سختی می‌توان یک امر غیرعادی به حساب آورد. مع‌هذا علی‌رغم این واقعیت؛ و علی‌رغم وقوع آن در سایر گونه‌های پستانداران، باز هم آن را بایستی یک نزدیکی «غیرطبیعی» به حساب آورد. تعالیم مذاهب یهودی و مسیحی اینکار را حتی برای افراد مزدوج نیز حرام می‌دانند و در بسیاری مناطق نه فقط غیراخلاقی بلکه غیرقانونی نیز محسوب می‌شود. عجباً که حتی تا نیمه‌ی دوم قرن بیستم نیز وضع تقریباً در همه‌ی ایالات آمریکا به همین قرار بوده است. اگر بخواهیم دقیق‌تر باشیم بایست گفت که فقط در ایالات

کنتاکی و کارولینای جنوبی زن و شوهرها می‌توانند به نوعی تماس دهانی- عورتی مبادرت ورزند بدون آنکه قانون را نقض نموده باشند.

این بدان معنی است که در دوره‌ی اخیر تقریباً نیمی از مردم آمریکا در مقطعی از زندگی زناشوئی خویش از نظر فنی قوانین مربوط به جنسیت را شکسته‌اند. در همه‌ی ایالاتی که اینکار غیرقانونی است آنرا نوعی جنایت تلقی می‌کنند و فقط در نیویورک است که خلاف محسوب می‌شود. در ایالات ایلینوی، اوهایو، ویسکانسین و می‌سی‌سی‌پی، قانون نوعی بی‌عدالتی جنسی ویژه را اعمال نموده که اگر مرد تماس دهانی با عورت زن برقرار کند عمل قانونی است اما اگر زن چنین کاری انجام دهد جنایت محسوب می‌شود.

البته این محدودیتهای عجیب قانونی بندرت ممکن است مورد عمل واقع شوند و در دوره اخیر، که حتی مایعات با عطر و طعم واژینال در بازار تبلیغ و فروش می‌شوند، دیگر کاملاً بی‌معنی به نظر می‌رسند. در عین حال در جریان درگیریهای مربوط به طلاق گاه‌گاه به عنوان عملی که مبین «بی‌رحمی فکری» در ازدواج بوده، مطرح می‌شود. همچنین گفته شده که این‌گونه قوانین گاه‌گاه به وسیله‌ای برای ارباب طرف مقابل نیز بدل شده‌اند، اما همانطور که قبلاً اشاره شد از نظر زیست‌شناختی چیزی بر علیه این نوع تماسهای دهانی-عورتی وجود ندارد. برعکس، اگر این کار موجب افزایش شدت احساسات در فعالیتهای ماقبل مقاربت شود خود به تحکیم پیوند زوجین کمک می‌کند و در نتیجه وضعیت زندگی زناشوئی را که کلیسا و قانون به راههای مختلف سعی در حفاظت آن دارند تقویت می‌نمایند.

اگر فرم دقیق نزدیکیها را در گونه‌ی انسان مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دید که بین انسان و سایر پستانداران از نظر تماسهای دهانی-عورتی تفاوت وجود دارد. در گونه‌های دیگر عمل ابتدا به صورت بوکشیدن و مالیدن پوزه است. سپس به صورت لیسیدن نیز ادامه می‌یابد، اما اصطکاک‌های منظم و ریتمیک کمتر متداول است. در آنها اهمیت عمل بیشتر در ارتباط با دست یافتن به اطلاعات دقیق پیرامون وضعیت آلت تناسلی طرف مقابل است. برخلاف انسان، سایر گونه‌های پستانداران فقط در وقت معینی از سال یا بخش محدودی از دوره‌ی قاعدگی از شرایط کامل جنسی برخوردارند و لذا برای طرف مقابل و بخصوص نر مهم است که قبل از جفتگیری از وضعیت دقیق برانگیختگی در جنس مخالف اطلاع داشته باشد. به کارگیری بینی و زبان در لمس ناحیه‌ی عورتی می‌تواند اطلاعات ارزشمندی در مورد بو، طعم و بافت آن فراهم آورد.

در انسان وضع برعکس است و عنصر تحریک اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در اینجا دهان بیشتر برای برانگیختن زوج به کار می‌رود نه پی‌بردن به وضعیت جنسی او، به همین دلیل است که اصطکاکهای منظم و ریتمیک نقش مهمتری از لمس کردن و لیسیدن محض به عهده می‌گیرند و در این جریان زن با به کارگیری دهان، به عنوان واژن دروغی، رانش-های منظم کمرگاهی را به کمک حرکات گردنش تقلید می‌نماید. زبان مرد نیز ممکن است به عنوان یک آلت دروغی تقلی شود، اما احتمال قوی‌تر آن است که فشار منظم زبان وی به منظور تحریک کلیتورال باشد، لذا او یکبار دیگر پیام موکد اندام جنسی زن را که به صورت رانشهای منظم کمرگاهی در جریان مقاربت صورت می‌گرفت، تقلید می‌نماید. امتیاز عمده‌ی این کار برای نر آن است که با تقلید مقاربت می‌تواند تحریک مداوم ماده را فراهم آورد بدون آنکه خود از انزال سیر شود. به این ترتیب می‌تواند زمان طولانی‌تر لازم برای رسیدن ماده به انزال را جبران کند.

بدون شک واقعیت اخیر روشن می‌کند که چرا کاربرد این نوع نزدیکی جنسی در بین مردان شایع تر از زنان است. البته آنچه که فیلمهای پورنوگرافیک (مبتذل جنسی) از این عمل ترسیم می‌کنند عکس قضیه‌ی مذکور است. مطالعه‌ی اخیر فیلمهای از این نوع، که در نیم قرن گذشته ساخته شده‌اند، نشان می‌دهد که این ماده است که بیشتر دست به این عمل می‌زند. برای این طرز نمایش دلایل ویژه‌ای وجود دارد. این فیلمها به طور سنتی برای جمع مردان و مجمع عزیزها ساخته می‌شده است و اغلب به فیلمهای عزبها معروف‌اند. این گونه مواد کمتر با عشق مرتبط‌اند و سکس در آنها اغلب به عنوان یک وسیله‌ی سلسله مراتبی مطرح است. در ارتباط با مسئله سلسله مراتب، مورخین فیلمهای پورنوگرافیک می‌گویند اگر مرد در وضعیت زیر دست نسبت به زن قرار گیرد وی را کوچک و خوار نشان خواهد داد ولی اگر وی طوری ترسیم شود که نقش غالب به وی داده شده و زن را در حال «خدمت» به وی نشان دهد، آنگاه موقعیت جایگاه اجتماعی وی، ارتقاء خواهد یافت. در اینجا یکبار دیگر به مبانی رفتارشناسی حیوانی بازگشته‌ایم و با حالت خضوع مخصوص زیردستان سروکار داریم. اهمیت زیست شناختی زانو زدن و خم شدن در هنگام اجرای یک ژست خاضعانه در این است که زیردست بدن خویش را در مقابل بالا دست پایین می‌آورد. نکته‌ی مهم آنکه در بیان تماس دهان-عورتی در انسان اصطلاح عامیانه‌ی «پایین رفتن» روی زوج را در زبان انگلیسی به کار می‌برند. برای برقراری ارتباط دهان به عورت طرف فاعل، چه زن و چه مرد، می‌بایست بدن خویش را نسبت به مفعول بطور قابل توجهی پایین آورد. در همه‌ی موارد این موضوع صادق است، اما در حالتی که مفعول ایستاده باشد وضع آشکارتر خواهد بود. زن یا مرد فاعل بایستی پیش روی بدن ایستاده‌ی طرف مفعول زانو یا چمباتمه بزند و این خود مستلزم اتخاذ یک حالت نوکری قرون وسطائی است. لذا جای تعجب نیست که اجرای آن توسط ماده بر روی نر به مذاق گروههای سلسله مراتبی مردان عذب بمراتب خوش تر می‌آید. البته وضع برای عشاق در خلوت کاملاً متفاوت است. جز در مواردی که برخورد بدون عشق به منظور خشنودی جنسی باشد این کار به قصد لذت دادن خواهد بود نه ارتقاء جایگاه اجتماعی و لذا در انجام آن هیچگونه تعصب و یکسویگی نیست. همانطور که قبلاً دیدیم، به خاطر آن که بین انزال مرد و زن یک اختلاف فاز زمانی وجود دارد، این کار بیشتر به عنوان یک عمل مردانه گسترش یافته تا زنانه.

تاکنون در بررسی تغییرات توالی جنسی برخی از راههای تقلیل یا بسط آن را مورد بحث قرار دادیم، ولی یک امکان سوم را نیز یادآور شدیم و آن تغییر در ترتیب انجام این اعمال است. این تغییرات بسیار زیادند و روند ثابت توالی مذکور به راههای مختلفی تغییر می‌نماید. باین ترتیب توالی چیزی نیست جز یک راهنمای کلی روند فعالیت‌های مختلف از برخورد اول تا الگوی نهائی مقاربت. اگرچه تصویر واقعی توالی حوادث به طور متوسط همین است اما در بسیاری موارد شکل بندی ظاهری برخی از عناصر به خصوص تأثیر بسزائی در ترتیب انجام یکی پس از دیگری مراحل دارد. برخی مثالها مطلب را روشن تر خواهد کرد.

سه عمل اولیه عبارت بود از چشم-به-بدن، چشم-به-چشم، و صدا-به-صدا، وضعیت توالی این سه «تماس» غیرلمسی بندرت دستخوش تغییر می‌گردد. امروزه در مواردی که اولین تماس از طریق تلفن باشد ممکن است استثناهایی مشاهده شود. در این موارد شنیده می‌شود که یک طرف تماس می‌گوید خوش دارم که، پس از اینهمه صحبت از طریق تلفن، شما را ببینم. این بدان معنی است که تبادل آوایی از طریق تلفن به خودی خود «دیدار» نیست. اما اگر با تماس چشمی توام

باشد چنین خواهد بود. عبارت «ما سال پیش با یکدیگر ملاقات کردیم» مبین یک تماس لمسی نیست بلکه صرفاً یک تبادل گفتاری و دیداری را مطرح می‌نماید. مع‌هذا یک «ملاقات» معمولاً متضمن یک حداقل تماس فیزیکی به صورت است دادن هست. در «ملاقات با دیگری» داشتن نوعی تماس مهم به نظر می‌رسد. در زندگی امروزی با افراد غریبه زیادی برخورد می‌کنیم، لذا جای تعجب نیست که لمس و تماس اولیه، از نظر فرم، استیل خاص و محکمی به خود گرفته باشد. اگر تماس جسمی اولیه شکل متنوع‌تری به خود می‌گرفت نزدیکی و صمیمیت حاصل بیشتر از حدی بود که برای این مرحله‌ی اولیه از توالی زمان مربوط به پیشرفت روابط مورد نیاز است.

به دلیل آن که دست دادن شکل بسیار مشخصی به خود گرفته اغلب می‌تواند تقریباً به صف مقدم تمام مراحل توالی جهش کند. شخص ثالثی به سادگی می‌گوید «اینجا کسی است که می‌خواهم با وی آشنا شوی» و ظرف چند ثانیه پس از تماس چشمی، تماس پوستی نیز برقرار می‌شود و طرفین دست خود را دراز می‌کنند تا به هم ملحق شوند. حتی ممکن است این کار قبل از ارتباط گفتاری نیز صورت بگیرد.

این قاعده کلی، که هرچه یک عمل تماسی رسمی‌تر شده باشد می‌تواند به مراحل جلوتری در توالی بپرد، در مورد بوسه‌ی دهان به دهان نیز به خوبی مشهود است. گرچه این عمل، در معنی اخص کلمه، اولین عمل برانگیزنده‌ی قبل از مقاربت است اما به عنوان «بوسه شب بخیر» بین عشاق جوان رسم پذیرفته شده‌ای است و لذا غالباً از نظر زمانی به جلو می‌جهد. نکته‌ی مهم اینکه اولین بوسه معمولاً به عنوان یک عمل خداحافظی انجام می‌شود. در واقع مجوز اینکار که امکان داده تا بوسه همراه با تماس کامل قسمت پیشین بدن، قبل از مراحل کم تماس‌تری همچون نیمه آغوش، حلقه کردن دست دور شانه، دور کمر، و گاه حتی قبل از مرحله گرفتن دست یکدیگر، صورت بگیرد، آنست که این عمل معصومیت خود را از بوسه‌ی غیرجنسی خانواده به هنگام استقبال و بدرقه به عاریت گرفته است. زوج جوان که فقط چند ساعتی با هم صحبت کرده‌اند به هنگام جداشدن یکدیگر را مختصراً در آغوش می‌گیرند و می‌بوسند، حتی اگر قبل از آن هیچگونه تماسی برقرار نکرده باشند. این وضع شدیداً نقطه‌ی مقابل موردی است که مرد به دیدار یک فاحشه می‌رود. در اینجا بوسه از نظر زمان ممکن است آنقدر به تأخیر افتد که قبل از آن تماس عورتی شروع شده باشد و یا حتی امکان دارد که بوسه کلاً حذف گردد.

واضح است که در این بحثها جوامع متمدن امروزی مورد توجه من بوده است. در سایر فرهنگها و قبایل الگو تا حدودی تفاوت می‌کند، هرچند که اصل کلی افزایش تدریجی و مرحله به مرحله‌ی نزدیکی در آنها نیز صدق می‌نماید. بررسی دویست فرهنگ مختلف توسط آمریکائیان نشان می‌دهد که «اگر چنانچه برای معاشق قبل از جفتگیری تحریم و منع اجتماعی وجود نداشته باشد اینکار به احتمال قوی صورت می‌گیرد.» اغلب جوامع تقریباً از همه‌ی اعمال برانگیزنده استفاده می‌کنند منتها نحوه‌ی اینگونه اعمال گاه کمی متفاوت می‌شود. مثلاً گاه بینی به عنوان اندام تماس جای دهان را می‌گیرد و مالیدن یا فشردن بینی‌ها به هم جایگزین بوسه از دهان می‌شود. در برخی از قبایل فشردن متقابل بینی به صورت همدیگر در مواردی اتفاق می‌افتد که معمولاً بوسه از صورت یا از دهان می‌باید انجام بگیرد. در برخی دیگر از فرهنگها تماسهای بینی به بینی و دهان به دهان همزمان صورت می‌گیرند. برخی مردان برای تحریک پستان زن، به جای تماس لب، از مالیدن بینی استفاده می‌کنند. در برخی دیگر از قبایل بوسه به صورت آوردن لبها نزدیک صورت زوج

و به درون کشیدن نفس انجام می‌شود. بالاخره در گروهی دیگر بیشتر به صورت مکیدن متقابل لب و زبان ظاهر می‌شود. البته اینگونه تغییرات جزئی به خودی خود جالب توجه‌اند ولی تأکید بیش از حد بر آنها، آنطور که در گذشته صورت می‌گرفت، موجب مخدوش شدن این واقعیت می‌شود که به طور کلی در الگوهای عاشقانه‌ی ماقبل جفتگیری همه‌ی انسانها وجوه تشابه زیادی وجود دارد.

اکنون پس از بحث در توالی نزدیکیهای جنسی در انسان به مسئله‌ی تواتر آنها می‌رسیم. این اظهارنظر به نام من ثبت شده که گفته‌ام انسان سکسی‌ترین همه‌ی نخستیهاست و البته برای این اظهارنظر انتقاداتی نیز بر من وارد شده است. مع‌هذا شواهد زیست‌شناختی آن غیرقابل تردید است و این جدل که میزان بالای فعالیت‌های جنسی امروزه در برخی از مناطق را حاصل تصنعی زندگی متمدن بدانند کاملاً بی‌معنی است. درواقع اگر هم بخواهیم در این ارتباط چیزی را به تصنعی بودن زندگی جدید نسبت دهیم آن چیز همانا کاهش سطح فعالیت‌های جنسی در برخی از مناطق جهان است. به شهادت همه‌ی آنها که تحت تنش شدید قرار داشته‌اند، اضطراب اثر ضدجنسی نیرومندی دارد و، باتوجه به بالا بودن سطح تنش در زندگی امروزی جوامع شهری، رفتارهای جنسی به فراوانی صورت می‌گیرند و این خود واقعیتی است که به خوبی بر سکسی بودن گونه‌ی ما دلالت دارد.

بگذارید دقیق‌تر به این مسئله بپردازیم. اگر گفته‌ی خویش را به این ترتیب کمی تغییر دهیم که انسان در بین همه‌ی نخستیها بالقوه سکسی‌ترین است آنگاه هیچ جدلی با آن نمی‌توان داشت. اولاً فعالیت‌های جنسی در نخستیهای دیگر به بخش کوچکی از دوره‌ی جنسی ماهانه ماده محدود می‌شود. در این مواقع اندامهای خارجی جنسی در ماده تغییراتی می‌کنند که در اغلب گونه‌ها برای نر کاملاً مشهود است. این وضع ماده را برای او جذاب می‌نماید؛ در مواقع دیگر هیچگونه جاذبه‌ای وجود ندارد. در انسان مرحله‌ی فعال جنسی تقریباً به نام دوره‌ی ماهانه بسط یافته است؛ یعنی دوره جاذبیت زن کم و بیش سه برابر شده است. تا اینجا، و تنها از همین جهت، ظرفیت جنسی حیوان انسانی، در مقایسه با خویشاوندان نزدیک میمون و انسان ریخت‌اش، سه برابر افزایش یافته است.

ثانیاً انسان ماده در تمام دوره‌ی حاملگی نیز از نظر جنسی جذاب و پذیرا است، حال آنکه در سایر نخستیها چنین نیست. او همچنین پس از زایمان خیلی زودتر از سایر نخستیهای ماده از نظر جنسی فعال می‌شود. بالاخره حیوان انسانی متوسط امروزی می‌تواند انتظار تقریباً نیم قرن لذت بردن از حیات فعال جنسی را داشته باشد و این چیزی است که سایر پستانداران به ندرت قدرت برابری با آن را دارند.

این فعالیت وسیع جنسی نه فقط بالقوه میسر است بلکه عملاً نیز در اکثر موارد تحقق می‌یابد، و لذا نگارنده هیچ دلیلی نمی‌بیند که اظهارنظر اولیه خویش را تغییر دهد، تظاهر جنسی در اغلب مردم به این صورت است که زوجی پیدا می‌کنند و سپس مکرراً با وی به اعمال جنسی می‌پردازند، اما آنان که چنین نمی‌کنند یا موقتاً به لحاظ جنسی در انزوا قرار می‌گیرند، نیز معمولاً از این نظر غیرفعال نمی‌شوند. اینها استمناء را به دفعات مکرر به کار می‌گیرند تا فقدان زوج را جبران نمایند.

از همه‌ی اینها گذشته الگوی جنسی در انسان پیچیده است. این الگو نه فقط مشتمل بر جفتگیریهای وسیع است بلکه تمام ظرائف عاشقانه و برانگیختن‌های ماقبل جفتگیری را نیز شامل می‌شود. به عبارت دیگر نه فقط به دفعات و طی سالهای طولانی انجام می‌شود، و دوره‌های بن‌بست جنسی زنانه در آن به ندرت وقفه ایجاد می‌کند، بلکه انجام آن نیز

هر بار طولانی و پیچیده است. این حیات جنسی گسترده در گونه‌ی ما به این ترتیب تحقق یافته که تمام آن تماسها و نزدیکیهای بسیار متنوع جنسی، که شرح آنها گذشت، بر میراث نخستین انسان علاوه گردیده‌اند. در این مورد تفاوت بین او و سایر گونه‌ها بسیار چشمگیر است و برای روشن شدن این نکته جا دارد تا اعمال جنسی میمونها و انسان-ریختها را مورد توجه قرار دهیم.

میمونها پیوند عمیق با زوج خویش برقرار نمی‌کنند و معاشقه و رفتارهای قبل از جفتگیری در آنان بسیار کم است. ماده در طی چند روزی در هر دوره، که از نظر جنسی کاملاً در شرایط مناسبی قرار دارد، به نر نزدیک می‌شود و یا نر به سمت وی می‌آید؛ ماده کمرگاه خود را به طرف نر برمی‌گرداند کمی می‌خسبد و انتهای پیشین بدن را پایین می‌آورد، نر از پشت سوار وی می‌شود، آلت تناسلی خویش را داخل می‌نماید، چند حرکت کمرگاهی انجام می‌دهد، منی از وی خارج می‌شود، سپس پایین آمده و دوباره از هم جدا می‌شوند. معمولاً تمام این برخورد بیش از چند ثانیه طول نمی‌کشد. چند مثال می‌تواند این اختصار فوق‌العاده را به وضوح روشن سازد. تعداد حرکات یا رانشهای کمرگاهی در میمون بونیت نر^۱ ۵ تا ۳۰ بار است. در میمون فریاد زدن این ارقام بین ۸ تا ۲۸ و میانگین آن ۱۷ بار است، که ۲۲ ثانیه به طول می‌انجامد. قبل از آن ۱۰ ثانیه نیز صرف «تنظیم بدن» می‌شود. میمون رزوس بین ۲ تا ۸ حرکت کمرگاهی دارد که مجموعاً بیش از ۳ تا ۴ ثانیه طول نمی‌کشد. بابون، براساس یک گزارش، تا ۱۵ رانش کمرگاهی انجام داده که جمعاً ۷ تا ۸ ثانیه طول کشیده؛ در یک گزارش دیگر به طور متوسط ۶ حرکت با زمان ۸ تا ۲۰ ثانیه، و در گزارش سوم ۵ تا ۱۰ حرکت و ۱۰ تا ۱۵ ثانیه بوده است. دو گزارش در مورد شمپانزه یکی متوسط حرکت کمرگاهی نر را ۴ تا ۸ و حداکثر آنرا در یک مورد ۱۵ و در دیگری ۶ تا ۲۰ و زمان صرف شده در کل جفتگیری را ۷ تا ۱۰ ثانیه ذکر می‌نماید.

این گونه اطلاعات تفصیلی به وضوح گویای آنند که خویشاوندان پرموی ما مسئله‌ی جفتگیری را به درازا نمی‌کشاند. اما برای آن که قضاوت منصفانه باشد باید گفت که آنان در دوره‌ی کوتاه چند روزه‌ای که ماده در شرایط جنسی قرار دارد این «جفتگیریهای فوری» را به دفعات مکرر انجام می‌دهند. در برخی از گونه‌ها سوار شدن مجدد ظرف چند دقیقه انجام می‌گیرد و ممکن است چند بار متوالیاً و به سرعت تکرار شود. مثلاً در بابون آفریقای جنوبی معمولاً ۳ تا ۶ بار سوار شدن پی در پی با فواصل ۲ دقیقه صورت می‌گیرد. در میمون رزوس این رقم افزایش می‌یابد و ممکن است بین ۵ تا ۲۵ بار سوار شدن با فواصل کم و بیش یک دقیقه از هم صورت بگیرد. چنین به نظر می‌رسد که در آخرین بار سوار شدن است که منی خارج می‌شود زیرا این بار عمل شدیدتر و فشرده‌تر از دفعات قبل است. لذا در این مورد به نظر می‌رسد که الگو پیچیده‌تر باشد. مع‌هذا در همه‌ی این موارد فعالیت‌های جفتگیری با حیوان انسانی تفاوت فاحشی دارد.

در گونه‌ی انسان نه فقط عملیات جنسی مقدماتی بیشتر است بلکه خود عمل جفتگیری نیز طولانی‌تر است. افزون بر ۵۰ درصد زوجها در مرحله‌ی قبل از جفتگیری بیشتر از ده دقیقه را به انواع فعالیت‌های برانگیزنده مشغول می‌شوند. پس از آن حرکات رانشهای کمرگاهی حیوان نر ظرف چند دقیقه به خروج منی منجر می‌شود، اما مرد به طور معمول این مرحله را طولانی‌تر می‌نماید. او اینکار را به این علت می‌کند که ماده‌اش، برخلاف میمونها، می‌تواند اوج لذت جنسی یا اورگاسم را تجربه کند، که از نظر شدت شبیه اورگاسم مرد است، اما معمولاً دستیابی زن به آن ده تا بیست دقیقه زمان لازم دارد. این

^۱ Bennet monkey.

به آن معنی است که کل الگو، شامل اعمال مقدماتی و عمل جفتگیری، برای یک زوج معمولی انسان حدوداً نیم ساعت به درازا می کشد و این مدت بیش از صد برابر طولانی تر از وقت لازم برای یک زوج معمولی میمون است. یکبار دیگر برای آنکه نسبت به میمون منصف باشیم باید گفت که آنها می توانند این برخوردهای مکرر کوتاه خود را خیلی زودتر شروع کنند اما در مقابل باید به این واقعیت نیز اشاره کرد که میمون ماده در هر دوره ی قاعدگی خویش فقط چند روزی پذیرای نر خواهد بود.

برای مقایسه ی میمون ماده و انسان ماده باید گفت که اولی با نزدیک شدن تخمک اندازی، فحل یا پذیرا می شود و برای مدت یک هفته در این حالت باقی می ماند. در این مدت، جفتگیری نه می تواند او را برانگیزد و نه می تواند وی را از نظر جنسی بی رمق کند. وی در تمام این مدت دوره ی جفتگیری به طور دائم برانگیخته باقی می ماند. در مورد ماده ی انسان هر الگوی جفتگیری در حکم یک نحلی کوتاه است که امروزه، نه با تخمک اندازی بلکه، با تحریکات قبل از جفتگیری مرد مرتبط است. در واقع، بجای این که به تخمک اندازی پذیرا شود، نسبت به زوج حساس است. انگیزندگی فیزیولوژیکی او با نزدیکیهای جنسی مشترک با زوجش مرتبط است نه با توالی شدیداً بدون تغییر دوره های تخمک اندازی و قاعدگی. این گام مهم، که بیانگر یک تغییر عمده در نظام جنسی متداول نخستینها است، قهراً خود منجر به افزایش به مراتب بیشتر در شدت و پیچیدگی تماس بدنی زوج گردیده و مبنای نزدیکی جنسی انسان را پی ریزی نموده است.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که اعمال پیچیده ی جنسی انسان از چه سرچشمه گرفته اند؟ منشأ همه ی تماسهای بدنی اضافی در انسان کدام است؟ از آنجا که میمونها در فعالیتهای جنسی خود جز سوار شدن و جفتگیری کار دیگری نمی کنند لذا تمام آنچه را که با آنان مشترکیم منحصر به عمل سوار شدن، حرکات منظم کمرگاهی و خروج منی می شود. پس تمامی تماسهای آمیخته به تردید، لطیف و ظریف، دست هم گرفتنهای دوران جفتگیری و همچنین اعمال مهیج و برانگیزنده ی جنسی قبل از جفتگیری از کجا سرچشمه گرفته اند؟ پاسخ آن است که رد پای آنها را تقریباً در تمام موارد تا روابط نزدیک مادر و کودک، که قبلاً شرح آن رفت، می توان دنبال کرد. به ندرت می توان هر کدام آنها را عمل «جدیدی» دانست که حاصل جنیست تکامل یافته باشند. عاشق شدن، از نظر رفتارهای تشکیل دهنده اش، بسیار شبیه بازگشت به دوران کودکی است.

در پی گیری نحوه ی محدود شدن آغوش اولیه ی سالهای اول عمر دیدیم که با رسیدن بلوغ تماسهای نزدیک بدنی مرتباً کاهش می یابد. اما اکنون وقتی به عشاق جوان می نگریم در می یابیم که کل آن فرآیند معکوس می شود. اولین اعمال در توالی جنسی اساساً با سایر انواع برخوردهای اجتماعی در افراد بالغ تفاوتی ندارد. سپس عقربه های ساعت رفتاری به تدریج به عقب باز می گردند. صحبت های مختصر و دست دادن رسمی معارفه، در این پس رفت، جای خود را به گرفتن دست مخصوص دوران کودکی می دهد. عشاق جوان اکنون چنان دست در دست یکدیگر راه می روند که یادآور روزی است که هر کدام دست یکی از والدین خویش را گرفته بودند. همچنان که، با افزایش اعتماد، بدنهای آنها به هم نزدیکتر می شود ما شاهد بازگشت مسرت بخش دربرگرفتن از روبرو یا آغوش پیشین هستیم، که توأم است با لمس سرها، و بوسه از یکدیگر. با تعمیق روابط، باز هم به عقب و به روزهای نوازش آرام و ملایم بازمی گردیم. یکبار دیگر این دستها است که صورت، موها و بدن معشوق را نوازش می کند.

بالاخره عشاق یکبار دیگر عریان‌اند و برای اولین بار از زمان کودکی خصوصی‌ترین قسمت‌های بدن آنها تماس نزدیک با دست دیگری را تجربه می‌نماید. صداهاى آنان نیز، در این سفر به اعماق زمان، وضع مشابهی دارد. هرچند بیشتر به عقب بازمی‌گردیم در ادای کلمات محتوی و مفهوم آنها اهمیت کمتری از کیفیت نرم تن صدا پیدا می‌کند. غالباً حتی عبارات کودکانه می‌شوند چنانچه گوئی نوع جدیدی از صحبت‌های کودکانه در حال شکل گرفتن است. موجی از ایمنی و بی‌خیالی مشترک زوج را فرا می‌گیرد و درست همانند دوران کودکی سروصدا و غوغای جهان بیرون برای آنها اهمیت چندانی ندارد. حالت رویایی یک دختر عاشق شبیه به چهره‌ی هشیار و سرشار از مراقب کودک پر جنب و جوش نیست، بلکه رخسار بی‌خیال کودکی را می‌ماند که از همه نظر اقناع شده باشد.

این بازگشت به صمیمیت و نزدیکی که برای تجربه‌کنندگان چنان زیباست، در نظر دیگران غالباً بی‌مقدار و حقیر شمرده می‌شود. مضامین و کنایات چنین حکایت می‌کند: «آه اولین عشق آخرین عقل است». «عشق بیماری پرمحتی است». «عشق کور است». ما به سادگی فریب چیزی را می‌خوریم که عاشق آنیم. «عشق درد بی‌درمانی است». «غیرممکن است که هم عاشق بود و هم عاقل». «عشاق نادانند اما طبیعت با آنان چنین کرده است». حتی در متون علمی نیز از اصطلاح «رفتارهای واپس‌گرا»، به جای آن که در توصیف عینی و بی‌غرض واقعیات به کار رود، بوی اهانت به مشام می‌رسد. البته رفتار کودکانه در برخی از شرایط و موارد بلوغ شیوه‌ی نامناسبی برای انطباق با موقعیتهاست. اما در اینجا در مورد عشاق جوانی، که در حال برقرار کردن پیوند عمیق شخصی بین خویش‌اند، قضیه گاه کاملاً برعکس است. تماس‌های جسمی نزدیک بهترین راه تکوین چنین پیوندی است و آنها که، به خاطر «کودکانه» یا «بچگانه» شمردن این کار، از آن سرباز می‌زنند بازنده خواهند بود.

با پیشرفت معاشقه و ورود به مرحله‌ی رفتارهای قبل از جفتگیری، الگوهای کودکی از بین نمی‌رود. برعکس زوج هنوز هم جوانتر می‌شوند و ساعت باز هم به عقب برمی‌گردد، تا به مکیدن پستان مادر برسد. بوسه‌ی ملایم که در آن لبها به آرامی بر دهان یا گونه‌ی معشوق فشرده می‌شود، به صورت یک فشار محرک و قوی درمی‌آید. عشاق با حرکات ماهیچه‌ای لبها و زبان خویش چنان روی دهان یکدیگر کار می‌کنند که گوئی می‌خواهند از آن شیر بیرون بکشند. آنان همچون کودکان گرسنه با لبهای خویش مرتباً می‌فشارند و می‌مکنند و با زبان در کار لیسیدن و کاویدن‌اند. دیگر این بوسه پرحرارت به دهان محدود نیست بلکه سایر مواضع را هم می‌کاود چنانکه گوئی در پی نوک پستان مادر است. در این جستجو او به همه جا سر می‌کشد و نوک پستانهای بدلی را به شکل لاله گوش، انگشتان، کلیتوریس، آلت تناسلی نر و البته نوک خود پستانهای معشوق را هم کشف می‌نماید.

قبلاً به پاداشی که از درک لذت این اعمال حاصل می‌شود اشاره کردم. اما این فقط بخشی از مطلب است. علاوه بر آن پاداش مستقیم نیز مطرح است که از تجربه‌ی مجدد تماس بسیار لذت‌بخش دهانی و مکیدن شیر در طفولیت حاصل می‌شود. تأثیر وقتی به اوج می‌رسد که بدل پستان را به توان وادار به دادن بدل شیر نمود. این منظور با افزایش ترشح بزاق معشوق، افزایش ترشحات تناسلی ماده و مایع منی نر حاصل می‌شود. اگر مکیدن آلت تناسلی نر توسط ماده تا آنجا ادامه یابد که به خروج منی منجر گردد چنانست که گوئی در جاری شدن شیر از بدل پستان توفیق حاصل گردیده است. این تشابه را حتی از قرن هفدهم نیز تشخیص می‌دادند و عبارت عامیانه «شیردوشی» اولین بار در آن زمان برای این عمل مورد استفاده عموم قرار گرفت.

حتی پس از پایان الگوهای ماقبل جفتگیری و شروع خود جفتگیری نیز اعمال بچگانه کاملاً محو نمی‌شوند. در جفتگیری میمونها، صرف‌نظر از تماس آلات تناسلی، تنها تماس جسمانی دیگر نگه‌داشتن مکانیکی زوج توسط دست و پای میمون نر است. او بدن ماده را نه به خاطر تماس و نزدیکی عاشقانه بلکه برای مستقر کردن خویش، حین حرکات کمرگاهی شدید و سریع، است که محکم می‌گیرد. در مورد زوج انسانی نیز اینگونه چسبیدن‌ها اتفاق می‌افتد، اما علاوه بر آن بسیاری تماسهای دیگر نیز مطرح است که هیچ منظور «تنظیم جسمانی» توسط آنها برآورده نمی‌شود. دستها زوج را گرفته و نگه می‌دارند، اما اینکار نه به دلایل مکانیکی و به منظور تسهیل در فرو کردن، بلکه به عنوان علایم نزدیکی جنسی و لامسه انجام می‌گیرد. در بازگشت به راهنمای جنسی که قبلاً مورد بحث قرار گرفت، اگر چنانچه فقط مواردی که زوج عملاً مشغول جفتگیری است مورد توجه قرار گیرد می‌توان تواتر این تماسهای غیرعورتی را، که با حرکات کمرگاهی همراه است، ارزیابی نمود و به آنها نمره داد. در ۷۴ درصد مواردی که حرکات جفتگیری ترسیم شده دست (یا دستهای) یک طرف در حال گرفتن یا لمس نمودن بخشی از بدن دیگری به گونه‌ای بوده که عملاً تأثیری در استقرار طرف نداشته است. به علاوه موارد بسیار دیگری از اعمال آغوش وجود دارد، از جمله بوسیدن و تماسهای غیر-بوسه‌ای سر به سر گذاشتن؛ همچنین مواردی از تماسهای دست-به دست و دست-به-سر نیز وجود دارد. اصولاً همه‌ی این اعمال را می‌توان تحت عناوین آغوش کامل، نیمه آغوش، عناصری از آغوش مطرح نمود. این نشان می‌دهد که جفت‌گیری در حیوان انسانی، علاوه بر همه‌ی حرکات جفتگیری نخستینها، شامل بازگشت به آغوش کودکی و اعمال آن نیز می‌شود. حرکات دسته‌ی اخیر تمام مراحل توالی جنسی، از اولین مراحل معاشقه تا آخرین لحظات، را تحت تأثیر خویش دارند. حیوان انسانی صرفاً با یک دستگاه عورتی فرد دیگری از جنس مخالف جفتگیری نمی‌کند، بلکه وی با تمامی بدن یک فرد خاص «عشق بازی» می‌کند و این عبارت «عشق بازی» را بایستی مهم تلقی نمود. باین دلیل است که تمام مراحل توالی جنسی، منجمله جفت‌گیری، در گونه‌ی ما می‌تواند فرآیند پیوند زناشویی را تقویت نماید و احتمالاً به همین دلیل است که دوره‌ی پذیرش جنسی گسترده در زن تکامل یافته که حدود آن به مراتب از دوره‌ی تخمک‌اندازی فراتر می‌رود. حتی می‌توان گفت که امروزه ما عمل جفتگیری را بیشتر برای باروری روابط انجام می‌دهیم تا باروری تخمک. در این کار هیچگونه خطر تولیدمثلی وجود ندارد چرا که حتی بخش کوچکی از اعمال جفتگیری، که تصادفاً با زمان تخمک‌اندازی تقارن کند، برای تولید نسل آینده به تعداد کافی بس خواهد بود، و امروزه بیش از سه هزار میلیون نفر^۱ از ما حی و حاضراند تا صحت این نکته را به اثبات برسانند.

^۱. آنقدر مجوز چاپ به درازا کشید که اکنون شمار ما به هفت میلیارد نزدیک می‌شود.

فصل ۴

نزدیکی اجتماعی

مطالعه‌ی نزدیکیهای جنسی در انسان همانا عبارتست از مشاهده‌ی اینکه چگونه بزرگسالان، با برقراری تماسهای بدنی فراوان خویش، سعی در نوزایی نزدیکیهای گمگشته‌ی ایام کودکی دارند. برعکس، مطالعه‌ی نزدیکیهای اجتماعی مطالعه‌ی تماسهای محتاط و سرکوفته است که از جنگ تقاضاهای متضاد بین خلوت خصوصی و ارتباط تماسی نزدیک با دیگران، بین وابستگی و استقلال، در درون مغز حاصل می‌شود.

گاه‌گاه شلوغی و بی‌پناه قرار گرفتن در مقابل چشم و مغز جستجوگر دیگران را حس می‌کنیم. در این مواقع فکر انزواطلبی و گسستن خود از همه چیز را کاملاً می‌پسندیم. اما در اغلب موارد این وضع بیش از چند ساعتی دوام نمی‌آورد و فکر انزوای تاریک دنیایی در همه‌ی عمر برای ما وحشت‌آور است. علت آنست که انسان یک حیوان اجتماعی است و انزوای طولانی برای هر فرد عادی سالم به عنوان تنبیه شدید محسوب می‌شود. زندان انفرادی پس از شکنجه و مرگ، بدترین نوع مصیبتی است که بر هر فرد زندانی می‌توان اعمال نمود. کار او در نهایت و در حالتی نیمه جنون به جایی می‌رسد که در داخل چاهک توالت خویش صحبت کند تا از شنیدن انعکاس صدای خود لذت به برد، چرا که این کار نزدیک‌ترین عمل به یک پاسخ اجتماعی است که وی قادر به دستیابی به آن می‌باشد.

انسان تنهای خجول در یک شهر بزرگ چنین وضعیتی دارد. اگر چنین کسی صمیمیتهای خانه را پشت سر گذاشته باشد، زندگی در خانه‌ی کوچک یا آپارتمان بزودی برایش غیرقابل تحمل خواهد شد. اگر بی‌دست و پا و عاجز از آن باشد که برای خود دوستی پیدا کند ممکن است نهایتاً مرگ و خودکشی را بر محرومیت طولانی از ارتباط و تماس انسانی ترجیح دهد. چنین است نیاز اساسی ما به صمیمیت، چرا که صمیمیت تفاهم می‌آورد و اغلب ما، برخلاف تارکین دنیا، نیازمند به آن هستیم که حداقل توسط معدودی از افراد هم که شده درک شویم.

مسئله‌ی درک عقلانی یا روشنفکرانه در بین نیست بلکه تفاهم عاطفی مطرح است و در این ارتباط یک تماس نزدیک بدنی از همه‌ی لغات زیبای یک واژه‌نامه مؤثرتر است. قابلیت حسی لامسه در انتقال احساسات و عواطف واقعاً اعجاب‌آور است. شاید همین قدرت نقطه ضعفش نیز باشد. اگر مراحل مختلف تماس نزدیک در سراسر زندگی از تولد تا مرگ را دنبال کنیم، خواهیم دید که دو مرحله‌ی عمده‌ی تماسهای وسیع بدنی، یکی بین کودک و والدین و دیگری بین عشاق جوان، خود دو مرحله از برقراری پیوندهای نیرومند اجتماعی نیز هستند. شواهد همگی حاکی از آنند که غیرممکن است بتوان با کسی تماسهای فراوان و نامحدود بدن - به - بدن برقرار نمود و در عین حال با فرد مورد نظر پیوند نیرومند برقرار نکرد، و شاید درک زیرکانه این موضوع است که ما را از لذت خالص غرق شدن در ارتباطهای جسمی صمیمی بیشتر شدیداً برحذر می‌دارد. کافی نیست که مثلاً فقط بگوئیم چون در آغوش کشیدن و بغل کردن یک همکار تجاری عمل غیرمتعارف است به آن دست

نمی‌زنیم. این گفته روشن نمی‌کند که برقراری تماس با کسی یا حفظ فاصله از دیگری برای اولین بار از کجا و چگونه آغاز گردید. برای اینکه بفهمیم درزندگی روزمره و خارج از حلقه‌ی خانواده چرا تا به این حد از لمس یکدیگر اجتناب می‌کنیم بایستی مسئله را عمیق‌تر مورد توجه قرار داد.

بخشی از پاسخ به این سؤال در شلوغی بیش از حدی است که در جوامع مدرن شهری تجربه می‌کنیم. روزانه آنقدر با افراد مختلف در خیابانها و ساختمانها مواجه می‌شویم که دیگر نمی‌توان با همه‌ی آنها ارتباط نزدیک برقرار نمود؛ اگر بخواهیم چنین کنیم تمام سازمانهای اجتماعی مختل خواهد شد. طرفه آنکه این ازدحام بیش از حد دو تأثیر کاملاً متضاد بر ما دارد. از یک طرف ما را تحت تنش قرار می‌دهد و موجب عدم ایمنی می‌شود، اما از سوی دیگر این وضع ما را وادار می‌کند که دقیقاً همان مبادله‌ی صمیمیتهایی را موقوف کنیم که تنش را فرو می‌نشانند.

بخش دیگری از پاسخ در ارتباط با جنسیت است. مسئله فقط این نیست که ما از نظر وقت و انرژی استطاعت برقراری پیوندهای بی‌انتهای اجتماعی را، که از ارتباطهای نزدیک جسمی ناشی می‌شود، نداشته باشیم، بلکه این مشکل نیز وجود دارد که ارتباط صمیمی بین بدن افراد بالغ موضوع سکس را به پیش می‌کشد. این اغتشاش ناخوشایندی است اما درک منشأ و خاستگاه آن مشکل نیست. از آنجا که آمیزش (جز در مورد تلقیح مصنوعی) بدون تماس نزدیک بدنی ممکن نیست، لذا این دو عمل مترادف یکدیگر تلقی می‌شوند. حتی در مورد «لمس ناپذیر»ترین افراد هم مبادرت به آمیزش ملازم با لمس شدن و لمس نمودن است. تقریباً در تمامی موارد دیگر فرد اگر می‌تواند به میل خویش از آن اجتناب کند اما در این مورد نمی‌تواند. برخی از خالص‌طلبان دوره ویکتوریا با پوشیدن لباس خوابی، که فقط در جلو شکافی داشت، تا آنجا که می‌توانستند این تماس را کاهش می‌دادند. اما بالاخره اگر می‌خواستند دنیای خویش را پرپچه کنند مجبور بودند که، تا جایی که دخول آلت تناسلی مرد در واژن زن لازم دارد، تماس را انجام دهند. چنین شد که در ۱۸۸۹ عبارت «انتیم و نزدیک بودن» کنایه‌ی از آمیزش نمودن گردید. در قرن حاضر برای هر فرد بالغ از هر جنس مشکل است که ارتباط بدنی نزدیک با هر فرد دیگری داشته باشد و در عین حال از عمل آنها دخالت عنصری از سکس استنباط نشود.

اشتباه است اگر فکر کنیم که این یک روند جدید است. درواقع مسئله همیشه به همین صورت بوده و بزرگسالان همواره تماسهای نزدیک خویش را محدود می‌کرده‌اند، تا از آن استنباط جنسی نشود. اما بطور مشخص می‌توان دید که در سالهای اخیر این وضع تشدید شده است. دیگر چنان خود را آزاد حس نمی‌کنیم که در گردن یکدیگر بیاویزیم، یا در آغوش هم اشک بریزیم. مع‌هذا میل بنیادی به لمس دیگران همچنان باقی است و اینکه در خارج از آغوش خانواده این امر در زندگی روزمره به چه ترتیب می‌رود مسئله‌ی جالب و در خور مطالعه‌ی است.

پاسخ آنست که به این کار فرم رسمی داده می‌شود. ما نزدیکیهای نامحدود در دوران کودکی را می‌گیریم و آنها را تا حد اجزاء و قطعاتشان تقلیل می‌دهیم. هر جزء برای خود استیل و فرم خاصی می‌یابد و در آن فرم منسجم و مستحکم می‌شود تا در یک طبقه یا گروه بخصوص جا بگیرد. برای اینکار قواعد و آداب و رسوم یا اتیکت را بوجود می‌آوریم (این لغت از زبان فرانسه گرفته شده و خود به معنی برچسب است^۱) و اعضاء فرهنگ خویش را در جهت اطاعت از آنها آموزش می‌دهیم. هرجا در آغوش گرفتن دیگران در کار است هیچ نیازی به آموزش نیست زیرا، همانطور که دیدیم، این کار یک عمل غریزی است که

^۱. و همچنین به معنی آیین و آداب

ما در آن با سایر نخستیه‌های خویشاوند خود مشترکیم. اما هر آغوش از عناصر مختلفی تشکیل شده و این که جزء بخصوص از آن را در چه لحظه اجتماعی بخصوص و به چشم شکل مستحکم بکار بگیریم چیزی است که در انجام آن از ترکیب و استعداد توارثی ما کاری ساخته نیست. در مورد حیوانات رفتار یا وجود دارد و یا ندارد اما در مورد ما ممکن است رفتار باشد یا بدرفتاری؛ رفتار خوب باشد یا رفتار بد، و قواعد آن نیز بسیار پیچیده است. در عین حال این بدان معنی نیست که نمی‌توان آنها را بطریق زیست‌شناختی مطالعه نمود. صرف‌نظر از آن که این اعمال تا چه حد توسط فرهنگ تعیین شوند و یا بوسیله آن تغییر یابند، هنوز هم اگر آنها را بعنوان اجزاء رفتار نخستی ببینیم بهتر قابل درک خواهند بود. علت آنست که تقریباً همیشه می‌توان این رفتارها را تا سرمنشأ زیستی آنها ردیابی کرد.

قبل از آنکه کل صحنه را مورد بررسی قراردهیم بگذارید یک نمونه آنرا با جزئیات آن ارائه کنیم تا منظور روشن شود. می‌خواهم عملی را مطرح کنم که در گذشته چندان مورد توجه قرار نگرفته و آن زدن با دست به پشت کسی است. شاید با خود فکر کنید که این رفتار جزئی بی‌ارزش‌تر از آنست که علاقه زیادی را برانگیزد، ولی منتفی نمودن هر عمل کوچکی هم به این ترتیب خطرناک است. هر رعشه یا خاراندن، هر ضربه یا زدن دست بالقوه می‌تواند تمام زندگی یک فرد یا حتی یک ملت را تغییر دهد. دریغ ورزیدن از یک نوازش گرم در یک لحظه‌ی حیاتی که به آن نیاز باشد به سادگی می‌تواند نوعی عمل (یا در واقع بی‌عملی) باشد که یک ارتباط را بالاخره نابود کند. عدم موفقیت در پاسخ دادن به یک لبخند ساده بین دو رهبر بزرگ نیز به همین ترتیب می‌تواند منجر به جنگ و نابودی شود. لذا عاقلانه نیست که به یک ضربه به پشت زدن «محض» نیشخند بزنیم. همین اعمال کوچک هستند که زندگی عاطفی ما را تشکیل می‌دهند.

اگر هرگز رابطه‌ی نزدیک خصوصی با یک شمپانزه را تجربه نموده باشید خواهید دانست که "تپ به پشت" یا دست به پشت زدن یک فعالیت منحصرأ انسانی نیست. اگر میمون انسان-ریخت شما از دیدتان شادی بخصوصی یافته باشد متحمل است که شما را در آغوش کشد، لبهای گرم و مرطوب خویش را بر کناره‌ی گردن شما بفشارد و با دستهای خویش بطور منظم شروع به زدن به پشت شما کند. احساس غریبی است، زیرا از یک طرف این کار بسیار انسانی است و از سوی دیگر با آن تفاوت‌های فاحشی دارد. بوسه کاملاً شبیه بوسیدن انسان نیست. بهترین توصیف آن اینست که دهان باز و نرمی را به شما چسبانیده باشند. این تپ‌زنی نرم‌تر و سریع‌تر از دست به پشت زدن در انسان است و در آن انسان-ریخت دست‌هایش را منظم و به نوبت بر پشت می‌زند. تپ‌تپ و بوسه در هر دو گونه یکسان است و بنظر می‌رسد که علامات اجتماعی صادره از آنها نیز یکی باشد. لذا با این فرض معقول می‌توان شروع نمود که دست به پشت کسی زدن یک جنبه از خصوصیات زیست‌شناختی انسان است.

قبلاً در فصل اول سرمنشأ احتمالی این عمل بعنوان یک حرکت عزمی مربوط به چسبیدن را توضیح دادیم، که می‌گوید «اگر لازم شد اینطور به تو چنگ می‌زنم، ولی در حال حاضر هنوز لازم نیست، لذا راحت باش که همه چیز روبراه است». در کودکی دست به پشت کسی زدن فقط به عنوان مکمل در آغوش کشیدن مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما بعدها است که به پشت زدن دوستانه بخودی خود و بدون آغوش هم اعمال می‌شود. بازوی تپ‌زن صرفاً بطرف همراه خویش دراز می‌شود و تماس فقط از طریق دست برقرار می‌گردد. لذا با این تغییر، فرایند رسمیت بخشیدن این عمل، پیشاپیش آغاز شده است. غیرممکن است که با دیدن یک تپ به پشت، و بدون آغوش، بتوان منشأ واقعی آنرا حدس زد.

تغییر دیگری نیز همزمان اتفاق می‌افتد، به این ترتیب که از محدودیت ناحیه تپ‌زنی کاسته می‌شود. در مورد کودک این تپ منحصرأً به پشت زده می‌شود ولی در بچه‌های بزرگتر علاوه بر پشت ممکن است به هر جای دیگر از جمله شانه، بازو، دست، گونه، بالای سر و پشت سر نیز بسط پیدا کند. پیام آرامش‌بخش «همه چیز روبراه است» بدل به پیام تبریک «همه چیز بسیار خوب است» یا «بسیار خوب انجام داده‌ای» می‌شود. از آنجا که مغز، که کار را به خوبی انجام داده، درون کاسه‌ی سر جای گرفته طبیعی است که تپ‌زدن به سر عمل نمونه‌واری برای پیام تبریک شده باشد. در واقع این عمل به خصوص با تبریک و خوشباش کودکی چنان عجین شده که بعدها در تپ-زنی‌های سنین بالاتر می‌بایست آنرا به کلی کنار گذاشت زیرا ممکن است مفهوم نوازش به خود بگیرد.

با پیشروی از چهارچوب «بالغ-تپ-به کودک» به «بالغ-تپ-به بالغ» تغییرات دیگری نیز صورت می‌گیرد. علاوه بر سر برخی از مناطق دیگر بدن نیز تابو می‌شود. تپ کردن پشت، شانه و بازو هنوز هم محدودیتی ندارد، اما پشت دست، گونه، زانو و ران کم‌کم مفهوم سکسی پیدا می‌کند و تپ کردن کپل شدیداً معنی جنسی می‌یابد. البته وضع کاملاً متغیر است و استثناهای زیادی بر این قاعده می‌توان یافت نمود. مثلاً بین دو زن تپ‌زنی به پشت دست و یا ران می‌تواند بدون هیچ کنایه-ای از جنسیت انجام شود. به علاوه با اغراق بیش از حد شوخی‌وار می‌توان همه‌ی نقاط بدن را تپ زد بدون آنکه هیچ خلافی صورت گرفته باشد. تپ زدن هنگام زدن به سر یا گونه‌ی طرف خویش اشارات فکاهی از قبیل «این مرد کوچولو» یا امثال آن می‌کند به معنی آنکه تماس وی جنسی نبوده بلکه ادای والدین را درمی‌آورد، و لذا نباید آنرا جدی گرفت. البته علائمی از خلافاکاری وجود دارد اما در لمس کردن برخی از نقاط معین بدن به این شیوه مسئله‌ی شکستن تابوهای جنسی درمیان نیست.

برای نشان دادن پیچیدگی باز هم بیشتر موضوع باید گفت که بر این استثنا یک استثنای جالب وجود دارد. مسئله به این صورت است که مرد بالغی می‌خواهد تا با زنی تماس جنسی برقرار کند، ولی می‌داند که، اگر این تماس مستقیم و بی‌پرده باشد، وی نخواهد پذیرفت و طرف را فرد مطلوبی نخواهد دانست. در واقع مرد می‌داند که زن از نظر جنسی وی را بطور کلی جذاب نمی‌داند، اما میلش به تماس با زن چنان قوی است که این پیامهای ارسال کننده ارسالی از سوی زن را نادیده می‌گیرد. در این شرایط استراتژی وی آن است که طوری وانمود کند که رفتارش همچون شبه والدین زن است. او این مضحکه بزرگ را براه می‌اندازد که به زانوهای زن تپ بزند و او را دختر کوچولوی بامزه خطاب کند. وی امیدوار است که زن تماس وی را یک شوخی تلقی کند هرچند که خود او در همان حال پاداش جنسی واقعی‌اش را دریافت می‌نماید. متأسفانه او آنقدر در کار خویش موفق نیست که سایر علائم و پیامهای جنسی‌اش را مخفی کند، و لذا دختر شگرد وی را تشخیص داده و پاسخ منفی مناسب آنرا نشان می‌دهد.

آنکه از همه بار جنسی کمتری دارد همان تپ اولیه‌ی پشت است. این یکی تا حدودی کیفیت اولیه خویش را حفظ می‌کند و در موارد تبریک و تسلیت بین بیگانگان هم مشاهده می‌شود. دو مورد به خصوص است که این موضوع را روشن می‌کند. یکی تصادف در جاده و دیگری لحظه‌ی پیروزیهای ورزشکاری است. پس از یک تصادف اگر یکی از مصدومین لت و پار در حالت شوک کنار جاده افتاده باشد بزودی یکی از مردمی که برای کمک به او وارد صحنه شده به وی نزدیک خواهد شد. معمولاً امدادگر از نزدیک به فرد شوکه خیره می‌نگرد و یک سؤال بی‌معنی می‌پرسد؛ مثلاً می‌پرسد آیا حالت خوب است؟ به وضوح

چنین نیست. تقریباً بدون وقفه خود تشخیص می‌دهد که در آن شرایط کلمات وی چقدر بی‌معنی است. لذا به یک الگوی قوی‌تر و انسانی‌تر برقراری ارتباط یعنی تماس مستقیم جسمانی باز می‌گردد. محتمل‌ترین شکلی که این تماس به خود می‌گیرد تپ کردن ملایم و آرامش‌بخش به پشت مصدوم است. وقتی یک ورزشکار به پیروزی دست می‌یابد نیز همین نوع پاسخ، منتهی بسیار قوی‌تر را می‌توان انتظار داشت. وقتی او خوشحال و خرم از صحنه یا میدان مسابقه بازمی‌گردد علاقمندانش بر یکدیگر سبقت می‌گیرند تا به او نزدیک شده و در حین عبور تپ گرمی به پشت وی بزنند.

اگرچه از وضعیت اولیه تپ‌زنی عاشقانه بچه توسط مادرش راه درازی آمده‌ایم ولی هنوز هم می‌توان بیشتر به پیش رفت زیرا دامنه‌ی عمل تپ‌زنی در بین بالغین بسط یافته و از چارچوب لامسه نیز فراتر رفته است. علامت اساساً لمسی در دو چارچوب مهم به صورت دیداری و شنیداری درآمده است. دست زدن حضار در هنگام تشویق یک اجراکننده و تکان دادن دست در وقت خوشامد و مشایعت هر دو از عمل اولیه تپ‌زنی مشتق شده‌اند. ابتدا دست زدن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

سالها بود که من از کاربرد وسیع دست زدن در هنگام تشویق بازگیر در حیرت بودم. کوبیده شدن یک دست بر دست دیگر و همچنین صدای شدید آن هر دو تقریباً ظاهر یک عمل تهاجمی را دارند. تأثیر آن بر بازیگر خوشحال کاملاً نقطه‌ی مقابل تهاجم است. قرن‌ها است که بازیگران خیل بی‌شماری از دستهای حضار را وادار به تشویق می‌نموده‌اند و شگردهای مختلفی را برای بدام انداختن این دستها بکار می‌بسته‌اند تا آنجا که در زبان انگلیسی واژه‌ی (CLAPTRAP) به معنی «دست-به-دام اندازی» را برای این مورد دارند.

برای درک استعداد دست زدن، به عنوان یک پاداش، بایستی ریشه‌های آن را در کودکی جستجو کرد. مطالعه‌ی دقیق کودک در نیمه دوم سال اول عمرش نشان می‌دهد که کودک دست زدن را به عنوان بخشی از خوشامدگوئی نسبت به مادر خویش، که پس از غیبت کوتاهی بازگشته، بکار می‌گیرد. این کار ممکن است قبل از دراز کردن دست به طرف مادر و یا بجای آن بکار گرفته شود. این عمل تقریباً همزمان با دست انداختن و گرفتن مادر صورت می‌گیرد، گویی کودک با دیدن مادرش، که نزدیک شده، دستهایش را حلقه می‌کند و انگار که او را گرفته است. اما بدن مادر هنوز آنجا نیست و لذا دستهای کودک حلقه شدن و در آغوش کشیدن را ادامه می‌دهند تا بصورت دست زدن بهم برسند. در این مرحله دست زدن از ناحیه‌ی بازو صورت می‌گیرد و این برخلاف نمونه‌ی مخصوص بالغین است که از ناحیه‌ی مچ دست می‌زنند.

مشاهدات تفصیلی نشان داده این واکنش در مواردی بروز می‌کند که هیچگونه مدرکی دال بر آموزش دادن قبلی آن توسط مادر وجود ندارد. به عبارت دیگر دست زدن را می‌توان به عنوان فرم نهایی و شنیداری «خلاء در آغوش» گرفتن مادر دانست. لذا دست زدن از مچ را که بعدها بصورت منظم و مکرر پیش می‌آید می‌توان به عنوان نوعی «خلاء-تپ‌زنی» تلقی نمود که به «خلاء آغوش» علاوه می‌شود. وقتی بازیگری را تشویق می‌کنیم در واقع به یک معنی از راه دور به پشت او تپ می‌زنیم. کار غیرممکن و ناراحت‌کننده‌ای است که همه ما بخواهیم یکباره به وی هجوم بیاوریم و عملاً در تماس فیزیکی او را واقعاً تپ بزنیم تا موافقت و تأیید خویش را به نمایش گذاشته باشیم. بنابراین در جایگاه خود باقی می‌مانیم و او را مکرراً در خلاء تپ می‌زنیم. اگر این موضوع را در دست زدن خویش به هنگام تشویق کسی آزمایش کنید خواهید دید که شدت کوبیدن دو دست شما یکسان نیست، بلکه یکی از دستها بیشتر نقش پشت بازیگر را به عهده می‌گیرد و دیگری تپ شدید در خلاء را بر آن انجام می‌دهد. درست است که هر دو دست حرکت می‌کنند اما عمل یکی به مراتب شدیدتر از دیگری است. در ۹ تا ۱۰

مورد این دست راست است که با کف نیمه مایل به سمت پایین نقش تپ‌زدن را بازی می‌کند و دست چپ با کف نیمه رو به بالا، به جای پشت، تپ بر آن زده می‌شود.

گاه انسان می‌تواند شمه‌ای از ربط بنیادی بین آغوش اولیه و عمل دست زدن را بطور غیرمنتظره در دنیای بزرگسالان نیز ببیند. وقتی اولین فضانورد روسی پیروزمندانه بازگشته بود در میدان سرخ مسکو کنار رهبران شوروی ایستاده بود. جمعیت عظیمی که صف کشیده بودند از برابرش می‌گذشتند دست خود را دراز می‌کردند و با دست او به هم می‌زدند. فیلم آن حوادث مردی را به وضوح نشان می‌دهد که چنان احساسات بر وی غلبه نموده که دست زدنش را مرتباً قطع می‌کند و در بین آنها خلاء را در آغوش می‌گیرد. او دستهای دراز کرده خویش را برهم می‌زند، هوا را در جلو چشمان فضانورد در آغوش می‌گیرد. سپس دستها را دراز می‌کند، دست می‌زند و دوباره آنها به آغوش می‌کشد. وقتی غلیان احساسات صورت‌بندی الگوی قراردادی را به این ترتیب در هم می‌شکند فرصت مناسبی فراهم می‌آید تا منشأ عمل بزرگسالان با وضوح تمام تأیید شود.

روسیه تغییر جالب دیگری از دست زدن را نیز عرضه می‌کند. در آن کشور معمول است که همانطور که تماشاچیان برای بازیگر دست می‌زنند، بازیگر نیز برای آنها دست بزند. معنی این کار آنطور که گاه بدخواهانه گفته می‌شود آن نیست که بازیگران روسی دچار جنون خودستایی‌اند. آنها صرفاً آغوش صورت‌بندی شده حضار را پاسخ می‌دهند، درست بهمان ترتیب که اگر بدنهای آنها به هم می‌رسید، پاسخ می‌دادند. در غرب چنین قراردادی وجود ندارد، هرچند که نوعی دیگر از آن را به صورت دستهای کاملاً کشیده و گشوده بازیگر می‌توان دید که در انتهای کار خود انتظار تشویق حضار را دارد. به خصوص بازیگر سیرک و آکروبات مستعد است که این حالت را بخود بگیرد. در انتهای هر کار مشکل با غرور رو به حضار می‌کند و، پس از برقراری تعادل خویش، دستها را کاملاً می‌گشاید و این کار حضار را وا می‌دارد تا بلافاصله شروع به تشویق وی نمایند. گشودن بازوها به این شکل خود نمونه‌ای است از حرکت عزمی در آغوش کشیدن. بازوها وضعیت آماده برای آغوش را بخود می‌گیرند، اما کار تا آنجا به پیش نمی‌رود که حرکت در خلاء به اتمام رسد. برخی از آوازه‌خوانها که در خواندن آوازهای مهیج تخصص دارند نیز عیناً همین کار را می‌کنند. اینان در خلال آواز و ضمن بکار بردن کلمات تشویق‌آمیز سعی می‌کنند تا، با دعوت حضار به آغوش خود، هیجان احساسات آنها را تکمیل نمایند.

از دست زدن گاه به عنوان شیوه‌ی فراخواندن خدمتکار نیز استفاده می‌شود. در فانتزیهای حرمسرای معنی اینکار آنست که «دختران رقصنده را بیاور». در این موارد دست زدن حالت منظم و پی در پی سریع بخصوص تشویق را ندارد بلکه صرفاً یک یا دو ضربه‌ی یک دست بر دست دیگر است و از این نظر بیشتر به دست زدن بچه‌ای شبیه است که مادر خویش را خوشامد می‌گوید. مفهوم پیام نیز بسیار به آن شبیه است. در این مورد جای درخواست کودک از مادر را، که «جلوتر بیا»، درخواست بزرگسالی گرفته که این درخواست را از خدمتکار می‌کند.

قبلاً گفتیم که پیام اساساً لمسی تپ‌زنی هم به صورت پیام شنیداری درآمده، که قبلاً مورد بحث قرار گرفت. این کار به شکل علامت دیداری دست تکان دادن بسط یافته است.

دست تکان دادن نیز همچون دست زدن بسیار عادی و بدیهی انگاشته شده، درحالی‌که این یک نیز دارای عناصر غیرمنتظره و در خود تأملی است.

در ابتدا به این نکته واضح اشاره کنیم که دست تکان دادن را در موارد خوش آمد و بدرود بکار می‌گیریم، زیرا با این کار از فاصله‌ی دور آشکارتر می‌شویم. این موضوع درست است اما همه‌ی مسئله این نیست. اگر کسی را که نیاز مبرم به مشخص کردن خود دارد دیده باشید، مثلاً کسی که تا کسی را صدا می‌زند یا سعی می‌کند با فردی، که از میان ازدحام جمعیت هنوز متوجه او نشده، تماس دیداری برقرار کند، درخواست کنید، درخواهید یافت که اینها به شیوه‌ی متعارف و قراردادی دست تکان نمی‌دهند. اینان، به جای آن کار، یک دست خود را راست و محکم بالا می‌برند و از شانه شروع به حرکت دادن به دو طرف می‌کنند. حتی تحت فشار شدیدتر ممکن است هر دو دست را به این شیوه بلند کنند و تکان دهند. با اینکار آشکارگی از فاصله دور به حداکثر می‌رسد. مع‌هذا ما این شیوه دست تکان دادن را در مواردی که ارتباط دیداری برقرار باشد بکار نمی‌بریم. اگر کسی را با تکان دادن دست بدرود یا خوش آمد می‌گوئیم، او ما را می‌بیند اما هنوز دور از دسترس ماست، در این صورت دست خویش را از بازو تکان نمی‌دهیم، بلکه بازو را بلند می‌کنیم و فقط خود دست را به حرکت درمی‌آوریم. اینکار به یکی از سه طریق صورت می‌گیرد. یکی آن که دست را در حالتی که انگشتان به دور از ما اشاره دارند به بالا و پائین حرکت دهیم. وقتی دست به طرف بالا حرکت می‌کند کف دست رو به خارج باشد؛ و وقتی پائین می‌آید رو به پایین. این یکی که در واقع همان حرکت همه جایی تپ زدن است. دست خوش آمدگو کشیده می‌شود تا در آغوش کشد و تپ زدن. اما در اینجا نیز، مثل مورد دست زدن، فاصله حایل ما را مجبور می‌کند که عمل را در خلاء انجام دهیم. تفاوت در این است که در مورد دست «آغوش» و «تپ» از راه دور شکل پیام صوتی داشت در اینجا پیام شکل دیداری بخود می‌گیرد. بازو، به جای آنکه مثل مورد آغوش واقعی لمسی بجلو خم شود، بالا می‌رود. زیرا به این ترتیب عمل یادشده قابلیت رویت را افزایش می‌دهد. جز این اختلاف دیگری بین آنها وجود ندارد.

نوع دوم دست تکان دادن تغییر بیشتری را آشکار می‌کند که در جهت افزایش قابلیت رویت انجام گرفته است. در اینجا دست، به جای بالا و پایین رفتن، به این سو و آن سو حرکت می‌کند دو کف دست به طرف بیرون گرفته شده است. سرعت تکان دادن با تپ زنی اولیه یکسان است اما عمل اکنون یک گام دیگر از اصل خویش فاصله گرفته است. نکته‌ی مهم اینکه این نوع تکان دادن دست بیشتر مورد توجه بزرگسالان است و کودکان اغلب فرم ابتدایی‌تر بالا- و پایین را ترجیح می‌دهند.

نوع سوم دست تکان دادن چیز است که غربیها با آن آشنا نیستند. من خود فقط آنرا در ایتالیا دیده‌ام ولی ظاهراً در اسپانیا، چین، هند، پاکستان، برمه، مالزی، آفریقای شرقی، نیجریه و بین کولی‌ها نیز متداول است. (این نوع گسترش جغرافیایی، از همه چیز گذشته، بسیار عجیب است و من هنوز تاکنون نتوانسته‌ام توجیهی برای آن بیابم). این فرم انسان را بیاد عمل صدا زدن کسی با دست می‌اندازد ولی باید آن را به عنوان علامت خداحافظی دید تا متوجه شد که با آن تفاوت دارد. مثل نوع اولی که اشاره شد این یکی نیز حرکتی بالا و پایین دارد، اما این بار کف دست مثل حالت تمنا رو به بالا گرفته شده و مرتباً دست به طرف بالا و سمت بدن خود فرد تکان دهنده حرکت می‌نماید. یکبار دیگر می‌بینیم که این حرکت اساساً یک عمل تپ‌زدن است، زیرا در پشت‌زنی واقعی اگر آرنج فرد در آغوش گیرنده در وضعیت پایین باشد موقع زدن به پشت وضعیتی به خود می‌گیرد که حرکت انگشتان در روی پشت به سمت بالا است.

دو نوع ویژه از تکان دادن دست را نیز می‌توان در ارتباط با این نوع اخیر دانست. یک نوع پایی و دیگری نوع سلطنتی انگلیس. حرکت در هردو مورد به دلایلی نه مثل مورد آشکارگر از شانه است و نه مثل تپ‌زنی معمول از مچ، بلکه در اینها حرکت از

آرنج صورت می‌گیرد. پاپ با بکارگیری توام هر دو دست ساعد و دست را از آرنج بطور منظم، آرام و مکرر بطرف سینه خویش خم می‌کند و، در حالی که کف دست به طرف بالاست، یک سری حرکات عزمی آغوش را ادا می‌نماید. اما مسئله به این سادگی نیست زیرا دستها مستقیماً به طرف سینه خم نمی‌شوند. او جمعیت را به سینه خویش نمی‌چسباند، بلکه در عوض حلقه‌ای را که دستها می‌سازند نیمی به طرف داخل و نیمی بطرف بالا متمایل است، گویی که حرکت وی سازشی است که جمعیت را نیمی بسمت آغوش خویش می‌کشد و نیمی سمت بهشت آن بالا، یعنی جایی که همه امیدوارند روزی احتمالاً در آن مقام گزینند.

در تکان دادن دست به شیوه‌ی سلطنتی انگلیس نیز بطور مشخص قسمت پایین دست و ساعد سفت نگه داشته می‌شود و حرکت از آرنج صورت می‌گیرد. این نوع تکان دادن با یک دست انجام می‌شود و انگشتان راست نگه داشته شده و اشاره به بالا دارند. کف دست رو به خود مقام سلطنت است و بر ماهیت بغل‌گیری عمل تأکید دارد. دست و ساعد از آرنج به آهستگی و منظم می‌گردد و تأکید بر قسمت رفت‌گردش دست رو به داخل است. ملکه در این روش به شیوه‌ی بسیار فرم یافته‌ای طرف مقابل خویش را در آغوش می‌گیرد و او را با یک پشت زدن نسبتاً رسمی مورد تأیید قرار می‌دهد.

در این مورد نیز، همچون مورد دست زدن، اگر بخت یاری کند و با موردی برخورد کنید که تحت فشار احساسات شدید حالت رسمی عمل شکسته شود می‌توانید سرمنشأ و زیرساخت آن را بصورت عریان و افشاگرانه ببینید. برای روشن شدن موضوع یک مورد استقبال را مطرح می‌کنیم. من مشاهدات خود در مورد رفتار تکان دادن دست را در فرودگاه کوچکی انجام می‌دادم. در این فرودگاه بالکن کوچکی بود که دوستان و بستگان مسافر در آن می‌ایستادند و تازه واردها را، در فرود از هواپیما و طی مسیر سنگفرش شده تا در ورودی گمرک، تماشا می‌کردند. ورودی گمرک درست زیر بالکن بود و در نتیجه اگر چه تازه واردین نمی‌توانستند چهره‌های به هیجان آمده‌ای را که دیوانه‌وار از بالا برای آنها دست تکان می‌دادند لمس کنند اما می‌توانستند، قبل از رفتن به داخل ساختمان فرودگاه و ناپدید شدن، به آنها بسیار نزدیک شوند. این بود وضعیت آنجا و حوادث معمولاً بشرح زیر اتفاق می‌افتاد. پس از اینکه درهای هواپیما باز می‌شد و مسافران شروع به بیرون آمدن می‌کردند هم آنها و هم مستقبلین مقدار زیادی از راه دور به اطراف چشم می‌انداختند. اگر یکی از دو طرف زودتر تماس چشمی برقرار می‌کرد طوری شروع به تکان دادن شدید دست از شانه می‌نمود که تا حد ممکن قابل رویت شود. طرفین، پس از برقراری متقابل تماس چشمی، شروع به تکان دادن دست از میچ می‌کردند. این وضع برای مدتی ادامه می‌یافت ولی از آنجا که مسیر قدم زدن طولانی بود اینکار پس از مدتی متوقف می‌شد. میل آنها به لبخند و تکان دادن دست موقتاً فروکش می‌کرد (درست مثل کسی که جلو دوربین یک عکاس کند دست پس از مدتی دیگر نتواند لبخند طبیعی خویش را حفظ کند). اما چون هر دو طرف نمی‌خواستند نسبت به هم بی‌میل جلوه کنند لذا ظاهراً هر دو طرف ناگهان به تماشای سایر مناظر فرودگاه علاقمند می‌شدند. تازه وارد نگاهی به سایر چشم‌اندازهای فرودگاه می‌انداخت و یا بعضی قسمتهای بار خویش را، که ناگهان بطور مرموزی از چنگش به بیرون می‌لغزید، مرتب می‌نمود. مستقبلین نیز به سهم خویش شروع به اظهار نظر و صحبت راجع به ظاهر تازه واردین می‌نمودند. کمی بعد وقتی تازه‌وارد نزدیک‌تر می‌شد و جزئیات چهره‌اش واضح‌تر می‌گردید، هر دو طرف شروع به تبادل لبخند و دست تکان دادن شدید می‌نمودند، تا وقتی که مسافر از زیر بالکن وارد ساختمان می‌شد و از نظر پنهان می‌-

گشت. نیم ساعد بعد، پس از اتمام تشریفات گمرکی، اولین تماسهای بدنی به صورت دست دادن، آغوش، تپ زنی و بوسیدن صورت می گرفت.

مطلب اساساً به همین ترتیب است که گفته شد، اما طبعاً تغییرات مختصری ممکن بود در آن پیش آید. در یک مورد الگوی عمل به نحوه بسیار افشاگرانه‌ای از آنچه گفته شد پیشتر رفت. مردی پس از توقف طولانی در خارج به آغوش خانواده باز می گشت. از لحظه‌ی قدم گذاشتن به پله هواپیما او مستقبلین خانواده با هیجان دیوانه‌واری شروع به تکان دادن دست از بازو و مچ نمودند. وقتی او به زیر بالکن رسید و جزئیات صورت آنها را دید دیگر قرارداد تکان دادن دست را برای بیان نیازهای احساسی اش کافی نیافت و لذا با چشمان اشکبار، و در حالیکه در دهان کلمات عاشقانه نامفهومی را شکل می داد، مجبور بود با بازوانش کاری کند که احساسات شدید او در الحاق مجدد به خانواده را بهتر بیان نمایند. در این لحظه می دیدیم که شیوه‌ی عمل دستهایش تغییر کرد. تکان دادن معمولی متوقف شد و جای آنها را حرکتی گرفت که کاملاً به فرم پشت زنی پرشور احساساتی شباهت داشت. در این موقع دستها را، به جای آن که به طرف بالا گرفته باشد، بطرف افراد فامیل دراز نمود و این کار او را جمع تر و فشرده تر نشان می داد و از وی می کاست. دستها از دو جانب خم می شد و در وسط هوا سریعاً تپ می زد. قدرت هیجانات وی چنان زیاد بود که وی تمام تغییرات ثانویه و قراردادی در عمل آغوش - و تپ زنی اولیه، که کیفیت پیامرسانی عمل را افزایش می دهند و آن را از راه دور واضح تر می سازند، در گرماگرم عمل به کناری نهاده بود؛ یکبار دیگر رفتار فرم اصلی و اولیه خود را نمایان می ساخت.

رفتارهای تماسی مربوط به خوشامد، که پس از اتمام وقفه گمرکی صورت گرفت، شدت این برخوردها را تایید نمود. وقتی مرد از قسمت گمرک وارد ساختمان اصلی فرودگاه شد هر چهارده نفر اعضاء خانواده چنان وی را در رفتارهای نظیر در آغوش کشیدن، بوسیدن و ضربه زدن به پشت غرق کردند که به هنگام پایان این کار مرد از شدت هیجانات کاملاً خسته و کوفته بنظر می رسید، صورتش غرق اشک شده، و بدنش می لرزید؛ در یک مورد زنی، که معلوم شد مادر اوست، عمل آغوش را با مالدین صورت فرزند تقویت نمود، باین ترتیب که چنان گونه‌های وی را در چنگ خویش گرفته بود که گویی خمیر شلی را در آشپزخانه مالش می دهد. همزمان دستهای مرد مادر را در آغوش کشیده بود و با شدت به پشت وی می زد. در عین حال وقتی خوشامدگویی به همین نفر رسید ظاهراً خستگی هیجانی وی شروع شده بود. در این موقع الگوی تپ زنی وی عمدتاً تغییر کرد. یکبار دیگر تحت تأثیر فشار عاطفی علایم قراردادی می شکست و منشأ یک الگوی رسمی شده آشکار می گردید. قبلاً تکان دادن دست بحالت تپ زنی در خلا و هوا باز می گشت؛ این بار یک گام دیگر به عقب رفته و به اصل خویش نزدیک تر می شد. تپ زنی مکرر جای خویش را به چسبیدن مختصر و پشت سرهم می داد. هر تپ به یک تماس دست و فشردن بدن تبدیل می شد، که نوعی فشار حین چسبیدن است. این نوع فشردن مکرراً شل می شد و دوباره سفت می گردید. اینکار بدون شک یک حرکت عزمی برای رفتار اصلی چسبیدن است. این «الگوی اجدادی» منشأ همه‌ی الگوهای دیگری است که، در جریان فرآیند تخصصی شدن، علایم عزمی از آن مشتق شده‌اند: از علایم لمسی، که از طریق تغییرات بصورت تپ زنی درآمده گرفته، تا علایم صوتی که از کوفتن پر سرو صدای یک دست بر دست دیگر بصورت دست زدن، و علایم دیداری که تپ زنی در هوا با دست برافراشته، در جریان عمل تکان دادن دست، ظاهر می شود. اینها انشعابات است که در یک عمل باصطلاح «جزئی» از قرابت‌های انسانی صورت می گیرد.

در پی گیری تحولات مختلف این تماس انسانی کوچک سعی من آن بود که نشان دهم چگونه می توان اعمال قدیمی و همه-کس آشنا را از دیدگاه جدیدی مشاهده کرد. نیاز ما انسانهای بالغ به تماس بدنی با یکدیگر نیازی اساسی و نیرومند است، اما همانگونه که دیدیم بیان آشکار و تمام عیار آن به ندرت صورت می گیرد. در عوض در زندگی روزمره می توان آن را بصورت اجزاء یا فرمهای تغییر شکل یافته، یا در پرده و مستور، و به شکل علایم، پیامها و حالات مختلف مشاهده نمود. معنی واقعی این اعمال بر ما پوشیده و پنهان است و برای درک کامل آن می بایست آنها را تا سرچشمه های اصلی ردیابی کرد. در نمونه ای که هم اکنون تشریح شد عمل تماس اولیه غالباً از دور اعمال می گردید، ولی موارد متعددی وجود دارد که ما عملاً با یکدیگر تماس بدنی برقرار می کنیم و بررسی این موارد و اشکال مختلفی که آنها به خود می گیرند جالب توجه خواهد بود. برای اینکار لازم است یک بار دیگر برای چند لحظه به آغوش اولیه بازگردیم. هرچند که امروزه این کار بین افراد بالغ و در ملاء عام متداول نیست، ولی هنوز هم گاه گاه مواردی از آن وجود دارد و لازم است ببینیم این موارد کدامند.

در آغوش کشیدن کامل: اگر در آغوش کشیدن کامل را تا حد ممکن به دفعات فراوان و با دقت مورد توجه قرار دهیم بزودی در خواهیم یافت که اینکار در بین بزرگسالان در سه طبقه کاملاً متفاوت قرار می گیرد. بزرگترین این طبقات، همانطور که قابل پیش بینی نیز هست، مربوط به تماسهای عاشقانه بین عشاق می شود. این گروه شامل حدود دو سوم در آغوش گرفتنی است که در بین جمع انجام می گیرد. یک سوم مابقی را می توان به دو قسمت کرد که یکی به «پیوند و وصال مجدد خویشاوندان» و دیگری به پیروزیهای ورزشکاران مربوط می شود.

عشاق جوان نه تنها به هنگام دیدار یا وداع بلکه در مدتی که با هم هستند نیز مکرراً یکدیگر را بطور کامل در آغوش می کشند. بین زوجهای مسن تر و پس از ازدواج به ندرت در آغوش گرفتن کامل در بین جمع صورت می گیرد، مگر در مواردی که حداقل پس از چندین روز جدایی بهم رسیده باشند، و یا یکی از آنها بخواهد برای مدتی به سفر رود. در سایر موارد اگر در آغوش گرفتن در کار باشد، حالت مناسب جمع را بصورت علامت ملایمی از آن به خود می گیرد.

موارد در آغوش کشی پرهیجان در بین خویشاوندان بالغ مثل برادران و خواهران و یا والدین با فرزندان بالغ خویش از اینهم کمتر است.^۱ مع هذا در مواردی که یکی از خویشاوندان از فاجعه مهلکی جان بدر برده باشد این کار با قابلیت پیش بینی زیاد صورت می گیرد. اگر او در جریان یک هواپیمارمایی، آدمزدی، یا گروگان گیری دزدیده شده باشد یا در مهلکه ای یک فاجعه طبیعی به دام افتاده باشد، می توان اطمینان داشت که پس از اینکه صحیح و سالم به خویشاوندان خود ملحق شود آغوش کامل با شدت هرچه تمامتر صورت بگیرد. در چنین شرایطی حتی عمل به دوستان نزدیکش نیز تعمیم می یابد، منتها اینان فقط بصورت فشردن دست یا بوسه ای بر گونه آنها اعمال می کنند. تحت چنین شرایطی است که در آغوش کشیدن هیجانی مرد توسط مرد، زن توسط زن، یا مرد توسط زن و بالعکس می تواند انجام شود بدون آنکه هیچگونه مشکلی را در ارتباط با شکستن تابوی جنسی بوجود آورد. در هنگام هیجانات خفیفتر ممکن است مشکلاتی وجود داشته باشد، اما در لحظه ای اوج

^۱. باید توجه داشت که گرچه مطلب بطور کامل صحیح است اما شدت آن به میزان لمس پذیری فرهنگهای مختلف متفاوت است. مثلاً در فرهنگهای غربی آغوش کامل بین والدین و فرزندان بالغ بای بین بستگان و دوستان کمتر از فرهنگهای شرقی مشاهده می شود و اغلب بروز آن به مواردی محدود می شود که شدت هیجانات بسیار زیاد باشد، حال آنکه مثلاً در فرهنگهای شرقی منجمله خود ما موارد در آغوش کشیدن بین دوستان و بستگان بسیار گسترده تر است: م

هیجان تابوها فراموش می‌شوند. در فرهنگ ما حتی بین دو مرد بالغ نیز قابل قبول است که در مواقع پیروزی، یأس، بی-پناهی، یا نجات، یکدیگر را در آغوش کشند و به بوسند، اما اگر چنانچه وضعیت چندان هیجانی نباشد آنها باید به جزیی از یک آغوش مثل گرفتن دست یکدیگر یا فشردن گونه‌ها برهم قناعت کنند والا عمل آنها توهم همجنس بازی را برخواهد انگیخت.

این تفاوت مهم بوده و نیازمند توجیه است، زیرا نشان می‌دهد که چگونه تماسهای بدنی عمده به اجزاء تبدیل شده و حالت رسمی به خود می‌گیرند. موضوع را از آغوش گرفتن کامل شروع می‌کنیم. این کار بین والدین و کودکان امری طبیعی است و لذا بین والدین و بچه‌های بزرگتر می‌تواند انجام شود، هرچند که موارد آن کمتر می‌شود، در بین بالغین، بطور معمول بین عشاق و زوجها متداول است. اگر سایر افراد بالغ به دلایلی میل به در آغوش گرفتن یکدیگر را حس کنند باید طوری به پیش روند که معلوم باشد در تماس آنها هیچگونه عنصر جنسی وجود ندارد. برای این کار یک جزء رسمی و قراردادی از یک در آغوش کشی کامل را بکار می‌گیرند که این جزء، براساس قراردادهای اجتماعی، غیرجنسی تلقی می‌شود. مثلاً مردی می‌تواند دست خویش را در شانیه‌ی مرد دیگری حلقه کند بی‌آنکه خطر سوءتفاهم جنسی از سوی طرف مقابل یا افراد دیگری که شاهد عمل او هستند، پدید آید. اما اگر یک جزء ساده‌ی دیگر از این عمل را انجام می‌داد و مثلاً گوش او را می‌بوسید عمل وی فوراً مفهوم جنسی پیدا می‌کرد.

وقتی دو مرد در موقع بروز یک فاجعه، پیروزی، یا الحاق مجدد، یکدیگر را در آغوش می‌کشند و می‌بوسند وضع کاملاً تفاوت می‌کند. در اینجا هیچ تفسیر جنسی صورت نمی‌گیرد، زیرا این موضوع قابل تشخیص است که واکنش آنها نه یک عمل قراردادی و رسمی بلکه یک کار اولیه و بنیادی است. تماشاچی درک می‌کند که در این موقعیت شدت هیجان برقراردادهای متداول غلبه کرده است. او بطور ذاتی درمی‌یابد که آنچه جلو چشمش در حال انجام است در واقع بازگشت به آغوش اولیه‌ی کودکانه و ماقبل جنسی است، که همه‌ی لایه‌های قراردادی و صورت‌بندی شده‌ی بعدی از روی آن کنار رفته است. لذا آترا به عنوان یک تماس کاملاً طبیعی می‌پذیرد. در واقع اگر دو مرد همجنس باز بخواهند بدون برانگیختن احساسات خصمانه یا کنجکاوانه غیر همجنس بازان با هم تماس برقرار کنند بهتر است، بجای بوسیدن ملایم، یکدیگر را شدیداً در آغوش بکشند. لذا با مطالعه‌ی اجزاء رسمی آغوش بنیادی می‌بینیم که چگونه قراردادهای موجب شده‌اند اجزاء آغوش در طبقه‌بندیهای مختلفی جای بگیرند، بطوری که هر کدام از آنها می‌تواند حامل پیام ویژه‌ای بین امضاءکنندگان آن قراردادهای باشد.

قبل از بررسی این اجزاء هنوز طبقه سوم آغوش کامل باقی مانده که باید بدان اشاره نمود. این گروه مربوط به «پیروزی ورزشی است». اینکه یک مرد پس از یک فاجعه عمده مرد دیگری را در آغوش بگیرد چیز تازه‌ای نیست. مدتهاست که این رفتار متداول بوده، اما عادت بغل گرفتن با حرارت یک فوتبالیست پس از زدن گل کاری نسبتاً جدید است. چگونه این موقعیت تا سر حد یک تجربه هیجان‌انگیز ارتقاء یافته است؟ برای یافتن پاسخ این سؤال بایستی به زمانهای بسیار قبل از فوتبال بازگشت. در واقع بایستی صدها سال به عقب بازگشت.

دو هزار سال پیش وقتی دنیا به اندازه‌ی امروز شلوغ و پرجمعیت نشده بود، روابط افراد در جامعه تا به این حد مشخص و روشن نبود. افراد هم‌ردیف به مراتب بیش از امروز از آغوش به عنوان یک روش عادی استقبال بهره می‌جستند. آغوش - و بوسه هم بین مرد و مرد صورت می‌گرفت، هم زن و زن، و هم زن و مرد غیرعاشق. در ایران باستان حتی بوسه از دهان بین

مردان همدیاف متداول بود و بوسه از گونه را به کسانی اختصاص می‌دادند که از نظر مرتبه اجتماعی کمی پست قرار می‌گرفتند. مع‌هذا در جاهای دیگر بوسه از گونه بین همدیافها معمول تر بود.

این وضع چندین قرن ادامه داشت و حتی شوالیه‌های شجاع انگلیس در قرون وسطی نیز در مواردی همدیگر را در آغوش می‌کشیدند، در حالیکه در معادل‌های امروزی آنها در موارد مشابه از یک سر خم کردن و فشردن دست یکدیگر فراتر نمی‌روند.

از اواخر قرن هفدهم وضع در انگلستان شروع به تغییر کرد و آغوش غیرعاشقانه به هنگام استقبال شدیداً رو به کاهش گذاشت. این روند ابتدا از شهرها و به تدریج به روستاها نیز گسترش یافت. این را از نوشته‌های کانگریو در اثری بنام «شیوه جهان» می‌توان دریافت: «تو گمان می‌کنی که اینجا روستا است که برادرهای دست و پا چلفتی وقتی به هم می‌رسند صورتهای هم را با بوسه می‌تراشند؟ اینکارها در اینجا مرسوم نیست. نه جان برادر اینجا جای آن کارها نیست.»

در شهرها زندگی اجتماعی مرتباً متراکم‌تر می‌گردید و روابط اشخاص پیچیده‌تر و مغشوش‌تر می‌شد. با ورود به قرن نوزدهم محدودیتهای بیشتری نیز اعمال گردید. حتی تعظیم و کرنش، که قرن هجدهم را دوام آورده بود، نیز مرتباً محدودتر شد بطوری که از زندگی روزمره مردم رخت بریست، و موارد استفاده آن به فرصتهای رسمی منحصر گردید. در سالهای دهه ۱۸۳۰ دست دادن، به عنوان حداقل تماس بدنی، وارد صحنه شد و از آن زمان تا کنون با ما مانده است.

در جاهای دیگر نیز روند مشابهی در پیش بود که ابعاد آن همیشه تا به این حد گسترده نبوده است. کشورهای لاتین کمتر از انگلستان تماسهای بدنی را محدود می‌کردند و حتی در قرن بیستم نیز این که مردان بالغ همدیگر را در آغوش بگیرند بیش از انگلستان قابل قبول است. این کار تا به امروز نیز در آنجا مرسوم بوده است. در اینجاست که به مسئله در آغوش کشیدن فوتبالیستها بازمی‌گردیم. فوتبال، که ابتدا به عنوان یک ورزش انگلیسی شروع شده بود، در قرن اخیر به بسیاری مناطق جهان گسترش یافت. این بازی به خصوص در کشورهای لاتین بسیار محبوب شد و طولی نکشید که مسابقات بین‌المللی پرشور و هیجانی برگزار گردید. وقتی تیمهای لاتینی در انگلستان دیدار می‌کردند و اعضای تیم، به دنبال زدن یک گل، یکدیگر را با حرارت در آغوش می‌گرفتند، این کار از سوی انگلیسی‌ها با تعجب و استهزاء روبرو می‌شد. اما بازی عالی و موفق آنها بزودی همه‌چیز را تغییر داد. کاربرد اصطلاح «زننده باد پیرمرد» که پس از یک گل موفق بین بازیکنان انگلیسی متداول بود، دیگر تقریباً غیرمؤدبانه می‌نمود. تپ‌زنی به پشت جای خود را به بغل‌گیری ملایم داد و این یک نیز بزودی به بغل گرفتن پرحرارت و دیوانه‌وار بدل شد. امروزه تماشاچیان کاملاً عادت دارند که ببینند گل‌زن در زیر توده‌ی در آغوش کشندگان و تبریک‌گویان هیجان زده غرق گشته است.

لذا در آن مورد بخصوص دایره‌وار کاملاً به عقب و به دوران شوالیه‌های قرون وسطی و فراسوی آن به جهان باستان بازگشته‌ایم. باید دید که آیا این روند به سایر موارد نیز سرایت خواهد کرد یا نه: ممکن است چنین باشد اما یک محدودیت وجود دارد که باید آن را در نظر گرفت و آن این که بغل گرفتن فوتبالیستها، آنها در زمین بازی، کاری مشخصاً غیرجنسی است. نقش افراد کاملاً مشخص و روشن است و از روی خشونت نوع بازی که انجام می‌دهند نیز مردانگی فیزیکی آنها را به وضوح می‌توان دید. اما در وضعیتهای اجتماعی، که تا به این حد مشخص و روشن نباشند، وضع فرق می‌کند و لذا احتمالاً محدودیتهای متداول خاص جامعه‌ی پیچیده‌ی ما همچنان کاربرد خواهد داشت. استمناء عمده فقط

به عرصه‌هایی مثل حرفه‌های پرتحرک محدود می‌شود که بیان احساسات شدید در آنها کار روزمره و متداولی است. اگر در آغوش کشیدن‌های هنرپیشگان مرد و زن برای ما چیز زیاده از حدی به نظر می‌رسد، بایستی سه نکته را در نظر داشته باشیم. اینها نه فقط طوری تربیت شده‌اند که هیجان‌ات خویش را به راحتی بروز دهند، بلکه ماهیت شغلی نیز آنها را تحت فشار و تنش شدید عاطفی قرار می‌دهد. و بالاخره نکته سوم آنکه امنیت شغلی نیز برای این افراد بطور خاصی کم است، و لذا آنها تا سرحد ممکن به تأیید و پشتیبانی دیگران احساس نیاز می‌کنند.

اکنون پس از بررسی آغوش کامل ببینیم فرم‌های نه چندان شدید آن چگونه بروز می‌کنند. تا کنون به حداکثر آغوش از روبرو پرداختیم که در آن قسمت پیشین بدن دو طرف بهم فشرده می‌شد و سرها، از کنار، پهلوی هم قرار می‌گرفت و دست‌های هریک دور بدن دیگری حلقه می‌گردید. معمولاً وقتی این با شدت‌های کمتر صورت می‌گیرد، سه تغییر عمده در آن مشاهده می‌شود: یکی اینکه بدن‌ها از کنار به هم مماس می‌شوند و نه روبرو، دیگر آنکه بجای دو دست فقط یک دست دور بدن طرف مقابل حلقه می‌شود، و سوم اینکه سرها از یکدیگر جدا هستند و همدیگر را لمس نمی‌کنند. مشاهدات من نشان می‌دهد که این نوع نیمه آغوش بین دو فرد بالغ در انظار عموم شش بار بیشتر از آغوش کامل صورت می‌گیرد.^۱

آغوش از شانه: این معمولی‌ترین نوع نیمه آغوش است، که در آن یکی دست خود را دور شانه‌ی دیگری می‌اندازد، دست وی روی شانه دورتر طرف مقابل قرار بگیرد. این نوع نیمه آغوش دو برابر سایر انواع آن متداول است. وقتی این نوع نیمه آغوش را با آغوش کامل از روبرو مقایسه می‌کنیم اولین اختلافی که آشکار می‌شود این است که این نوع نیمه آغوش غالباً یک عمل مردانه است. در حالیکه آغوش کامل را مرد و زن تقریباً به یکسان انجام می‌دهند. احتمال انجام آغوش از شانه توسط مرد ۵ بار بیشتر از زن است. دلیل این امر روشن است: مرد بلندقدتر از زن است و لذا، صرف نظر از این که زنها چه طرز فکری داشته باشند، در برخورد با مردان از نظر فیزیکی بایستی به بالا نگاه کنند. در نتیجه‌ی این اختلاف ساختمانی و تشریحی برخی از تماس‌ها برای مردان راحت‌تر از زنان است و مورد آغوش از شانه یکی از اینها است.

این واقعیت به آغوش از شانه کیفیت ویژه‌ای می‌بخشد. از آنجا که وقتی اینکار بین یک مرد و یک زن صورت می‌گیرد این تقریباً همیشه مرد است که به این عمل مبادرت می‌ورزد لذا هیچگونه زنانگی در این کار به چشم نمی‌خورد. این به نوبه‌ی خود بدان معنی است که آغوش از شانه را مردان در روابط عادی و دوستانه بین خویش نیز بدون هیچگونه استنباط جنسی می‌توانند بکار بگیرند. در واقع از هر چهار آغوش از شانه یکی بین دو مرد اتفاق می‌افتد و این تنها نمونه‌ی آغوش است که بطور عادی در یک بافت روابط کاملاً مردانه صورت می‌گیرد. اختلاف این کار با آغوش کامل از روبرو کاملاً چشمگیر است، زیرا که اگر آغوش کامل مشاهده شود فقط در مواردی است که هیجان و احساسات شدیدی به غلیان آمده باشد، در حالی آغوش از شانه را در موارد بسیار آرام و کم تنش بصورت یک صحنه‌ی عادی، مثلاً بین اعضای یک تیم، رفقا، یا هم‌زمان قدیمی نیز می‌توان مشاهده نمود.

^۱. این اعداد و سایر اظهارنظرهای کمی همه بر مبنای مشاهدات فردی صورت گرفته و صحت آنها را بررسی مفصل ۱۰۰۰۰ عکسی که بطور تصادفی از بین مجلات و روزنامه‌های خبری برداشته شده تأیید می‌نمایند.

این قاعده‌ی «مطمئناً مردانه» بودن را در مورد سایر نیمه آغوشها، از قبیل حلقه کردن دست دور کمر، نمی‌توان تعمیم داد، زیرا اولاً این کار برای هر دو جنس به یک اندازه آسان است و از طرفی کمر به ناحیه‌ی جنسی نزدیکتر می‌شود. لذا این نوع نیمه آغوش بندرت بین مردان صورت می‌گیرد.

اگر باز هم در این مسیر از آغوش کامل دورتر روییم و پس از نیمه آغوش، جزء آغوش، یعنی بخش کوچکی از عمل کامل، را مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که باز هم همان نوع اختلاف را می‌توان مشاهده نمود، بدین معنی است که برخی از اجزاء آغوش کیفیت جنسی ندارند و لذا آزادانه بین مردان بکار گرفته می‌شوند، درحالی‌که سایر اجزاء چاشنی عاشقانه خویش را حفظ می‌کنند و در نتیجه کاربرد آنها به عشاق و زوجین محدود می‌شود.

دست-روی-شانه: این عمل معمول و عادی گذاشتن دست روی شانه‌ی طرف، بدون در آغوش کشیدن وی، است. این کار نوعی اختصار در عمل آغوش از شانه محسوب می‌شود و، همانطور که می‌توان انتظار داشت، در موارد مشابه آن بکار می‌رود. در واقع چون صمیمیت و نزدیکی کمتری در آن وجود دارد در موارد معمولی‌تر نیز بین مردان بکار می‌رود. در حالی که از هر چهار آغوش از شانه یک مورد بین دو مرد اتفاق می‌افتد در این جا رقم یکی از سه است.

دست-حلقه: در تجزیه‌ی باز هم بیشتر آغوش وقتی به حلقه شدن دستهای دو طرف در یکدیگر می‌رسیم می‌بینیم وضع بطور بارزی تغییر می‌کند. در اینجا بجای آنکه رقم در مورد مردان افزایش پیدا کند به یک به دوازده نزول می‌نماید. بنابراین در مقابل این سؤال قرار می‌گیریم که، با توجه به کم بودن صمیمیت و نزدیکی موجود در این عمل، چرا مردان در حلقه کردن دست خویش در یکدیگر بی‌میل‌تر از انجامش با زنان هستند. پاسخ آنست که این عمل اساساً یک عمل زنانه است. هر وقت بین یک زن و مرد این کار صورت می‌گیرد احتمال انجام آن توسط زن ۵ بار بیشتر از حالت معکوس آنست. این وضع کاملاً برعکس حالتی است که در مورد آغوش از شانه مشاهده شد. در نتیجه اگر این عمل بخواهد بین افراد یک جنس صورت بگیرد بایستی به کیفیت زنانه‌ی آن توجه داشت. لذا می‌توان پیش‌بینی نمود که اگر بین دوستان همجنس مشاهده شود قاعدتاً بین زنان بایستی بیشتر از مردان باشد. مشاهدات نیز این پیش‌بینی را تأیید می‌نمایند.

اگر به موردی از آن بین دو مرد برخورد کنیم می‌بینیم که از دو حالت خارج نیست؛ یکی لاتینی‌ها و دیگر افراد مسن. مردان لاتینی، با فرهنگ آزادشان در زمینه‌ی تماسهای بدنی، غالباً این تماس را نیز برقرار می‌کنند. در سایر کشورهای غربی مواردی را هم می‌توان شاهد بود که مرد مسنی که در واقع مرحله‌ی مستعد جنسی‌اش سپری شده، باین ترتیب درخواست حمایت و کمک می‌نماید.

دست-در-دست: اگر پیشرفت تشریحی خویش را در جهت دور شدن از در آغوش کشیدن کامل ادامه دهیم پس از آغوش از شانه، دست-روی-شانه، و دست-حلقه بالاخره به دست-در-دست می‌رسیم (نباید آنرا با فشردن دست و دست دادن، که بعداً به آن خواهیم پرداخت، اشتباه گرفت). هرچند در این کار تماس دو بدن از سه نوع قبلی کمتر است و بدنها از یکدیگر جدا می‌ماند ولی این یک وجه مشترک با آغوش کامل دارد که سه نوع قبلی فاقد آن بودند. این یک عمل متقابل است. مثلاً من می‌توانم دست خود را روی شانه شما بگذارم بدون آنکه شما هیچ کاری انجام داده باشید. اما اگر دست شما را در دست خود بگیرم شما هم دست مرا گرفته‌اید. از آنجا که این رفتار غالباً بین زن و مرد اتفاق می‌افتد و

از آنجا که همیشه هردوی آنها با هم اینکار را می‌کنند لذا کیفیت ویژه‌اش آن را به آغوش کامل بسیار کوچکی شبیه می‌سازد. لذا جای تعجب نیست اگر آن بین دو مرد، آنها در میان جمع، کار بسیار نادری باشد.

البته همیشه وضع چنین نبوده است. در گذشته وقتی در آغوش کشیدن کامل بین مردان براحتی انجام می‌شد، گرفتن دست یکدیگر نیز نوعی عمل دوستانه‌ی غیرجنسی تلقی می‌گردید. به عنوان مثال در ملاقات دو پادشاه انگلیس و فرانسه در قرون وسطی مدارک موجود چنین حکایت می‌کنند: «آنها دست یکدیگر را گرفتند و پادشاه فرانسه پادشاه انگلیس را به چادر خویش هدایت نمود، چهار دوک نیز دست در دست یکدیگر به دنبال آنها روان شدند» اما بزودی این رسم برچیده شد و موارد استفاده از «هدایت از طریق گرفتن دست»، به رابطه‌ی مرد و زن محدود گردید. در دوران جدید عمل مذکور در دو جهت مختلف دستخوش تغییر شده است. در موارد رسمی، که مرد زنی را مثلاً در ورود به یک مهمانی یا عبور در راهرو کلیسا، همراهی می‌کند اینکار بیشتر شکل تأییدآمیزتر دست-حلقه را به خود می‌گیرد، ولی در موارد نه چندان رسمی این کار به حالت مشخص گرفتن دست و در هم انداختن متقابل پنجه‌ها تغییر شکل می‌دهد. اما در مواردی که طرفین تمایل به نزدیکی بیشتری داشته باشند هر دو فرم عمل همزمان انجام می‌گیرد.

علی‌رغم این روند کلی، موارد معینی وجود دارد که در آن مردان در دوران کنونی هنوز هم دست یکدیگر را می‌گیرند. یک مثال آن دست گرفتن جمعی یک گروه به هنگام خواندن آواز دسته‌جمعی است و مورد دیگر ظاهر شدن مجدد دسته‌جمعی بازیگران تأثر به دنبال تشویق بینندگان از آنهاست. حتی در این موارد هم سعی می‌شود زن و مرد یک در میان قرار بگیرند تا هر فرد کنار جنس مخالف قرار گرفته باشد. اما اگر تعداد دو جنس برابر نباشد، یا آرایش آنها به این ترتیب اشکال ایجاد کند، آنگاه گرفتن دست افراد همجنس مجاز می‌شود. علت آنست که در این وضعیت به هیچ‌وجه قصد برقراری پیوند میان آنها در نظر نیست. بزرگ بودن ابعاد گروه خود موجب می‌شود تا استنباطهای بالقوه جنسی در گرفتن دست از بین برود.

یک فرم به شدت صورت‌بندی شده‌ی دیگر از گرفتن دست در بین مردان را وقتی می‌توان دید که یکی از آنها دست دیگری را می‌گیرد و آن را به علامت پیروزی در هوا بلند می‌کند. هرچند سرمنشأ این کار از دنیای بوکس شروع گردیده، اما امروزه غالباً آنرا بین سیاستمداران مرد می‌توان دید که دستکشهای بوکس خیالی حریف پیروز خویش را به هوا بلند می‌کنند. گرفتن دست در این چهارچوب کاملاً مجاز است، زیرا در اصل بلند کردن دست در هوا ماهیتاً یک حالت تهاجمی است. بی‌شک افراشتن دست با مشت گره کرده در ابتدا به تنهایی، و قبل از آنکه گرفته شدن توسط دست دیگری آنرا تکمیل کند، علامت جنگجوی پیروز بود، تا نشان دهد که او هنوز قدرت زدن دارد، اما حریفش نه. این حالت یک حرکت عزمی برای وارد آوردن ضربه از بالای شانه است که در هوا خشک شده باشد. معمولاً کمونیست‌ها آن را به عنوان سلام بکار می‌برند. مطالعه‌ی رفتار کودکان در حین جنگ و دعوا نشان داده که این نوع وارد آوردن ضربه از بالا به طرف پایین در گونه‌ی انسان بسیار بنیادی است و نیازی به یادگیری ندارد. جالب آن که بوکس‌بازان جدید هنوز هم از حرکت عزمی این عمل به عنوان ژست پیروزی استفاده می‌کنند، هرچند که خودِ عمل را در نبرد واقعی خویش بکار نمی‌برند و به جای آن فرم بسیار شکل‌بندی شده و «غیرطبیعی» ضربه به طرف جلو را اعمال می‌کنند. توجه به این نکته نیز جالب توجه

است که چگونه در درگیریهای غیررسمی مثل آشوبهای خیابانی آشوبگران و پلیس هر دو عمدتاً به فرم ابتدایی تر ضربه از بالا رجعت می کنند.

یکبار دیگر به مسئله ی گرفتن دست در ملاء عام بازگردیم و به یک نکته ی نهایی اشاره کنیم که در بافت ویژه ای از روابط اتفاق می افتد و به آن کشیشها، و به خصوص به اعضای بلند مرتبه ی کلیسای کاتولیک، مربوط می شود. مثلاً پاپ را در بسیاری موارد در حالی می توان دید که با پیروان خویش از زن و مرد دست همدیگر را گرفته اند. این مورد استثنایی نشان می دهد که چگونه یک چهره ی اجتماعی سرشناس می تواند خود را خارج از حیطه ی قراردادهای متداول جای دهد. از پاپ چنان چهره ی کاملاً غیرجنسی ترسیم شده که او را قادر می سازد تا تمامی اجزاء متنوع قرابتها را با افراد کاملاً غریبه برقرار کند، در حالی افراد عادی تصور آنها را نیز نمی توانند بکنند. مثلاً چه کس دیگری می تواند گونه ی دختر زیبایی را به شیوه ی کاملاً غیرجنسی بگیرد. در واقع پاپ، همانطور که «پدر مقدس» خوانده می شود، می تواند در رفتار نیز بسیار شبیه به پدر باشد، بطوری که با افراد کاملاً غریبه تماس محرمانه ی بدنی به همان شیوه ای برقرار کند که پدر با کودکان واقعی خویش. در واقع اسقف اعظم با بهره گیری از نقش فوق-پدر می تواند تمام محدودیتهای تماس بدنی را که دیگران ملزم به رعایت آنها هستند، به کناری نهد و به مرحله ی طبیعی تر نزدیکیهای اولیه، که خاص دوران والدین-کودک است، رجعت کند. اگر او هنوز هم در ارتباط با پیروانش محدودتر از پدر واقعی با کودکان عمل می کند این به علت اغتشاشهای جنسی نیست که برای بقیه ی ما دست و پاگیر است، بلکه صرفاً به آن خاطر است که وی در برخورد با خانواده ای با ۵۰۰ میلیون کودک باید به طریقی توان خویش را هم حفظ کند.

تا اینجا در جریان دور شدن از آغوش کامل از شانه، دست، و پنجه گذر کردیم و در این مسیر دیگر پایین تر از این جایی برای بررسی باقی نمی ماند. در عوض سایر نقاط بدن را، که حین آغوش کامل با هم در تماس هستند، جستجو می کنیم تا ببینیم آیا در آنها اجزاء مفیدی را می توان یافت که در برخوردهای روزمره بتواند مورد استفاده قرار بگیرند.

بنظر نمی رسد که از فشرده شدن پاها و تنه، که جزیی از آغوش کامل هستند، بتوان در این مورد به عنوان منابع غنی و مفید استفاده نمود. علت آن هم روشن است. اگر بالغین در ملاء عام این نقاط بدن خویش را با هم در تماس قرار دهند مناطق ممنوعه ی جنسی آنها بیش از حد بهم نزدیک خواهد شد. اما در جریان آغوش کامل یک قسمت عمده ی دیگر بدن در تماس قرار می گیرد و آنهم سر است. در جریان در آغوش کشیدنهای پرحرارت سرها از کنار بهم فشرده می شوند و بوسیله دست و لب نوازش و لمس می گردند. از اینجا به چگونگی تکوین سه جزء دیگر آغوش پی می بریم که در زندگی روزمره کاربرد فراوان دارند. اینها را می توان تماس سر-به-سر، دست-به-سر، و بوسه نامید.

تماسهای سری: برقراری تماس دست با سر زوج یا چسبانیدن سرها به هم از زمره ی ویژگیهای عشاق جوان است. این مطلب به خصوص در مورد نوع اول بیشتر رایج است، بطوری که تماس دست-به-سر در بین عشاق جوان چهار برابر بیشتر از زن و شوهرهای جا افتاده تر است. تماسهای سر-به-سر در این زوجها دو برابر مسن ترها است و این هردو نوع برخلاف آغوش-از-شانه هستند که در بین مسن ترها بیش از جوانان دیده می شود.

مردان بندرت این گونه تماسهای سری را با یکدیگر برقرار می کنند. وقتی دو مرد سر بر یکدیگر می ساینند این کار به سادگی صورت نمی گیرد، بلکه نقش آن عبارت از برقراری یک تماس نزدیک بدنی است که، به جای تماس واقعی دو

بدن، از این راه برقرار می‌گردد. دست یک مرد معمولاً به یکی از سه دلیل ویژه ممکن است سر مرد دیگری را لمس کند : یا منظور کمک‌های اولیه است، یا تفقد و رحمت، و یا انجام حمله. وقتی مرد (یا زنی) با مصدوم یک تصادف روبرو می‌شود از جانب مصدوم چنان علایم قوی کودکوار دریافت می‌نماید که مقاومت در مقابل آنها بسیار مشکل است. مثلاً عکسهای قربانیان سوءقصد تقریباً همیشه در حالتی است که کسی سر آنها را در دستهای خود دارد و گهواره‌وار تکان می‌دهد هرچند که فایده این اقدام از نظر پزشکی تا حدودی مشکوک است ولی در این مورد منطق پزشکی جایی ندارد. زیرا این نه یک کمک آموزش یافته بلکه بیشتر یک واکنش بنیادی است و عمدتاً با مراقبتهای والدین از کودکان ناتوان مربوط می‌شود. برای فردی که آموزشهای ویژه‌ی کمک را ندیده باشد بسیار مشکل است که بخواهد ابتدا دست نگه دارد و وضعیت فیزیکی صدمات و جراحات مصدوم را ارزیابی کند و سپس کمکهای اولیه را انجام دهد. او به جای این کار خود را به مصدوم می‌رساند و، به عنوان یک اقدام آرامش‌بخش اولیه، وی را لمس می‌کند و یا بلند می‌نماید، بدون آنکه به صدمات حاصل از این عمل فکر کند. برای او بسیار دردناک خواهد بود که خونسر در کناری بایستد و بهترین اقدام ممکنه را ارزیابی نماید. میل به برقراری ارتباط بدنی آرامش‌بخش مقاومت نمی‌پذیرد، هرچند که اذعان می‌توان کرد که این‌گونه اعمال گاه ممکن است مهلک باشند. یکبار وقتی پسر کوچکی بیش نبودم، ناآگاه از این که چه حادثه‌ای در شرف وقوع است، خود شاهد بودم که مردی به همین شیوه کشته شد. به دنبال یک تصادف، بدن مجروح این مرد در آغوش پر مهر مددکاری قرار گرفت که مشتاقانه سعی می‌نمود وی را بلند کند و سوار بر اتومبیل خود نماید. اما عمل محبت‌آمیز وی موجب شد که دنده‌های شکسته‌ی مرد به ریه‌هایش فرو رود و او را بکشد. اگر او را تا رسیدن برانکار به همان حال روی زمین رها کرده بود ممکن بود زنده بماند. چنین است برقراری تماس بدنی در هنگام بروز یک فاجعه. البته این مطلب درباره‌ی زن و مرد به یک اندازه صادق است، زیرا فاجعه جنسیت نمی‌شناسد.

دست متبرک پدر مقدس، در هنگامی که اسقف در مراسم تأیید یا برگماشتن دیگران به درجات کلیسا بر سر آنان می‌گذارد، نیز به همین اندازه از جنسیت مبرا است. اینجا نیز یکبار دیگر نسخه‌ای از روابط اولیه والدین و کودک را در پیش رو داریم.

وارد آمدن ضربه‌ی دست یک مرد بر سر مرد دیگر در جریان یک حمله نیاز چندانی به توضیح ندارد، ولی اینکار نیز خود یک منشأ نزدیکی «بین-مردان» را فراهم می‌آورد. اگر مردی مایل به لمس دوستانه‌ی سر مرد دیگر باشد ولی از انجام این نوازش دوستانه خود را محروم ببیند، بسادگی می‌تواند به نوعی خشونت ساختگی متوسل شود؛ یعنی به جای نوازش سر طرف مقابل، که ممکن است شدیداً مفهوم جنسی داشته باشد، به نوعی حمله‌ی ساختگی از قبیل بهم‌ریختن موها یا فشردن گردن مبادرت نماید. درست همان‌طور که جنگ زرگری نزدیکی طولانی بین والدین و فرزندان رشد یافته را فراهم می‌نمود، به همین ترتیب عناصری از حمله‌ی ساختگی را نیز بین دوستان مرد می‌توان دید که به آنها امکان می‌دهد که منش مردی خویش را حفظ کنند و در عین حال با دیدگر صمیمی و نزدیک نیز باشند.

بوسه: در زمره‌ی مشتقات عمده‌ی آغوش اولیه به آخرین مورد عمده‌ی آن یعنی بوسه می‌رسیم که تاریخی جالب و پیچیده دارد. اگر بوسه را عملی ساده و معمولی می‌انگارید بهتر است یک لحظه درباره‌ی شیوه‌های بسیاری که این کار، حتی در جامعه‌ی به اصطلاح نه چندان رسمی امروزی، به خود می‌گیرد، فکر کنید. شما معشوق خویش را از لب می‌بوسید،

ولی دوستی از جنس مخالف را از گونه و کودک را از قسمت بالای سر و پیشانی بوسه می‌زنید؛ اگر کودک انگشت خویش را زخم کند آن را می‌بوسید «تا خوب شود»؛ اگر قرار باشد با خطری مواجه شوید طلسم یا نظر قربانی را می‌بوسید تا «برای شما شانس بیاورد»؛ اگر قمارباز باشید قبل از ریختن طاسها آنها را می‌بوسید؛ اگر در عروسی از همه سفیدبخت‌تر باشید عروس را می‌بوسید؛ اگر مذهبی هستید انگشت اسقف را به عنوان احترام یا کتاب مقدس را به هنگام ادای سوگند می‌بوسید؛ اگر کسانی را بدرقه می‌کنید که از شما فاصله دارند دست خویش را می‌بوسید و سپس بوسه را به سمت آنها رهسپار می‌کنید؛ نه بوسه چیز ساده‌ای نیست و برای درک آن بایستی یکبار دیگر عقربه‌ی ساعت را به عقب بازگردانید.

حساس‌ترین نقطه پوست انسان عبارتند از نوک انگشتان، کلیتوریس، نوک آلت تناسلی مرد، زبان، و لبها. لذا جای تعجب نیست اگر لبها در برقراری ارتباط‌های نزدیک جسمی چنان به وفور به کار گرفته می‌شوند. نقش آنها با مکیدن پستان مادر شروع می‌شود و این کار، علاوه بر پاداش شیر، یک پاداش عمده‌ی لمسی نیز به همراه دارد. مطالعه‌ی رفتار کودکان نگون‌بختی که با وضعیت غیرعادی انسداد مری به دنیا می‌آیند، و بایستی با وسایل مصنوعی تغذیه شوند، این موضوع را ثابت نموده است. مشاهده شده که وقتی به این کودکان پستانک داده می‌شود آرام می‌گیرند و گریه آنها متوقف می‌گردد. از آنجا که اینها هرگز غذایی را از طریق دهان دریافت نکرده‌اند لذا پاداش مکیدن پستانک نمی‌تواند هیچگونه ارتباطی با لذت حاصل از مکیدن شیر داشته باشد، که معمولاً از چنین عملی به بار می‌آید. لذا در این مورد بایستی تماس صرفاً بخاطر خود تماس برقرار شده باشد. در نتیجه تمام یک جسم نرم با دهان خود نوعی نزدیکی اولیه‌ی مستقل است.

با بزرگ شدن کودک و تماس سر- به سر او با مادر، لبهای آنها تماس با پوست یکدیگر را حس می‌نماید. در اینجا به سادگی می‌توان دید که چگونه این تماس اولیه‌ی دهانی می‌تواند شکل یک خوشامدگویی نیرومند را به خود بگیرد. لبهای کودک در هنگام در آغوش گرفتن والدین، معمولاً متوجه گونه‌ها و طرفین سر می‌باشند. همانطور که قبلاً اشاره شد، در دوران باستان که در آغوش کشیدن کامل نزد هر دو جنس آزادانه‌تر انجام می‌گرفت، بوسه زدن بر گونه، به عنوان فرم معمول ارتباط دهانی، بین افراد مساوی و هم‌درجه مطرح بود. در واقع این بوسه همان نوع اولیه‌ی خوشامدگویی است که مستقیماً، و تقریباً بدون تغییر، از دوران کودکی به عاریت گرفته شده و در طی قرون تا به امروز تداوم یافته است. در فرهنگ ما دوستان و خویشاوندان، چه مرد و چه زن، هنوز هم به هنگام وصل یا جدایی یکدیگر را می‌بوسند، بی‌آنکه این عمل دارای هیچگونه مفهوم جنسی باشد. در مورد رابطه‌ی زنهای بالغ با یکدیگر نیز وضع به همین منوال است. وضع در مورد رابطه‌ی بین مردان از کشوری به کشور دیگر شدیداً متفاوت است. مثلاً در فرانسه بیشتر از انگلیس به سیستم قدیم شباهت دارد.

ارتباط مستقیم دهان- به دهان مسیر متفاوتی را طی کرده است. این کار در مناطق متعدد و دوره‌های متفاوت تا حدودی به عنوان نوعی خوشامدگویی غیرجنسی بین دوستان نزدیک بکار گرفته شده است. اما اتصال سوراخهای بدن دو فرد به این صورت معمولاً حتی برای دو دوست صمیمی نیز نزدیکی بیش از حد محسوب می‌شود، و بطور روزافزونی محدود شده و به تماسهای عشاق و زوجین منحصر شده است.

از آنجا که پستان در جنس ماده، علاوه بر تغذیه، به عنوان یک علامت جنسی نیز مطرح است لذا بوسیدن پستان ماده توسط هر فرد نر بالغ، علی‌رغم شباهت آن به عمل ابتدایی مکیدن کودکانه، مفهومی کاملاً جنسی دارد. لازم به گفتن نیست که بوسیدن ناحیه تناسلی نیز منحصرأً جنسی است. در واقع در مورد بوسیدن تنه، رانها و گوش نیز وضع به همین منوال است. در عین حال بعضی از قسمتهای بدن شما برای برخی انواع بوسه‌های غیرجنسی اختصاص داده شده است. این نوع بوسه‌ها را می‌توان بوسه‌های فرودستان یا بوسه‌های احترام نام نهاد. این نوع با دو نوع دیگر بوسه، یعنی دوستانه و جنسی، از بنیاد متفاوت است و برای درک آن بایستی دید که انسان زبردست چگونه خود را در مقابل مافوق مطرح می‌نماید.

از مطالعات رفتارشناسی حیوانی مشخص شده است که یکی از روشهای فرو نشاندن خشم در حیوان مافوق آنست که زبردست در مقابل آن از نظر جثه کوچکتر بنظر رسد، تا به این طریق تهدید کمتری را متوجه وی نماید. اگر شما تهدید کمتری را متوجه وی می‌کنید احتمال آن که او شما را به عنوان تهدیدی علیه برتری خویش تلقی کند کمتر می‌شود، و در نتیجه آن که عمل زیانباری علیه شما انجام دهد نیز کمتر می‌شود. در این صورت او شما را صرفاً به عنوان کسی می‌داند که، هم در معنی و هم بطور کنایی، زبردست او هستید. لذا شما را نادیده خواهد گرفت. اگر موجود ضعیف‌تر باشید این دقیقاً همان چیزی است که، حداقل در حال حاضر، به آن احتیاج داشته‌اید. به این دلیل است که رفتارهایی از قبیل خود را مچاله کردن، جمع کردن، تنظیم نمودن، به خاک افتادن، خم شدن، چشم به زمین دوختن و سر فرود آوردن را در انواع متعددی از گونه‌های پستانداران مشاهده می‌نمائیم.

در مورد انسان نیز به همین ترتیب است. این واکنش در موارد غیرتشریفاتی شکل حیوانی به خود می‌گیرد، به این ترتیب که فرد خود را جمع می‌کند و به زمین نزدیک می‌سازد، اما در بسیاری از موارد واکنش فرد مادون شدیداً قالبی و کلیشه‌ای می‌شود و استیل آن از جایی به جای دیگر و از زمانی به زمان دیگر تغییر می‌نماید. مع‌هذا این باعث نمی‌شود که رفتارهایی از این دست در فراسوی تجزیه و تحلیل‌های زیست‌شناختی قرار بگیرند، چرا که همه‌ی آنها هنوز هم بدون استثناء تمام جنبه‌های اساسی رفتارهای تسلیم‌طلبانه‌ی سایر گونه‌های حیوانات را به وضوح نشان می‌دهند.

شدیدترین فرم کرنش تسلیم طلبانه که تاکنون در انسان دیده شده به خاک افتادن کامل است، بطوری که صورت بر زمین نهاده شده باشد. فرد بیش از این نمی‌تواند خود را پایین آورد، مگر آن که خود را مدفون کند. از سوی دیگر فرد مافوق نیز برای تشدید اثر این برخاک‌افتادگی می‌تواند وی را از فراز تخت یا سکوی برجسته‌ای بنگرد، و معمولاً نیز چنین می‌کند. این حالت خشوع کامل در سلسله‌های پادشاهی باستان بسیار متداول بوده و از جانب زندانی در مقابل دستگیرکننده‌اش، برده در مقابل صاحبش و خادم در مقابل فرمانروا مشاهده می‌گردید. بین این حالت و ایستادن کامل راست طیف وسیعی از حالات رسمی تعظیم و تواضع وجود دارد، که در اینجا آنها را از فرم خوابیده به طرف ایستاده به اختصار مرور خواهیم نمود.

پس از به خاک افتادن حالت رکوع نوع شرقی قرار می‌گیرد که در آن فرد بر زمین فرش نمی‌شود اما زانو می‌زند و سپس تنه را آنقدر خم می‌کند تا پیشانی به خاک برسد. یک مرحله‌ی بالاتر از این زانو زدن کامل است که در آن زانوها بر زمین گذاشته می‌شود ولی تنه به جلو خم نمی‌گردد. این حالت نیز در دنیای باستان، در برخورد با مافوق، اغلب مورد استفاده قرار

می‌گرفت. اما در قرون وسطی جای خود را به نیمه زانو زدن داده بود که در آن فرد فقط یک زانوی خویش را تا زمین فرود می‌آورد. به مردان مشخصاً چنین آموزش داده می‌شود که باید زانو زدن کامل را برای خدا نگه دارند که اکنون از ارج و احترامی بیش از حاکمان روز برخوردار بود. امروزه کمتر ممکن است هریک از ما جلو کسی در هیچ زمانی زانو بزنیم، مگر به ندرت در یک مراسم ملی. اما مؤمنین در کلیسا هنوز هم رسم خویش در مورد زانو زدن کامل را تغییر نداده‌اند و حفظ غالبیت در این مورد بسیار موفق‌تر از مورد فرمانروایان امروزی بوده است.

یک گام به بالاتر از نیمه زانو کرنش «به نشانه احترام» قرار می‌گیرد که چیزی جز حرکت عزمی^۱ مربوط به نیمه زانو محسوب نمی‌شود. در این کار یک پا کمی به عقب کشیده می‌شود. گویی زانو می‌خواهد زمین را لمس کند. سپس هر دو زانو شروع به خم شدن می‌نمایند، ولی هیچکدام به زمین نمی‌رسند. در این کار بدن به طرف جلو خم نمی‌شود. تا زمان شکسپیر مرد و زن هر دو این حالت را ادا می‌نمودند. حداقل در این مورد بین دو جنس عدالت برقرار بود. هنوز تعظیم به صورت خم شدن بین مردان معمول نشده بود. با ظهور کرنش از شدت عبودیت باز هم کاسته شد و رسم نیمه زانو به تدریج منسوخ شد، بطوری که فقط برای موارد احترام به خانواده‌ی سلطنتی باقی می‌ماند.

از قرن هفدهم به بعد مرد و زن از این نظر از هم جدا شدند. از این وقت به بعد مردان از کمر خم می‌شدند در حالی که زنان حالت کرنش را حفظ نمودند. هر دو عمل بدن فرد را در مقابل مافوق پایین می‌آورد؛ اما شیوه‌ی انجام آن کاملاً متفاوت بود. از آن زمان تاکنون وضع یکسانی باقی مانده و فقط از شدت عمل کاسته شده است. تعظیم و کرنش تمام عیار مخصوص دوران تجدید سلطنت (منظور تجدید سلطنت در انگلستان است که در ۱۶۶۰ توسط چارلز دوم صورت گرفت م)^۱ جای خود را به خم شدن مختصرتر و خشک‌تر دوره‌ی ویکتوریا داد و کرنش نیز به کمی بیشتر از یک بالا و پایین رفتن مختصر و سریع محدود گردید. امروزه زنان جز در حضور رهبران بسیار قدرتمند یا خانواده‌ی سلطنتی ادای کرنش نمی‌نمایند و تعظیم مردانه نیز، اگر صورت گیرد، چیزی بیش از فرود آوردن و بلند نمودن سر نمی‌باشد.

یک مورد استثناء بر این قانون را در انتهای یک اجرای تأثری می‌توان دید. در اینجا بار دیگر فرد چندین قرن به عقب باز می‌گردد و به تعظیم‌های کامل و کرنش‌های تمام عیار دست می‌زند. در اینجا است که گاه روندهای جالبی دیده می‌شود و زنان نیز چنان اقدام به تعظیم می‌کنند که گویی مرداند. چنین به نظر می‌رسد که گویی بازگشت به برابری جنسی در ابراز این فروتنی خود بازتابی است از روند جدید برای زن و مرد در سایر شئون؛ اما به فرض اگر چنین باشد مردان می‌توانند ادعا کنند که این زن‌ها هستند که عمل مردان را اقتباس کرده‌اند نه اینکه مردان به روش‌های کرنش قرون وسطی بازگشته باشند. امکان دارد که برای این نوع تعظیم در بین خانم‌های هنرمند در فرهنگ ما یک دلیل کاملاً متفاوت دیگر نیز برشمرد که هیچ ارتباطی به مردانه عمل نمودن آنها نداشته باشد. حتی امکان دارد که مسئله درست برعکس بوده و به گذشته‌های دورتر بازگردد که همه‌ی بازیگران مرد بودند و نیمی از آنها اجباراً نقش زنان را بازی می‌کردند. در واقع وقتی

^۱ Courtesy : منظور نوعی ادای احترام است که در آن شخص نوعی زانو زدن سریع و مختصر را تا نیمه راه و بصورت نمادین انجام می‌دهد م

^۱ intention movement : در رفتارشناسی به حرکتی گفته می‌شود که آغازگر یک عمل خاص مثل پرواز یا فرود محسوب می‌شود که ممکن است به عمل منجر نگردد و خود به همین صورت در زمره‌ی رفتارها به عنوان یک ژست مستقل نقش مشخصی داشته باشد م

بازیگر زن امروزی خم می‌شود و تعظیم می‌کند شاید برحسب سنت وادار می‌شود که ادای اسلاف مبدل خویش را درآورد. مع‌هذا اگر معتقد باشیم که سنت قدیمی سخت جانی کرده، باز هم توجیه فوق غیرمتمحل بنظر می‌رسد. بیشتر احتمال دارد که او احساس می‌کند که در این نوع تعظیم با هم بازی مرد خویش مشترک است.

تمام تعظیم و تواضع‌های متداول و همیشگی دیروز اکنون بدل به دست دادن در حالت ایستاده با قامت راست شده است. در این کار پایین آوردن و خم نمودن بدن به هیچ وجه مطرح نیست. از برخاک‌افتادگی کامل دیروز تا خوش‌آمدگویی راست قامت امروزی راه درازی طی شده است. امروزه نه فقط همه‌ی انسانها «برابر به دنیا می‌آیند» بلکه، حداقل در هنگام خوشامدگویی به عنوان افراد بزرگسال، چنین نیز هستند.

من تشریفات خوشامدگویی را تا حدودی به تفصیل مطرح نمودم هرچند که، تا رسیدن به مرحله‌ی دست دادن، بخودی خود متضمن هیچگونه تماس نزدیک بدنی نبود. این انحراف از موضوع اصلی، بخاطر اهمیتش در ارتباط با بوسه‌ی احترام، لازم بود که مطرح شود. بحث را با این موضوع آغاز کردم که در دوران باستان دو فرد هم‌رتبه یکدیگر را در ارتفاع یکسانی از بدن می‌بوسیدند. اما برای فرد مادون قابل تصور نبود که مافوق خویش را باین ترتیب ببوسد. اگر او می‌خواست که دوستی خویش را با تماس لبه‌ایش ابراز کند بایستی اینکار، متناسب با درجه‌ی دون مرتبگی وی، به طرف پایین بدن مافوق نزول می‌نمود. این کار، برای دون مرتبه‌ترین افراد، به معنی بوسیدن پای مافوق بود. حتی اینهم برای زندانی نگون بخت بیش از حد محسوب می‌شد و لذا او وادار می‌شد که در نزدیکی کفش مافوق بر خاک بوسه زند. هرچند که رهبران امروزی دیگر آن نیستند که سابق بودند و دیدن چنین مناظری بندرت اتفاق می‌افتد، اما هنوز هم مثلاً رهبر اتیوپی ممکن است توسط یکی از رعایایش در منظر عام به چنین افتخاری نایل آید. وجود اصطلاحات عامیانه‌ای همچون «برخاک بوسه زن»، «زمین را گاز بگیر»، و چکمه لیس برای آنست تا یادآور خفت‌ها و زبونیهای گذشته باشد.

آنان که چندان دون مرتبه نبودند می‌توانستند یقه‌ی لباس یا زانوی مافوق را ببوسند. مثلاً اسقفها مجاز بودند که زانوی پاپ را ببوسند ولی بندگان دون پایه‌تر می‌بایست به بوسه بر صلیبی که روی کفش پای راست پاپ برودری دوزی شده بود اکتفا کنند.

اگر یک گام در بدن بالاتر بیاییم به بوسه زدن بر دست می‌رسیم و این کار نیز در ارتباط با مردان بسیار بالا مرتبه صورت می‌گرفت اما امروزه، جز در مورد کشیشهای عالی مقام، در سایر موارد این عمل را منحصرأً برای احترام به بانوان اختصاص می‌دهیم و آنهم فقط در برخی کشورها و در موارد خاص.

لذا چهار نقطه در بدن وجود دارد که ما آنها را برای بوسه‌ی غیرجنسی به اصطلاح مجاز اعلام کرده‌ایم: گونه برای برابری دوستانه؛ دست برای ابراز احترام عمیق؛ زانو برای تسلیم فروتنانه؛ و پا برای عبودیت خاکسارانه. در همه‌ی این موارد عمل تماس لبها یکسان است، اما هرچه موضع تماس در بدن پایین‌تر باشد از جایگاه نسبی پست‌تری حکایت می‌کند. این اعمال، علی‌رغم نمایشها و تظاهرات پرزرق و برقشان، به هیچ چیز شبیه‌تر از توالی مشخص رفتارهای تسلیم طلبانه‌ی حیوانی نیستند. وقتی این اعمال را از جزئیات ظاهری پرطول و تفصیلشان، که ناشی از تنوع فرهنگی آنهاست، جدا می‌کنیم و همه را بصورت یک کل در نظر می‌گیریم آنگاه درمی‌یابیم که حتی چالوسانه‌ترین الگوهای رفتار انسانی نیز به رفتار حیوانات اطراف ما شباهت عجیبی دارند.

قبلاً انواعی از بوسه‌های جدید را یادآور شدم که در مورد برخی از آنها توضیحی ندادم. مثلاً بوسیدن تاس قبل از به چرخش در آوردن آن، بوسیدن طلسم خوشبختی، یا بوسیدن انگشت زخمی به امید بهبودی آن. اینها و تمام موارد مشابه آن، که به بخت یاری و خوش‌شانسی مربوط می‌شود، همگی در رابطه با بوسه‌ی احترام مطرح‌اند که قبلاً توصیف آن گذشت. بوسیدن غالب‌ترین همه، یعنی خدا، غیرممکن است. لذا بایستی به بوسیدن نمادی از وی اکتفا نمود، حال چه این نماد صلیب باشد، چه کتب مقدس و یا هرچیز مشابه دیگر. از آنجا که بوسیدن آنها به معنی بوسیدن اوست، لذا این عمل بختیارانه را صرفاً بایستی نوعی پناه بردن به درگاه او دانست. عجب است اگر بگوییم که قماربازی که در لاس وگاس به هنگام بازی بر طاس خویش می‌دمد خدا را می‌بوسد، اما در واقع کار او چنین معنایی دارد، درست همانطور که وقتی او انگشتان خود را صلیب می‌کند عملش نه چیزی کمتر و نه بیشتر از حفظ حرمت صلیب است تا او را از غضب خدا در امان دارد. وقتی در مشایعت کسی دست خویش را می‌بوسیم و به سوی وی می‌دمیم در واقع نوع دیگری از یک عمل قدیمی را به اجرا درمی‌آوریم زیرا در گذشته‌ی دور چاکرانه‌تر آن بود که، به جای دست مافوق، دست خود را ببوسیم. رسم جدید بوسیدن دست خویش در فرودگاه تنها بازمانده‌ی آن رسم کهن است، هرچند که امروزه بیشتر این فاصله است که ما را به حرکت فوق و می‌دارد نه چاکر مآبی.

دست دادن: بوسه مشایعت را پشت سر می‌گذاریم و باین ترتیب جزء آغوش را با همه‌ی پیچیدگیهایش ترک می‌گوئیم و به دست دادن می‌رسیم که آخرین تماس بدنی عمده و در خور توجه بزرگسالان است. قبلاً یادآور شدم که دست دادن تا صد و پنجاه سال پیش مورد استفاده‌ی وسیع نداشت، اما سلف آن، یعنی رفتار چسبیدن دست دیگران، از مدتها قبل متداول بود. در روم باستان بعنوان تضمین افتخار محسوب می‌شد و این نقش اولیه‌ی خود را تقریباً به مدت دو هزار سال حفظ نمود. مثلاً در قرون وسطی فرد زانو می‌زد و دستهای ارباب خویش را در دست می‌گرفت و با این عمل سوگند وفاداری و همبستگی با وی یاد می‌نمود. اولین باری که حرکت تکان دادن به این عمل افزوده شده در قرن شانزدهم بود. در اثر شکسپیر «آنطور که تو دوست داری» آمده است که «آنان در سوگند برادری دست یکدیگر را تکان دادند»، که در اینجا باز هم نقش این عمل عقد توافق است.

در اوایل قرن نوزدهم، وضع تغییر کرد. هرچند که هنوز هم دست دادن برای قول و قرار بکار می‌رفت و بر آن مهر تأیید می‌نهاد، اما برای اولین بار بود که در خوشامدگویی معمول نیز بکار گرفته می‌شد. علت این تغییر انقلاب صنعتی و گسترش وسیع طبقه‌ی متوسط بود که دو طبقه‌ی اشراف و زحمتکشان را هرچه بیشتر به دو سو می‌راند و برای خویش جا باز می‌کرد. این طبقه‌ی متوسط نوپای تاجرپیشه در کار آن بود که دائماً «عقد معامله» و «توافق» ببندد و پای آنرا با مهر اجتناب‌ناپذیر دست دادن ممه‌ور نماید. معامله و تجارت شیوه‌ی جدید زندگی شده بود و روابط اجتماعی بتدریج هرچه بیشتر بر محور آن می‌چرخید. به این ترتیب دست دادنهای پیمانکاری همه‌ی موقعیتهای اجتماعی را مورد هجوم قرار داد. این کار یک مفهوم سودگرانه به خود گرفت؛ باین ترتیب که «من پیشنهاد مبادله‌ی یک خوشامدگویی دوستانه را به شما می‌کنم.» بتدریج اینکار جای همه‌ی انواع دیگر خوشامدگویی را گرفت. امروزه در سراسر جهان نه فقط در برخورد دو فرد هم‌مطراز بلکه بین مافوق و مادون نیز به عنوان عمده‌ترین شیوه‌ی عمل مورد استفاده قرار می‌گیرد. در گذشته، متناسب با هر نوع برخورد اجتماعی، طیف وسیعی از شیوه‌های خوشامد وجود داشت که امروزه جای همه آنها را فقط همین یکی

گرفته است. آنچه رئیس جمهور با یک کارگر کشاورز می‌کند همانست که کارگر کشاورز با رئیس جمهوری می‌نماید. هر دو دست پیش می‌آوردند، دست یکدیگر را می‌فشارند و در همان حال به هم لبخند می‌زنند. به علاوه وقتی دو رئیس جمهور با هم ملاقات می‌کنند یا دو کارگر کشاورز بهم می‌رسند رفتارشان دقیقاً به همین شیوه است. از نظر تماسهای نزدیک بدنی وضع مسلماً تغییر کرده است، اما اگرچه رفتار همه جایی دست دادن مسئله را از یک جنبه ساده ساخته از جنبه‌ی دیگر آنرا پیچیده نموده است. ممکن است ما بدانیم که کاری که باید انجام شود همین است اما دقیقاً چه وقت بایستی دست به این کار زد؟ چه کسی بایستی در آن پیشدستی کند؟

کتابهای آداب معاشرت در این مورد پر از گفتارهای ضد و نقیض‌اند و این خود به وضوح از اغتشاش موجود حکایت می‌کند. یکی می‌گوید که مرد هرگز نباید در دست دادن با زن دست خود را ابتدا دراز کند، حال آنکه دیگری می‌گوید در بسیاری از نقاط عالم این مرد است که ابتکار عمل را در دست دارد. یکی می‌گوید مرد جوان هرگز نباید پیشنهاد دست دادن به مرد مسن‌تر بنماید، دیگری توصیه می‌کند که هر وقت در این مورد تردید داریم بهتر است که دست خود را دراز کنیم و ریسک آزردن خاطر طرف مقابل را به خود نخریم. یک مرجع ذیصلاح معتقد است که زن به هنگام دست دادن بایستی برپا خیزد، بنظر دیگری وی باید نشسته باقی بماند. پیچیدگی دیگر در ارتباط با اینکه آیا میهمانیم یا میزبان مطرح می‌شود. میزبان مرد بایستی دست برای میهمان زن دراز کند، اما میهمان مرد باید منتظر بماند تا زن دست خود را سوی او دراز کند. همچنین برای موارد اجتماعی مختلف قواعد جداگانه‌ای وجود دارد. یک کتاب تا آنجا پیش می‌رود که بگوید «برای زمان دست دادن هیچگونه قاعده‌ای وجود ندارد» اما واضح است که این گفته از سر یأس است. واقعیت آنست که قواعد موجود عملاً بسیار بیش از حد است.

واضح است که در این عمل به ظاهر ساده‌ی فشردن دست برخی پیچیدگیها نهفته است، و برای درک این اغتشاش باید آنها را آشکار کرد. باید به منشأ آن بازگشت. اگر به خویشاوندان حیوانی خویش بازگردیم می‌بینیم که شمپانزه‌ی مادون در هنگام تسلیم‌طلبی در مقابل شمپانزه‌ی مافوق دست خویش را به نرمی به طرف او چنان دراز می‌کند که گویی حالت تمنا و تکدی دارد. اگر طرف مقابل بخواهد عمل او را پاسخ دهد دستان آنها به اختصار با یکدیگر تماس برقرار می‌کنند. در این حالت تماس آنها به یک دست دادن مختصر شباهت عجیبی دارد. مفهوم علامات اولیه این است «بین که من یک گدای بی‌آزارم که جرأت حمله به تو را ندارد» و پاسخ آنست که «من نیز به تو حمله نمی‌کنم». وقتی که پیام بین آندو و در یک رابطه‌ی دوستانه و برابر مطرح می‌شود معنی این حرکت آنست که «من به تو آسیب نمی‌رسانم. من دوست تو هستم». به عبارت دیگر عمل ارائه‌ی دست در شمپانزه می‌تواند هم توسط مادون نسبت به مافوق به صورت یک حرکت تسلیم‌طلبانه انجام شود و هم توسط مافوق نسبت به مادون به عنوان یک عمل تأییدآمیز، و هم می‌تواند بین دو هم‌رتبه به عنوان یک عمل دوستانه انجام پذیرد. مع‌هذا آن را بایستی عمده‌تاً یک ژست‌طلبانه دانست. لذا هنگامی که در کتابهای آداب معاشرت به مفاهیم جدیدی ترجمه می‌شود بایستی انتظار داشت که این بیشتر مادون باشد که دست خویش را به مافوق ارائه کند. حال اگر پیشتر رویم و به رفتار چسبیدن دست در انسان بپردازیم، می‌توانیم آنرا نیز در پرتو همین توصیف ببینیم. بخصوص ارائه دادن دست خالی این موضوع را روشن می‌کند که در آن هیچگونه اسلحه‌ای وجود ندارد و این خود بخوبی توجیه می‌کند که چرا برای همیشه دست راست خود، یعنی دست مخصوص اسلحه، را بکار می‌گیریم. نشان دادن دست باین

ترتیب هم می‌تواند به عنوان یک عمل تسلیم‌جویانه توسط ضعیفتر و هم به عنوان یک اقدام تأیید‌آمیز توسط قویتر صورت گیرد، درست همانطور که در مورد شمشیر نیز چنین بود. اینکار وقتی به صورت چسبیدن متقابل و محکم دست یکدیگر درمی‌آید، درواقع بدل به یک ابزار نیرومند معاهده بین دو انسان می‌شود، که حداقل بصورت موقت و لحظه‌ای هم که شده، یکدیگر را به عنوان افراد برابر پذیرفته‌اند. در عین حال اساساً به عنوان عملی مطرح است که در آن هیچکدام از طرفین، صرف‌نظر از جایگاه اجتماعی نسبی خویش، قصد تأکید بر غالبیت را ندارند و خود را موقتاً به عنوان افراد بی‌آزار مطرح می‌نمایند.

یک منشأ احتمالی برای فرم جدید دست دادن همین است که مطرح شد، اما یک منشأ دیگر نیز وجود دارد که موجب سردرگمی می‌شود. یکی از شیوه‌های مهم خوشامدگویی نر در مقابل ماده بوسیدن دست وی بود. برای مرد دستی را که به وی ارائه شده بود می‌گرفت و این کار قبل از آن بود که لبهای خود را بر آن بگذارد. بتدریج که این عمل فرم رسمی-تری گرفت از شدت عنصر بوسه‌ی آن کاسته شد تا آنجا که دهان مرد فقط به دست زن نزدیک می‌شد و قبل از آنکه تماسی برقرار شود متوقف می‌گردید. آنگاه بوسه در وسط هوا بوجود می‌آمد. حتی وقتی عمل بیشتر به صورت فسیل درآمد گاه صرفاً به شکل گرفتن و بلند کردن دست زن بروز می‌کرد، و همزمان مرد نیز سر خویش را کمی به طرف آن خم می‌نمود. کار یاد شده در این فرم تغییر شکل یافته‌اش کم و بیش شبیه به یک دست دادن ضعیف است که عمل تکان دادن شدید از آن حذف شده باشد. نویسنده‌ای این را به عنوان تنها منشأ دست دادن امروزی به این ترتیب توصیف می‌کند: «بنظر می‌رسد که دست دادن به عنوان نوعی احترام لمسی، خود آخرین مشتق روبروسی باشد و بوسیدن دست را بتوان حلقه‌ی ارتباطی بین انواع آنها دانست». باین ترتیب پیش بردن دست در اصل عملی است در تأکید بر غالبیت که نسبت به مادون اعمال می‌شود. لذا با نمایش دست دادن به عنوان «قرارداد مردانه» تفاوت بنیادی دارد.

بنظر می‌رسد که نظریه‌های چسبیدن دست و بوسیدن دست هر دو صحیح باشند. و این دوگانگی در منشأ موجب شده که این همه اغتشاش در کتابهای آداب معاشرت بوجود آید. حقیقت آنست که ما امروزه فقط به یک دلیل واحد با یکدیگر دست نمی‌دهیم. در موارد مختلف خوشامدگویی، بدرود، بستن قرارداد، مهر و ختم معامله، تهنیت، پذیرش یک چالش، تشکر، ابراز ترحم، مصالحه‌ی پس از یک مناقشه و آرزوی موفقیت صورت می‌گیرد. در اینجا دو عنصر وجود دارد. در بعضی موارد نماد یک پیوند دوستانه است. اما در برخی موارد دیگر صرفاً باین معنی است که تا هنگامی که دست یکدیگر را تکان می‌دهیم موقتاً با هم دوست هستیم. اگر من برای اولین بار به مردی معرفی می‌شوم و با او دست می‌دهم این صرفاً نوعی احترام است بدون این که گذشته و حتی آینده‌ی روابط ما مطرح باشد.

به عبارت دیگر می‌توان گفت که دست دادن امروزی یک عمل دوگانه است که به صورت یک کار واحد جلوه‌گر شده است. «دست پیمان» و «دست دوستی» دارای منشأ و نقش متفاوتند، اما چون هر دو شکل واحدی را پیدا کرده‌اند گمان می‌کنیم که هر دو به معنی «دست دوستی» هستند. این است منشأ همه‌ی سردرگمی‌ها. تا عصر ویکتوریا هیچ مشکلی وجود نداشت. سپس «دست پیمان» برای رابطه‌ی مرد با مرد بوجود آمد با این معنی که «این یک معامله است»، و دست بوسی برای رابطه‌ی مرد با زن باین معنی که «از دیدار شما مفتخرم». اما وقتی عصر ویکتوریا سوداگری را بتدریج با زندگی اجتماعی درآمیخت، این دو با یکدیگر مخلوط و ممزوج شدند. دست دادن قوی، مربوط به بستن عهد، نرمتر و

ضعیف‌تر شد در حالی که چسبیدن آرام و ملایم دست زن، در چارچوب عمل از پیش مختصرشده‌ی دست‌بوسی، محکم‌تر گردید.

هرچند که این وضع را امروزه شادمانه می‌پذیریم، اما در فرانسه‌ی قرن نوزدهم مقاومت‌هایی در برابر آن صورت می‌گرفت، باین ترتیب که دست خوشامد را «دست آمریکایی» می‌نامیدند و وقتی مردی در ملاقات با یک دوشیزه‌ی فرانسوی با او دست می‌داد، آن را خوش نمی‌داشتند. دلیل این امر تماس بدنی نبود بلکه این بود که فرانسویان هنوز دست دادن را در نقش قدیمی مردانه‌اش تعبیر و تفسیر می‌کردند. لذا مسئله را باین صورت می‌دیدند که مرد ملاقات کننده می‌خواهد پیمان دوستی با دختری که این اولین برخوردش با وی است ببندد، و البته این کار را صحیح نمی‌دانستند در حالی که از نظر مهمان خارجی این جز یک ابراز لطف محترمانه چیز دیگری نبود.

باز می‌گردیم به سردرگمی و سوءتفاهم‌های کتب آداب معاشرت. مسئله‌ی مهم اینست که چه کسی دست خود را به طرف چه کسی دراز می‌کند. آیا اگر در ابتدا دست دراز نکنیم و دوستانه بنظر نرسیم توهین محسوب می‌شود، یا اگر ابتدا دست دراز کنیم که خود به معنی تقاضای دست‌بوسی تغییر شکل یافته است؟ مشاهدات دقیق از موقعیتهای مختلف اجتماعی نشان می‌دهد که خوشامدگویی سردرگم برای حل مشکل خود به دنبال کوچکترین سرنخ‌های موجود می‌گردند. آنان به جستجوی ریزترین علایم حرکات عزمی مربوط به بلند کردن دست در طرف مقابل می‌پردازند و سپس سعی می‌کنند که تماس طرفین طوری انجام گیرد که همزمان بنظر برسد. آنچه که به اغتشاش دامن می‌زند اینست که مادون، در این مورد نیز، مثل سایر موارد حفظ حرکت، سعی می‌کند تا پیش قدم باشد، و باین ترتیب احترام خویش را به طرف نشان دهد. سرباز زودتر به افسر احترام می‌گذارد تا افسر به او. در گذشته همیشه این کوچکتر بود که خم می‌شد و به بزرگتر تعظیم می‌نمود. اما در مورد دست‌بوسی مسئله فرق می‌کرد. خانم می‌بایست حتماً اول دست خویش را دراز کند. هیچ مرد محترمی قبل از دریافت نوعی اشاره از سوی زن مقابل دست وی را نمی‌چسبد. از آنجا که دست‌بوسی سرمنشأ دست دادن خوشامدگویی بوده، در مورد این یکی هنوز هم این قانون در اغلب موارد اعمال می‌شود. مرد در این مورد نیز صبر می‌کند تا زن برای دست دادن دست خویش را دراز کند، گویی که هنوز وی دست خود را برای بوسیده شدن دراز می‌نماید. مع-هذا اکنون که مسئله بوسیدن دست از بین رفته، با توجه به این که مرد دست خود را در ابتدا طرف زن دراز نمی‌کند، مثل اینست که بگوییم مرد افسر است زن سرباز، و این زن است که باید اولین اشاره احترام را از خود بروز دهد. این است علت همه‌ی هشدارها و دوپهلویی‌های آداب‌دانان.

منشأ دیگر دست دادن که با بستن پیمان ارتباط دارد، بر سردرگمی وضع موجود می‌افزاید. اول نر ضعیفتر دست خود را طرف قویتر پیش می‌برد تا اشتیاق خود را به وی نشان دهد. در مسابقه‌ی وجدان این بازنده‌ی ضعیف است که دست طرف برنده‌ی قوی‌تر دراز می‌کند و به وی تبریک می‌گوید تا نشان دهد که علی‌رغم شکستن هنوز بر روابط دوستی پای می‌فشارد. لذا اگر تاجر مشتاق و جوان با دست کشیده به استقبال همکار با سابقه‌ی خود برود، این عملش می‌تواند هم به بی‌حیایی تعبیر شود ("دست مرا ببوس") و هم به شکست ("شما برنده شدید"). لذا باز هم، مثل موقعیتهای اجتماعی مورد بحث، مسئله معمولاً باین صورت حل می‌شود که دنبال اشارات کوچک عزمی بگردند و سعی کنند تا عمل آنها به صورت همزمان جلوه نماید.

با توجه به وضعیت پیچیده‌ی گذشته‌ی دست دادن، و موقعیت مغشوش فعلی آن، می‌توان انتظار داشت که در دنیای امروزی، که مرتباً غیررسمی‌تر می‌شود، دست دادن بتدریج کاهش یابد. در برخی از موارد خاص عملاً وضع به همین ترتیب است. خوشامدگویی اجتماعی دارد هرچه بیشتر لفظی می‌شود. خبرگان آداب معاشرت در نیمه‌های قرن کنونی اعلام کردند که «دست دادن معارفه بین مردان در انگلیس در حال از بین رفتن است». علی‌رغم این اظهارنظر هنوز هم دست دادن بین دو مرد متداول‌تر از مرد با زن و یا زن با زن است. مشاهدات من حکایت از آن دارد که دو سوم کل دست دادن‌ها بین مردان صورت می‌گیرد. در یک سوم باقی‌مانده دست دادن بین دو جنس مخالف سه بار متداول‌تر از بین دو زن می‌باشد. ارقام مذکور با گذشته‌ی این عمل به نحوی همخوانی دارد، زیرا مردان در ابتدا دست دادن را به عنوان ابزار عقد پیمان به ارث بردند و سپس نقش خوشامد را نیز بدان افزودند؛ لذا ارزش مضاعف به آن دادند. در مورد زن با مرد باید گفت که این کار از دست‌بوسی به عاریت گرفته شده اما هنوز نقش برابری در تجارت به آن داده نشده، و لذا از نظر پیمان بستن ضعیف است؛ و بالاخره زنان با یکدیگر هرگز دست‌بوسی نمی‌کردند. بنابراین در بین آنان از هر دو نظر ضعیف بوده و بهمین دلیل دست دادن بین آنها در پایین این سیاهه قرار می‌گیرد.

نکته‌ی آخر در مورد این نوع تماس ویژه بدنی، که در عین بديهی بودن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، اینکه عشاق آن را انجام نمی‌دهند. همچنین در اغلب کشورها زوجین نیز چنین نمی‌کنند. اگر از یک مرد انگلیسی که مثلاً دوازده سال پیش ازدواج کرده بپرسند آخرین باری که با همسرش از طریق دست دادن خوشامدگویی گفته کی بوده خواهد گفت که احتمال آنکه دوازده سال پیش باشد بیشتر از آنست که دوازده روز پیش بوده باشد. بدون شک این نوع تماس بدنی کمتر از هر نوع دیگری عاشقانه است. در همه‌ی موارد دیگر، از در آغوش گرفتن کامل تا بوسه، که در این فصل به آنها اشاره شد، همواره یک عنصر جنسی نیرومند وجود داشته است. آنها همه از همان منشأ اولیه سرچشمه گرفته بودند و همگی بیشتر بین عشاق و زوجین صورت می‌گرفتند تا بین بالغین در وضعیت‌های دیگر. در مواردی که بین دو مرد انجام می‌گیرد اغلب وضعیت ویژه‌ای است که انجام آنرا ممکن می‌سازد. در مقابل، از آنجا که دست دادن در اصل از عمل ظریف در آغوش کشی سرچشمه نگرفته بلکه منشأ آن اقدام مردانه‌ی پیمان بستن بوده، لذا این‌گونه مشکلات را به کناری زده است. حتی این درگیری آخری در تاریخ دست دادن، که مربوط به دست‌بوسی می‌شود، نیز هیچ مشکلی را فراهم نکرده است؛ زیرا این بوسه قبل از آن که در دست دادن ادغام شود از جنسیت تهی شده و فرم رسمی به خود گرفته بود. بنابراین مردان قوی دست یکدیگر را تا سر حد کبود شدن آن می‌فشارند. بدون آنکه کمترین ظن عاشقانه‌ای بوجود آید. خود این عمل بالا و پایین بردن دست‌های فرورفته در هم، که مشخصه‌ی این عمل است، بر خشونت آن افزوده و از نرمی آن می‌کاهد. و در نتیجه موجب می‌شود که این کار از عمل عشاق در گرفتن دست یکدیگر، حتی از فاصله‌ی دور هم قابل تشخیص باشد.

در این فصل شیوه‌های رفتار بزرگسالان نسبت به یکدیگر را مطالعه کردیم و دیدیم که قرابت‌های نامحدود و فراگیر کودکی چگونه محدود و، همچون لانه‌های کبوتر منقسم، و از یکدیگر مشخص می‌شوند و هریک برچسبی جداگانه می‌خورند. می‌توان بحث کرد و گفت که علت این رخداد نیاز فزونی بزرگسالان به آزادی عمل و تحرک بیشتر در مقایسه با کودکان است، و تماس بدنی از این نظر موجب محدودیت آنها می‌شود. این موضوع وقت مصرف شده در تماسها را توجیه

می‌کند اما کاهش صمیمیت و نزدیکی تماسهایی را که هنوز برقرارند بیان نمی‌دارد. می‌توان گفت که علت این امر نیاز کمتر بزرگسالان به تماسهای فراوان بدنی است، اما اگر چنین باشد پس چرا آنان این همه وقت خویش را صرف قربانتهای دست دوم در کتب، فیلمها، نمایشنامه‌ها و تلویزیون می‌کنند، و تکرار ساعتها پشت سرهم این پیام در آهنگهای مشهور از برای چیست؟ می‌توان گفت که علت لمس ناپذیری ما جایگاه و موقعیت اجتماعی است؛ باین ترتیب که نه تمایل به لمس شدن از سوی زیردستان خویش را داریم و نه جرأت لمس نمودن زیردستان خود را. اگر چنین است پس چرا با همدوشان خود نیز نزدیک نیستیم؟ می‌توان گفت که نمی‌خواهیم عمل نزدیک و صمیمی، با کار عشاق اشتباه شود؛ اما این موضوع با این واقعیت که عشاق نیز خود در ملاء عام نزدیکیهایشان را محدود می‌کنند جور در نمی‌آید.

پاسخ موجود در تمام این بحثها ناقص است و یک موضوع در آنها نادیده گرفته می‌شود. این عامل نهفته همانا تأثیر نیرومند برقراری پیوند بین کسانی است که با یکدیگر تماس نزدیک برقرار می‌کنند. ما نمی‌توانیم از نظر فیزیکی با یکدیگر نزدیک شویم و این صمیمیت نزدیکی عاطفی به بار نیاورد. ما در جامعه‌ی سرسام آور جدید خویش از چنین درگیریهایی پرهیز می‌کنیم، هرچند که به آنها نیاز داشته باشیم. روابط ما بیش از آن گسترده و فراوان، مبهم و پیچیده، و پیش از آن غیرصمیمی است که بتوان خطر فرایند برقراری پیوند ابتدایی مربوط به نزدیکی بدنی را به جان خرید. در دنیای بی‌ترحم تجارت می‌توان دختری را، که فقط با او دست داده شده، از کار برکنار کرد و یا به آن همکاری که فقط دستی برشانه‌اش گذاشته نارو زد، اما اگر تماس بدنی از این فراتر رفته باشد چه باید کرد؟ اگر بدون هیچگونه درگیری جنسی، تماس نزدیک بدنی بیشتری را با آنها تجربه کرده باشیم چه خواهد شد؟ بدون شک در آن موقع درخواهیم یافت که عزم قاطع ما نرم گشته و قدرت رقابت ما در لحظه‌ی گرفتن تصمیم‌های خشن فروکش نموده است. لذا اگر خود جرأت آنرا نداریم که خویشان را در معرض چنین خطرات و چنین پیوندهای متقابل نیرومندی قرار دهیم که هیچگونه منطقی نمی‌شناسند، پس مطمئناً نمی‌خواهیم که دیگران نیز با تظاهر به آن در ملاء عام یادآور آنها باشند. لذا عشاق جوان باید آنها را برای خود نگه دارند و در خلوت خویش به آن پردازند و اگر چنین درخواستی را نادیده بگیرند آن را به قانون بدل می‌کنیم. ما صمیمی بودن بیش از حد در ملاء عام را جرم می‌دانیم. لذا باین دلیل است که حتی امروز در برخی از پیچیده‌ترین کشورهای متمدن نیز بوسیدن در اماکن عمومی خلاف است. باین ترتیب است که عمل ظریف لمس، به عنوان کار غیراخلاقی، غیرقانونی می‌شود. عمل لطیف و نازک نزدیک بودن با دیگران قانوناً مترادف با دزدی قرار می‌گیرد. لذا باید پنهانش کرد تا دیگران نبینند که چه چیزی را از دست داده‌اند.

گاه گفته می‌شود که اگر مدافعان پروپا قرص اخلاق اجتماعی یکدیگر را در آغوش می‌کشیدند، چهره‌ی یکدیگر را نوازش می‌کردند و گونه‌های هم را می‌بوسیدند ناگهان درمی‌یافتند که اکنون زمان آن رسیده که به خانه بازگردند و جامعه را رها کنند تا جامعه بدور از حسد آنان، به امور عشق و دوستی خویش پردازد. اما موردی برای خوار شمردن اینان نیست چرا که جامعه قبایی زبینه‌ی تن خویش می‌دوزد. باغ وحش شلوغی که ما در آن زندگی می‌کنیم مکان مناسبی برای نزدیکی و صمیمی بودن در ملاء عام نیست. این جامعه از آلودگی مردم رنج می‌برد؛ ما در عوض اینکه دست به سوی هم دراز کنیم و همدیگر را لمس نماییم در برخورد با هم عذرخواهی می‌کنیم و به جای آنکه، به هنگام رو در رو درآمدن، همدیگر را در آغوش کشیم و بخندیم بر یکدیگر لعنت می‌فرستیم. غریبه همه جا هست و لذا باید خود را کنار کشید. به نظر نمی‌رسد

که چاره دیگری وجود داشته باشد. تنها راه جبران این وضع آنست که در خلوت خویش نزدیکی و صمیمیت بیشتری داشته باشیم. اما غالباً در این کار نیز موفق نیستیم^۱ گویی که محدودیتهای اجتماعی چندان گسترش یافته که رفتار ما را حتی در آغوش خانواده نیز تحت تأثیر خود دارند. راه حل برای بسیاری آن است که خود را در صمیمیتهای دست دوم غرق سازند، به این ترتیب که ساعتها از اوقات بعدازظهر را با تماشای تماسها و در آغوش کشیدنهای ممنوع و مهجور حرفه‌ای در تلویزیون بگذرانند، یا به کلمات عاشقانه بی‌پایان در آهنگهای معروف گوش فرا دهند و یا آنها را در رمانها و مجله‌ها بخوانند. برای برخی دیگر راه‌حل‌های دیگری نیز وجود دارد که، همچنان که در صفحات بعدی خواهد آمد، شدیداً در پرده و مبدل جلوه می‌کنند.

^۱. باید توجه داشت که تحلیل نویسنده بیشتر در مورد جوامع غربی است و در شرق محدودیتهای لمسی به این نوع شدت نیست. در آغوش کشیدن، بوسیدن، نوازش و حتی تماسهای فیزیکی دیگر، مثلاً به صورت کشتی و سرشاخ شدنهای کاذب، بسیار فراوان است: م

Intimate Behaviour

By

Desmond Morris

(1971)